



منهای علم بخور

محمود رضا عساری



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دفتر برنامه‌ریزی
و فن‌آوری آموزشی



کتابخانه ملی و اسناد ملی ایران



مفاهيم علم نحو (۱)

محمود رضا عساري



کتابخانه	
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی	
شماره ثبت:	۳۴۶۸۳
تاریخ ثبت:	

عصاری، محمودرضا، ۱۳۴۴	سرشناسه:
مفاهیم علم نحو (۱) / محمودرضا عصاری	عنوان و نام پدیدآور:
قم: جامعه المصطفیٰ العالمیه، ۱۳۸۸	مشخصات نشر:
۱۶۸ ص.	مشخصات ظاهری:
۲۳۰۰۰ ریال: 978-964-195-102-5	شابک:
978-964-195-104-9	شابک دوره:
۱۷۹	فروست:
فیبا	وضعیت فهرست نویسی:
زبان فارسی -- نحو	موضوع:
جامعه المصطفیٰ العالمیه	شناسه افزوده:
۱۳۸۸ م ۶۵۶/۶۱۵۱	رده بندی کنگره:
۲۹۲/۷۵	رده بندی دیویی:

مفاهیم علم نحو (۱)
 مؤلف: محمودرضا عصاری
 چاپ اول: ۱۳۸۸
 ناشر: انتشارات بین المللی المصطفیٰ
 صفحه آرای: صراط گل میثی
 چاپ: امیران ● قیمت: ۲۳۰۰۰ ریال ● شمارگان: ۲۰۰۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

● قم، میدان شهدا، خیابان حجیه، روبه روی مدرسه حجیه، فروشگاه انتشارات بین المللی المصطفیٰ ☎ تلفکس: ۰۲۵۱۷۷۳۰۵۱۷
 ● قم، بلوار محمد امین، سه راه سالاریه، جنب جامعه العلوم، فروشگاه انتشارات بین المللی المصطفیٰ ☎ تلفن: ۰۲۵۱۲۱۳۳۱۰۶ فکس: ۰۲۵۱۲۱۳۳۱۴۶
 www.miup.ir , www.eshop.miup.ir
 E-mail: Admin@miup.ir, Root@miup.ir

سخن ناشر

برنامه‌ریزی آموزشی، باید امری پویا و متناسب با دگرگونی‌هایی باشد که در ساختار دانش و رشته‌های علمی پدید می‌آید. دگرگونی‌های اجتماعی، نیازهای نوظهور فراگیران و مقتضیات جدید دانش، اطلاعات و مهارت‌ها، گرایش‌ها و ارزش‌های نوبی را فرا می‌خواند که پاسخگویی به آنها، ایجاد رشته‌های جدید تحصیلی و تربیت نیروهای متخصص را ضروری می‌نماید. گسترش فرهنگ‌های سلطه‌گر جهانی و جهانی‌شدن فرهنگ در سایه رسانه‌های فرهنگی و ارتباطی، مشکلات و نیازهای نوظهوری را پیش‌رو گزارده است که رویارویی منطقی با آنها، در پرتو آراستن افراد به اندیشه‌های بارور، ارزش‌های متعالی و رفتارهای منطقی که در قالب موقعیت‌های رسمی آموزشگاهی با ایجاد رشته‌های جدید و گسترش دامنه آموزش‌ها و مهارت‌ها و تربیت سازمان‌یافته صورت گیرد امکان‌پذیر است.

بالندگی مراکز آموزشی در گرو نظام آموزشی استوار، قاعده‌مند و تجربه‌پذیر است که در آن برنامه‌های آموزشی، متن‌های درسی و استادان، ارکان اصلی به‌شمار می‌آیند و بالندگی برنامه آموزشی به هماهنگی آن با نیاز زمان، استعداد علم‌آموزان و امکانات موجود، وابسته است؛ چنان‌که استواری متن‌های درسی به ارائه تازه‌ترین دست‌آوردهای علم در قالب نوترین شیوه‌ها و فن‌آوری‌های آموزشی است.

حوزه‌های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، سالیانی است که در اندیشه اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی‌اند. جامعةالمصطفی (ع) العالمية

به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت تعلیم و تربیت طلاب غیرایرانی را بر عهده دارد، به پی‌ریزی دفتر برنامه‌ریزی و فن‌آوری آموزشی اقدام کرد. این دفتر با ارج نهادن به تلاش‌های صورت گرفته و خوشه‌چینی از خرمین دانش عالمان گران‌قدر بر آن شد تا با بهره‌گیری از شیوه‌های جدید آموزشی و تازه‌ترین دست‌آوردهای علمی به تهیه متن‌های آموزشی بپردازد. که تدوین و نشر بیش از نود متن درسی در موضوعات گوناگون علوم دینی، حاصل این تلاش است. نوشتار حاضر که در سرفصل ادبیات عرب، مطابق ۳ واحد درسی دروس پایه برای دوره کارشناسی با عنوان مفاهیم علم نحو (۱) نگارش یافته است به تحلیل و بررسی برخی از مسائل مربوط به این ماده درسی می‌پردازد. این اثر حاصل تلاش علمی و درخور تقدیر آقای محمودرضا عصار - دام توفیق - است که از ایشان و سایر فرزاتگانی که در به ثمر رسیدن این اثر بذل عنایت کرده‌اند، تشکر و قدردانی می‌کنیم. در پایان، ارباب فضل و معرفت را به یاری خواننده، چشم امید به نقد و نظر آنان دوخته‌ایم.

انتشارات بین‌المللی المصطفی ﷺ
دفتر برنامه‌ریزی و فن‌آوری آموزشی

فهرست

۱۳	پیش‌گفتار
۱۵	مقدمه مؤلف
۱۸	معرفی چارچوب آموزشی در کتاب
۱۸	۱. توضیح قالب‌های جمل
۱۸	۲. توضیح مفاهیم نحوی
۱۹	۳. تمرین‌ها
۱۹	۴. کار با لغت
۱۹	۵. درک متن
۱۹	۶. آشنایی با کتب دیگر و متون آنها
۲۱	۱. نحو
۲۱	تعریف علم نحو
۲۱	نگاهی به کتاب‌های دیگر
۲۳	۲. اعراب و بناء
۲۳	تعریف اعراب و بناء
۲۴	نگاهی به کتاب‌های دیگر
۲۵	۳. علائم اعراب
۲۶	تمرین
۲۷	۴. کلمات مبني (۱)
۲۷	چند نکته
۲۸	ضمير يا «متصل» است يا «متفصل»
۲۹	تمرین

- ۳۱ ۵. کلمات مبنی (۲).
- ۳۲ تعرین
- ۳۵ ۶. جمله (۱)
- ۳۵ بیان چند مطلب در جمله
- ۳۶ تعرین

بخش اول: ارکان

- ۳۱ ۷. جملات فعلیه ساده
- ۳۲ نگاهی به کتاب‌های دیگر
- ۳۳ ۸. احکام مشترک بین فاعل و نائب فاعل (۱)
- ۳۳ احکام مشترک بین فاعل و نائب فاعل
- ۳۴ نگاهی به کتاب‌های دیگر
- ۳۴ تعرین
- ۳۵ ۹. احکام مشترک بین فاعل و نائب فاعل (۲)
- ۳۵ تعریف مؤنث حقیقی
- ۳۵ تعریف مؤنث مجازی
- ۳۶ تعرین
- ۳۹ ۱۰. جملات اسمیه ساده (۱)
- ۳۹ اقسام خبر
- ۵۱ تعرین
- ۵۳ ۱۱. جملات اسمیه ساده (۲)
- ۵۳ توضیح قسم سوم خبر (شبه جمله):
- ۵۴ تعرین
- ۵۵ ۱۲. احکام مبتدا و خبر
- ۵۵ برخی از احکام مبتدا و خبر
- ۵۶ نگاهی به کتاب‌های دیگر
- ۵۶ تعرین
- ۵۷ تعرین‌های عامه (۱)
- ۵۹ ۱۳. جملات اسمیه غیر ساده: حروف مشبهه بالفعل (۱)
- ۶۰ نگاهی به کتاب‌های دیگر
- ۶۱ ۱۴. حروف مشبهه بالفعل (۲)
- ۶۱ معانی حروف مشبهه بالفعل

۶۲	احکام حروف مشبهة بالفعل
۶۳	تمرین
۶۵	۱۵. جملات اسمیه غیر ساده: «ما و لای» شبیه لیس
۶۵	احکام «ما و لای» شبیه لیس
۶۶	نگاهی به کتاب‌های دیگر
۶۶	تمرین
۶۷	۱۶. جملات اسمیه غیر ساده: «لای» نفی جنس
۶۷	تحلیل معنوی دو عبارت بالا
۶۷	تحلیل اعرابی در دو عبارت بالا
۶۸	احکام «لای» نفی جنس
۶۸	نگاهی به کتب دیگر
۶۸	تمرین
۷۱	۱۷. جملات فعلیه غیر ساده و افعال ناقصه
۷۱	نکته‌ای در مورد زمان «لیس»
۷۲	احکام افعال ناقصه
۷۲	تبصره
۷۳	نگاهی به کتاب‌های دیگر
۷۳	تمرین

بخش دوم: غیر ارکان

۷۷	۱۸. مفعول‌به
۷۷	اعراب مفعول‌به و عامل آن
۷۸	نکته‌ای در مورد مفعول‌به
۷۸	نگاهی به کتاب‌های دیگر
۷۸	تمرین
۸۱	۱۹. تعدیه فعل لازم
۸۲	تعدیه افعال لازم
۸۳	تمرین
۸۵	۲۰. مفعول‌فیه
۸۵	اعراب مفعول‌فیه و عامل آن
۸۶	احکام مفعول‌فیه
۸۶	نگاهی به کتاب‌های دیگر
۸۷	تمرین

۲۱. مفعول‌گه ۸۹
- اعراب مفعول‌گه و عامل آن ۸۹
- نگاهی به کتاب‌های دیگر ۹۰
- تمرین ۹۰
۲۲. مفعول مطلق ۹۱
- اعراب مفعول مطلق و عامل آن ۹۲
- نگاهی به کتاب‌های دیگر ۹۳
- تمرین ۹۳
۲۳. حال (۱) ۹۵
- اعراب «حال» و عامل آن ۹۵
- احکام «حال» و «ذوالحال» ۹۶
- تمرین ۹۶
۲۴. حال (۲) ۹۷
- اقسام حال ۹۷
- مثال‌های شبه جمله ۹۷
- مثال‌های جمله ۹۸
- «رابطه» در جمله «حالیه» ۹۸
- نگاهی به کتاب‌های دیگر ۹۸
- تمرین ۹۹
- تمرین‌های عامه (۲) ۹۹
۲۵. تعییز ۱۰۱
- اقسام تعییز ۱۰۲
- اعراب تعییز و عامل آن ۱۰۲
- نگاهی به کتاب‌های دیگر ۱۰۲
- تمرین ۱۰۳
۲۶. اضافه ۱۰۵
- اعراب مضاف و مضاف‌الیه ۱۰۵
- اقسام اضافه ۱۰۵
- تغییرات مضاف بر اثر اضافه ۱۰۶
- تنمه ۱۰۶
- نگاهی به کتاب‌های دیگر ۱۰۷
- تمرین ۱۰۷



تألیف: دکتر محمد باقر...

۱۰۸	متن زیر را حرکت گذاری کنید
۱۰۹	۲۷. توابع (نعت ۱۰)
۱۰۹	تعریف توابع
۱۰۹	عامل در توابع
۱۱۰	اقسام توابع
۱۱۰	نعت
۱۱۱	نگاهی به کتاب های دیگر
۱۱۲	تمرین
۱۱۳	۲۸. توابع (نعت ۲۱)
۱۱۳	اهداف آوردن نعت
۱۱۳	مطابقت نعت و منوع
۱۱۴	اقسام نعت
۱۱۴	تنمّه
۱۱۵	نگاهی به کتاب های دیگر
۱۱۵	تمرین
۱۱۷	۲۹. توابع (عطف به حروف)
۱۱۷	آشنایی با بعضی از حروف عاطفه و معانی آنها
۱۱۸	نگاهی به کتاب های دیگر
۱۱۹	تمرین
۱۲۱	۳۰. توابع (تأکید)
۱۲۱	اقسام تأکید
۱۲۲	نگاهی به کتاب های دیگر
۱۲۳	تمرین
۱۲۵	۳۱. توابع (بدل)
۱۲۵	اقسام بدل
۱۲۶	نگاهی به کتاب های دیگر
۱۲۶	تمرین
۱۲۷	تنمّه
۱۲۹	۳۲. حروف عامل (۱)
۱۲۹	حروف ناصب مضارع
۱۳۰	تمرین
۱۳۱	۳۳. حروف عامل (۲)

۱۳۱	حروف جازم مضارع
۱۳۲	تمرین
۱۳۳	۳۴. حروف عامل (۳)
۱۳۳	حروف جازمه
۱۳۳	۱. معانی باء
۱۳۳	۲. معانی «من»
۱۳۴	۳. معانی «الی»
۱۳۴	۴. معانی «فی»
۱۳۴	۵. معانی «علی»
۱۳۴	۶. حرف ندا: ویا»
۱۳۵	نگاهی به کتاب‌های دیگر
۱۳۵	تمرین
۱۳۷	۳۵. حروف غیر عامل
۱۳۷	حروف استفهام: ا - هل
۱۳۷	حرف شرط غیر عامل: کو
۱۳۸	حروف جواب: نعم - لا
۱۳۸	نگاهی به کتاب‌های دیگر
۱۳۸	تمرین
۱۳۹	تمرین‌های عامه (۳)
۱۴۱	کتاب‌نامه
۱۴۲	لفت‌نامه



پیش‌گفتار

زبان عربی، زبان دین و زبان قرآن است. از این رو، تسلط کامل دانش‌پژوهان علوم دینی به آن برای فهم دقیق‌تر معارف دین ضروری است. یکی از اقدام‌های ضروری و اولیه برای یادگیری این زبان، آگاهی بر قواعد دستور زبان (صرف، نحو، بلاغت) است.

هر چند که از دیرباز تلاش‌های شایسته‌ای در راستای تأمین این مهم توسط اندیشمندان متعهد به عمل آمده است (شکراً الله مساعیهم) ولیکن ضرورت بازنگری و ارتقا بخشی به این تلاش‌ها بر کسی پوشیده نیست. در این راستا گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی متناسب با برنامه و سرفصل‌های درسی و مخاطبان خاص خود از استاد محترم حضرت حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای محمود رضا عصاری که دارای سابقه ممتاز تدریس می‌باشند درخواست نمود تا با الگویی جدید، اقدام به تدوین متن آموزشی *نحو را بنمایند*. که این متن پس از چند نوبت تدریس و اعمال اصلاحات لازم هم‌اینک در دسترس عموم علاقمندان قرار می‌گیرد.

در این جا لازم است از زحمات ارزشمند مؤلف محترم و نیز استادان گرامی گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی مخصوصاً آقایان علیزاده، فریدی‌فر و کاتبی که در تصحیح و بازسازی این اثر نقش بسزایی داشته‌اند کمال قدردانی به عمل آید.

در پایان از همه استادان و صاحب نظران محترم درخواست می شود تا نظرات
اصلاحی خود را به گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی مجتمع آموزش عالی
امام خمینی رحمته الله علیه ارسال فرمایند.

سید حمید جزایری

مدیر گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی

مجتمع آموزش عالی امام خمینی رحمته الله علیه



مقدمه مؤلف

کتابی که پیش‌روست، به پی‌ریزی مباحثی پرداخته که در ایجاد ارتباط زبان عرب نقش اساسی دارد. بدون شک، مطالب این کتاب، ریشه در زحمات دیگران دارد، ولی نقطه برجسته و شاید ممتاز آن، در روش طرح بحث‌هاست.

روش معمول کتب ادبی حوزه، حرکت از آموزش اجزا به سوی جمله است. مبنای این روش، به تعریف مرسوم از نحو برمی‌گردد که به «اعراب» به عنوان رکن اصلی این علم می‌نگرد و جایگاهی برای تحلیل ساختار جمله باز نمی‌کند. از این رو، شناخت اعراب‌ها و عنوان‌ها نحوی، به موازات ارتباط با اعراب، موضوعیت اصیل پیدا می‌کنند. حیثیت «اعراب» به عنوان محور بحث‌ها، در بجهای به سوی تک تک موضوعات باز کرده، به محقق در برخورد با جمله، نگاهی خرد و مناسب با تجزیه ارائه می‌کند. این نگاه، ناخودآگاه حتی در کاربرد نحو، یعنی ترکیب جمله نیز کشیده شده است. دانش‌پژوه علم نحو، بدون آن‌که دقتی به وسعت کل «جمله» به روی خود باز کند، به یادگیری اجزایی می‌پردازد که حیثیتی جز در ارتباط با غیر خود ندارند. این روش، اگرچه در نهایت به آموزش جمله منتهی می‌شود، ولی وظیفه چپ‌نش موضوعات فراگرفته را در قالب جمله، به دانش‌پژوه واگذار می‌کند.

به لحاظ تجربی، بسیاری از دانش‌پژوهان این علم، در ایجاد این ارتباط موفق نبوده‌اند. از این رو، در فضایی بیگانه از ساختمان جمله، سعی در ارتباط از طریق معانی لغات داشته‌اند.

شاید مثال ساده شناخت جمله اسمیه، به واسطه تقدم اسم، در تقریب مطلب مفید باشد. تعریف مذکور از جمله اسمیه، ناشی از نگاهی غیرنظام‌مند به جمله است که نتیجه‌ای جز غفلت نوآموزان در جملاتی چون «من یضل الله» نخواهد داشت. نوآموزی که بدون دخالت در پایه‌ریزی و ساختمان جمله، به شناخت جمله مذکور می‌رسد، گاه به اسمیه بودن جمله حکم می‌کند و این نمونه‌ای از چالش روش مذکور در جریان آموزش است.

به لحاظ فلسفه علم نحو، مؤلف، آموزش نحو را شناخت ساختار جمله و اجزای آن، به‌ویژه از نظر معنوی می‌داند و اعراب را به منزله یک قرینه فرض کرده است. از این رو، این کتاب، ضمن غافل نبودن از حیث اعرابی، محور اساسی را در شرکت دادن دانش‌پژوه در مهندسی جمله قرار داده است. آشنا کردن طلب با ارکان جمله، یعنی مسند و مسندالیه که ارکان جمله است، باعث می‌شود که نوآموزان از همان ابتدا ذهن خود را به استوانه‌های جمله معطوف کنند. نتیجه روشن است، این روش مستلزم تغییر، حتی در بیان تعریف‌هاست، به‌طوری‌که مثلاً جمله اسمیه نه به واسطه تقدم اسم که به واسطه تقدم رکنی که اسم است، شناخته می‌شود و نتیجه‌اش، چیزی جز یافتن ارکان در مثال بالا از همین نوآموز نیست. در این مرحله، یعنی شناخت ارکان، نوع ارتباط معنوی ارکان پر اهمیت است و جایگاه ویژه‌ای را در مباحث این کتاب به خود اختصاص داده است.

مرحله بعد، تبیین قیود است. تحلیل معنوی قیود و تبیین جایگاه آنها در شناخت جمله، یکی دیگر از ویژگی‌های این کتاب است که لازمه پذیرش روش بالاست. یعنی شناخت ساختار جمله بدون تحلیل معنا، کاری عقیم است، از این رو، برای فرار از این معضل، مطالب کتاب مأنوس و ملموس شده است.

این روش باعث می‌شود که فراگیر به دلیل انس با مفاهیم، با ذهنی پویا به دنبال داده‌های جمله باشد. او فراگیری نیست که ذهن خالی‌اش در برخورد با کلمات در صدد تطبیق داده‌ها با یافته‌ها باشد، بلکه در پی جستن یافته‌ها در بین آنهاست و این هدف، پس ارزشمند است. این روش بارها امتحان شده و اثرات آن مثبت ارزیابی شده است، ولی بدون شک، محصول انسان همواره ناقص است و محتاج نقد. باشد که

ادبیات در حوزه، جولان سابق خود را با توجه به شرایط و استعداد زمان حاضر، بیابد. کتاب حاضر در راستای تقویت ذهن محصلان در تحلیل معنوی جمل نگاشته شده است. دستیابی به این هدف، قبل از آنکه وابسته به آموزش قواعد باشد، مربوط به «قدرت ترکیب معانی لغات موجود در یک عبارت» است. در این بُعد، دانش پژوه تلاش می کند بین معانی لغات موجود در یک جمله، درست ترکیب کند و مقصودگوینده را متوجه شود.

جهت شفاف شدن بحث، به جمله «خلق الله الدابة من ماء» توجه کنید:

فرض کنید که از علم نحو چیزی نمی دانید، ولی معانی لغات را می دانید. آیا نیازی به قواعد نحو خواهید داشت؟ فایده علم نحو در این میان چیست؟

در عبارت بالا، مخاطب با ترکیب درست معانی مذکور، به مقصود گوینده دست می یابد. او با اندکی تأمل درمی یابد که «الله» خالق و «الدابة» مخلوق است. فایده علم نحو در این میان، بیان رمزی از این مفاهیم است؛ یعنی در این علم به «الله» فاعل و به «الدابة» مفعول به گفته شده است. در واقع اگر محصل، مفاهیم نحوی، چون فاعل، مفعول به، مفعول مطلق، و... را به طوری ملموس یاد بگیرد، به راحتی می تواند از عهده تحلیل بسیاری از جمله ها برآید. البته نمی توان از نقش قواعد نحو، چون «اعراب» و اصول نحوی، غافل شد؛ چرا که در بسیاری دیگر از عبارات، بدون کمک این قواعد نمی توان به معنای درست یا دقیقی دست یافت، برای مثال، در عبارت شریف «و ان كانوا من قبل لفی ضلال مبین» آنچه موجب شود که معنای درست «ان» فهمیده شود، قرینه «لام» در «لفی ضلال مبین» است. اما نکته مورد نظر نگارنده آن است که قدرت ترکیب معانی، بدون شک، نکته ای است که نقش مقدماتی در تحلیل همه جمله ها دارد؛ اگر چه در روند تحلیل ناچار به بهره گیری از قواعد دیگر نیز هستیم.

شما استادان محترم، در آزمون های مختلف، بارها دیده اید که محصلان تفاوت بین مفعول به و تمیز یا حال و مفعول مطلق و... را ندانسته و عبارات را اشتباه ترکیب کرده اند. در حالی که ریشه این اشتباه، بیشتر در نفهمیدن قواعد نحو نیست، بلکه در درک نکردن درست و ملموس از مفاهیم نحو است. همه محصلان مفاهیم مذکور را به صورت یک ارتکاز قوی در ذهن خود داشته و فقط از تطبیق دانسته های خود با

آموزه‌های نحو، عاجز بوده‌اند. اگر دیده می‌شود که در مثال «اذکرو الله کثیراً» در بیان نقش «کثیراً» عاجزند با آن که مفهوم مربوطه را در درون خود آشکارا حمل می‌کنند، ریشه در همین عدم تطبیق است.

کتاب حاضر با انتخاب روشی که در زیر توضیح آن می‌آید، عهده‌دار حل مشکل مذکور شده است. ولی بی تردید، بدون توجه استاد به این روش و پیاده کردن آن نمی‌توان امید چندانی داشت. از این رو، از شما استادان محترم درخواست می‌کنیم که با مطالعه توضیحات زیر، در کار بست آنها در راستای تقویت قدرت تحلیل محصلان خود، همت گمارید.

معرفی چارچوب آموزشی در کتاب

۱. توضیح قالب‌های جمل

در این کتاب، قالب‌های اسمیه و فعلیه در جمل، با بهره‌گیری از اصطلاحات جدید ساده و غیرساده، توضیح داده شده است. هدف از این بُعد آن است که محصل در برخورد با یک جمله، ابتدا به ساختمان کلی آن احاطه یابد و از همان ابتدا، در شناسایی ارکان از غیرارکان موفق باشد. بُعد مذکور در واقع، چگونگی ورود فرد به یک جمله را جهت ترکیب و تحلیل آن طراحی می‌کند. از این رو، استادان محترم در طی آموزش این کتاب، پیوسته تشخیص نوع جمله را از محصلان خود بخواهند و هرگز از تکرار، خسته نشوند تا روش ورود به جمله در ذهن آنان به صورت ملکه درآید.

۲. توضیح مفاهیم نحوی

توضیح مفاهیم ارکان (مبتدا، خبر، ...) و فضله‌ها (مفعول به، مفعول مطلق، و ...) در این کتاب حجم وسیعی را به خود، اختصاص داده است. مقصود ما مانوس شدن ذهن محصل با این مفاهیم و تطبیق ارتکازات خود، با آنهاست. جهت ایجاد این انس، لازم است که استادان محترم، از مثال‌های متنوع (فراتر از کتاب) بهره‌گیرند و ذهن محصلان خود را با جملات مختلف، درگیر نکنند تا با ممارست، انس مورد نظر حاصل شود. برای نمونه، آنها باید بدانند که چرا «کثیراً» در مثال قبل مفعول مطلق است و چرا حال نیست؟

۳. تمرین‌ها

در طرح تمرین‌های این کتاب، دو روش زیر به کار برده شده است:

(الف) به جای تعیین نقش یک کلمه در جمله، ترکیب کل جمله (البته در حد آموخته‌ها) درخواست شده است. دلیل این کار آن است که محصل همیشه نگاه به کل جمله را فراموش نکرده و از احاطه به کل، به نقش جزء برسد.

(ب) در غالب دروس، تعداد کمی از تمرین‌ها در نظر گرفته شده و این بدان جهت است که در منزل و کلاس، فرصت کافی برای درگیر شدن محصلان با جمل و تحلیل آنها و همچنین برای نقد گروهی (در مباحثه و کلاس) وجود داشته باشد.

۴. کار با لغت

جهت گسترش خزانة لغت در ذهن محصلان، دو روش زیر به کار گرفته شده است:

(الف) در دروس اولیه، معانی لغات تمرین‌ها در ذیل همان صفحه آورده شده است.

(ب) بعد از بحث مفعول‌به، معانی لغات در پایان کتاب و در یک لغت‌نامه کوچک گنجانده شده است. با توجه به آن‌که این لغت‌نامه، تصویری از لغت‌نامه‌های بزرگ است، استادان محترم ضمن ترغیب محصلان خود به استفاده از آن، روش بهره‌گیری را به آنها آموزش دهند. یادگیری معانی لغات و حفظ آنها یک هدف محسوب است. از این رو، نباید در پرسش‌های کلاسی و امتحان‌ها، از طرح سؤال‌های مربوط به صورت کاربردی، (ترجمه جمل) غافل شد.

۵. درک متن

جهت تقویت درک محصلان نسبت به متون، پنج متن عربی بعد از بحث حال تا پایان کتاب قرار داده شده است. این متون برای کار در منزل محصلان در نظر گرفته شده است، ولی با این حال، استادان محترم از نظارت بر آنها غافل نشوند.

۶. آشنایی با کتب دیگر و متون آنها

در پایان هر درس، متنی از کتب دیگر انتخاب شده که هدف از آن، آشنایی محصلان با متون مختلف است.

به استادان محترم پیشنهاد می‌شود به طلاب اجازه دهند که خود این متون را، هر چند خیلی ناقص، بفهمند و شما به تصحیح فهم آنها بپردازید.

با تشکر از زحمات شما استادان محترم، تذکر این مطلب را لازم می‌دانیم که طرح مذکور در کتاب به دلیل اولویت مسئله «تقویت ذهن در تحلیل جمل» است، ولی در مقابل، هرگز نباید از نقش اعراب‌ها و قواعد دیگر در علم نحو غافل بود. از این رو، هم در تدریس و هم در امتحانات جایگاه مناسبی برای این موارد نیز قرار دهید.

در پایان از همراهی بی‌دریغ گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی مجتمع آموزش عالی امام خمینی علیه السلام و نیز از کلیه استادان محترم که تذکرات و پیشنهادات اصلاحی آنها موجب تقویت این اثر شده است، قدردانی می‌شود و انتظار می‌رود استادان محترم، دیدگاه مالی تکمیلی خویش را برای بهره‌برداری به گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی مجتمع آموزش عالی امام خمینی علیه السلام ارائه کنند.

تعریف علم نحو

برای روشن شدن تعریف علم نحو، به مثال: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ...﴾^۱ توجه کنید: «ابتلی» فعل ماضی است و به معنای «آزمایش کرد» است. «ابراهیم» نام یکی از پیامبران و «ربه» به معنای «پروردگار او» است. آیا می‌دانید کدام یک از ترجمه‌های زیر درست است؟

۱. ابراهیم پروردگارش را آزمایش کرد.
۲. ابراهیم را پروردگارش آزمایش کرد.

علامت ُ در آخر کلمه «رب»، نشان می‌دهد که «رب» فاعل است؛ یعنی او انجام دهنده آزمایش بوده است. علامت َ در آخر کلمه «ابراهیم»، نشان می‌دهد که «ابراهیم» مفعول به است؛ یعنی کسی که آزمایش بر او واقع می‌شود. بنابراین، ترجمه «ب» درست است. آیا می‌دانید یادگیری علم نحو چه تأثیری در ترجمه درست جمله‌های عربی دارد؟ «علم نحو علمی است که درباره جایگاه و نقش کلمات در جمله و علامات آنها بحث می‌کند» و فایده آن، نگهداری زبان از خطای در گفتار و شناخت جایگاه کلمه در جمله است.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

فائدة النحو: صيانة اللسان عن الخطأ في الكلام. (الهداية في النحو).

اعراب و بناء

تعريف اعراب و بناء

به مثال‌های زیر دقت کنید:

- | | | |
|-------------|-------------|------------|
| ۱. جاء زیدٌ | رأیتُ زیداً | مررتُ بزید |
| ۲. جاء هذا | رأیتُ هذا | مررتُ بهذا |

به کلمهٔ «زید» توجه کنید. در مثال اول «زید» در حالت فاعلی به صورت «زید» و در حالت مفعولی، به صورت «زیداً» و در حالت مجرور، به صورت «زید» آمده است.

اما در مثال‌های ردیف دوم کلمهٔ «هذا» در مثال اول، فاعل و در مثال‌های دوم مفعول به و در مثال سوم، مجرور به حرف جرّ است، در حالی که هیچ تغییری در آخر این کلمه مشاهده نمی‌شود؛ یعنی در همهٔ مثال‌ها به صورت «هذا» آمده است.

به کلماتی مانند «زید» که در نقش‌های مختلف (فاعل، مفعول به، ...) حرکت حرف آخر آنها تغییر می‌کند، «معرب» و به این ویژگی (تغییر حرکت حرف آخر آنها در نقش‌های مختلف) «اعراب» گفته می‌شود.

و به کلماتی مانند «هذا» که در نقش‌های مختلف، تغییری در آخر آنها صورت نمی‌گیرد، «مبنی» و به این ویژگی (عدم تغییر آخر کلمه در نقش‌های مختلف) «بناء» گفته می‌شود.

برخی از کلمات مبنی:

«تمام حروف»، «فعل ماضی، فعل امر حاضر، فعل مضارع صیغه ۶ و ۱۲»، «ضمیر، اسم اشاره، اسم شرط، موصول» مبنی‌اند.
بقیه صیغه‌های فعل مضارع و امر و بیشتر اسم‌ها معربند.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

الإعراب هو التّغيير اللاحق آخر الأسماء و الأفعال بسبب تغيير العوامل. (الرشيد شرتوني، مبادئ العربية، ج ۲).



علائم اعراب

علائم و انواع اعراب را می‌توانید در جمله «لِیَكْتُبْ زَيْدٌ رِسَالَةً بِالْقَلَمِ» مشاهده کنید:
در جمله بالا، «لِیَكْتُبْ» اعراب جزم، «زَيْدٌ» اعراب رفع، «رِسَالَةً» اعراب نصب و «الْقَلَمِ» اعراب جرّ به خود گرفته‌اند.

در بیشتر کلمات، مانند کلمه‌های مذکور، رفع با علامت ضمه (ـُ) نصب با علامت فتحه (ـَ) جرّ با علامت کسره (ـِ) و جزم با علامت سکون (ـْ) نشان داده می‌شود.
در برخی کلمات، این علائم به صورت‌های دیگر می‌آیند که در این جا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مثنی: به جملات «جاء مُسْلِمَانِ، رأیت مُسْلِمَیْنِ، مررت بمُسْلِمَیْنِ» توجه کنید:
در این گونه کلمات، در حالت رفع، علامت تنبیه به صورت «الف» و در حالت نصب و جرّ به صورت «باء» ماقبل مفتوح است. برای مثال مُثْنای کلمه «مُسْلِمٌ» در حالت رفعی به صورت «مُسْلِمَانِ» و در حالت نصب و جرّ به صورت «مُسْلِمَیْنِ» آورده می‌شود.

۲. جمع مذکر سالم: به جملات «جاء مسلمون، رأیت مسلمین، مررت بمسلمین» توجه کنید:
علامت جمع مذکر سالم در حالت رفعی به صورت «واو» که ماقبل آن مضموم است و در حالت نصب و جرّ، به صورت «باء» ماقبل مکسور می‌آید.

تذکر: به «نون» بعد از علامت‌های مثنی و جمع مذکر سالم، «نون عوض تنوین» گفته می‌شود؛ یعنی به جای تنوین در مفرد، مانند «مسلم»، در مثنی و جمع، «نون» آورده می‌شود.

۳. جمع مؤنث سالم: به جملات «جاءت مسلمات، رأیت مسلمات، مررت بمسلمات» توجه کنید:

این گونه کلمات در حالت رفعی «ضمّه» و در حالت نصب و جر، «کسره» می گیرند.

تمرین

کلمات معرب و علائم اعراب ۱۰ آیه ابتدای سوره مبارکه «بقره» را معین نمایید.



کلمات مبنی (۱)

در این جا به معرفی برخی از مهم ترین کلمات مبنی می پردازیم:
 اسماء اشاره: تمام اسماء اشاره مبنی اند. از این رو، در جمله «هَذَا ضَرْبٌ ذَاكَ»؛ «هذا» و «ذاكَ» اسم اشاره و مبنی اند؛ هذا مبتدا و محلاً مرفوع، ذاك مفعول به و محلاً منصوب است.

مذكر		مؤنث		
مفرد	ذا - هذا	تي، ذه - هذه	تلك	
متنی	ذان - هذان	تان - هاتان		
جمع	أولی - أولاء	أولی، أولاء	أولئك	

چند نکته

۱. در کلمه «هذا» حرف «ها» برای (تنبيه) و آگاه کردن، در ابتدای آن اضافه شده است.
 ۲. «كَ» که در انتهای بعضی از اسماء اشاره وجود دارد، برای تعیین مخاطب آورده می شود و در اصطلاح، به آن حرف خطاب گویند.
 ۳. در صورتی که مخاطب مثنی یا جمع یا مؤنث باشد، حرف خطاب به شکل های مختلف (کُما، کُم، کِ، کن) آورده می شود؛ مانند: ذاکما - ذلکن.
- تطبیق نکات اسم اشاره بر مثال:

به این عبارت توجه کنید: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ خَوْفٌ أَوْلِيَاءُهُ، فَلَا تَخَافُوهُمْ...﴾^۱

۱. آل عمران، آیه ۱۷۵ ترجمه: «آن شیطان فقط دوستانش را می ترساند، پس از آنها نترسید».

«ذلکُم» در این عبارت اسم اشاره است که از دو قسمت تشکیل یافته است: «ذالِ» و «کُم». «ذالِ» برای مفرد مذکر استعمال می‌شود که در آیه شریفه، مراد شیطان است و «کُم» حرف خطاب است که نشان می‌دهد مخاطب، جمع مذکر است و چون خطاب آیه شریفه با «مؤمنان» است، از «کُم» استفاده شده است.

ضمایر: همه ضمایر مبنی‌اند از این رو، در جمله «هُمْ ضَرَبُواكَ» «هم»، «و»، «كَ» ضمیر و مبنی‌اند.

«هم» مبتدا و محلاً مرفوع، «و» فاعل و محلاً مرفوع و «كَ» مفعول به و محلاً منصوب است.

ضمیر یا «متصل» است یا «منفصل»

متصل		منفصل	
مرفوعی		منصوبی	مرفوعی
	ماضی	هـ	هو
۱	هو (مستتر)		
۲	الف	هما	ایاها
۳	واو	هم	ایاهم
۴	هی (مستتر)	ها	ایاها
۵	الف	هما	ایاها
۶	ن	هنّ	ایاهنّ
۷	انت (مستتر)	ک	ایاک
۸	تُما	کُما	ایاکُما
۹	تُم	کُم	ایاکُم
۱۰	ت	ک	ایاک
۱۱	تُما	کُما	ایاکُما
۱۲	تُنّ	کُنّ	ایاکُنّ
۱۳	ت	ی	ایای
۱۴	نا	نا	ایانا

اسماء شرط: تمام اسماء اشاره مبنی‌اند.

به مثال «مَنْ نَصَرْتَهُ نَصْرَتَهُ»^۱ توجه کنید:

در مثال بالا، «مَنْ» اسم شرط است، در آینده یاد خواهیم گرفت که در این‌گونه جملات «مَنْ» مبتداست، در حالی که تغییری پیدا نکرده است.

به مثال دیگر توجه کنید: «مَنْ رَأَيْتَ رَأَيْتَهُ»:

در این مثال، «مَنْ» مفعول به و محلاً منصوب است؛ حرکت آخر آن تغییری پیدا نکرده و مبنی است.

اسم‌هایی مانند «مَنْ، ما و متی» که معنای شرطی دارند، مبنی‌اند.

اسماء استفهام: تمام اسم‌های استفهام مبنی‌اند.

به مثال‌های «مَنْ ضَرَبَ زَيْدًا وَ مَنْ ضَرِبْتَ» توجه کنید:

در مثال اول، «مَنْ» مبتدا و محلاً مرفوع و در مثال دوم، «مَنْ» مفعول به و محلاً منصوب است.

اسم‌هایی مانند: «مَنْ، ما و متی» در صورتی که معنای استفهام داشته باشند، اسماء استفهام و مبنی‌اند.

تذکر: «مَنْ، ما و متی» هم می‌توانند جزء اسماء شرط باشند و هم جزء اسماء استفهام و برای تشخیص این دو، باید به نوع کاربرد آنها در جمله نگاه کنیم.

تمرین

اسم‌های مبنی در جملات زیر را تعیین نمایید.

۱. ﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا...﴾^۲

۲. ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۳

۳. ﴿... إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ﴾^۴

۱. ترجمه: هر کس را یاری کنی، او را یاری می‌کنم.

۲. آل عمران، آیه ۱۹۳.

۳. حمد، آیه ۵.

۴. مائده، آیه ۲۴.

کلمات مبنی (۲)

با برخی از کلمات مبنی در درس قبل آشنا شدیم. بقیه کلمات مبنی عبارتند از:
اسماء موصول: تمام اسماء موصول مبنی‌اند.

به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. «دَفِنَ الَّذِي مَاتَ» کسی که مُرد، دفن شد.

۲. «دَفَنْتُ الَّذِي مَاتَ» کسی را که مُرد، دفن کردم.

۳. «سَلَّمْتُ عَلَى الَّذِي مَاتَ أَبُوهُ» بر کسی که پدرش مُرد، سلام کردم.

در سه جمله بالا، شخصی به وسیله توضیحی که درباره او داده شده، معین شده است و مخاطب نیز خبر دارد که چه کسی مُرده است. از این‌رو، از موصول «الَّذِي» استفاده شده است. این موصول در مثال ۱، نائب فاعل؛ و در مثال ۲، مفعول به و در مثال ۳، مجرور به حرف جر است، ولی تغییری در اعراب آن مشاهده نمی‌شود.

اسم‌هایی مانند: الَّذِي، الَّتِي و ... به معنای «کسی که» یا «چیزی که» از اسماء موصول بوده و مبنی‌اند. اسم موصول در جایی استفاده می‌شود که بخواهیم شخص یا چیزی را به وسیله توضیحی (که مخاطب نیز از آن با خبر است) تعیین کنیم.

تیسره: موصولات به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول، موصولاتی هستند که برای مفرد، مثنی، جمع (مذکر یا مؤنث) صیغه‌های خاصی دارند و دسته دوم، موصولاتی هستند که برای موارد مختلف به یک صورت به کار می‌روند.

مهم‌ترین موصولات دسته اول عبارتند از:

مذكر	مفرد	مثنی	جمع
مؤنث	الَّذِي	الَّذَانِ	الَّذِينَ
مؤنث	الَّتِي	اللَّتَانِ	اللَّاتِي

مهم‌ترین موصولات دسته دوم عبارتند از: «مَنْ» و «مَا» که هر دو برای مفرد، مثنی، جمع (مذكر یا مؤنث) به یک صورت به کار می‌روند. «مَنْ» بیشتر برای افراد عاقل و «مَا» بیشتر برای افراد غیرعاقل استفاده می‌شود.

مانند: ﴿...وَأَمَّا هُنْتُكُمْ أَلَّتِي أَرْضَعْنَكُمْ...﴾^۱

﴿...وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۲

افعال ماضی و امر (صیغه‌های مربوط به امر معلوم مخاطب) و فعل مضارع صیغه‌های ۶ و ۱۲ مانند (ضَرَبَ، إِضْرِبْ، يَضْرِبُ) مبنی‌اند.

تمام حروف مانند «الی»، «فی»، «مِنْ» مبنی‌اند.

تبصره: بیشتر علامت‌های بناء عبارتند از: «سکون، فتح، کسر، ضم» و مثال‌های آنها به ترتیب عبارتند از: «مَنْ، أَنْتَ و أَنْتِ، حَيْثُ».

تذکر: هرگاه کلمات مبنی، نقشی مانند فاعل یا مفعول به یا... در جمله داشته باشند، اعراب فاعل یا مفعول یا هر نقش دیگر به محل این کلمات داده می‌شود.

برای مثال: در «جاء هذا» می‌گوییم: «هذا» اسم اشاره، و فاعل و محلاً مرفوع است. معنای اعراب محلی این است که اگر به جای این کلمه مبنی، کلمه معرب قرار گیرد، حتماً همان اعراب را به خود خواهد گرفت؛ به عبارت دیگر: در مثال «جاء هذا»، «هذا» در محل یک کلمه مرفوع قرار گرفته است.

تمرین

در عبارات زیر کلمات معرب و مبنی و نیز علائم اعراب و بناء را معین کنید.

۱. نساء، آیه ۲۳، ترجمه: «مادران شما آنان که شما را شیر دادند».

۲. آل عمران، آیه ۸۳، ترجمه: «کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند تسلیم اویند».

۱. ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا...﴾^۱
۲. ﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ...﴾^۲
۳. ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۳
۴. ﴿وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾^۴



۱. نمل، آیه ۸۹

۲. یونس، آیه ۴۸

۳. یس، آیه ۶۳

۴. مومنون، آیه ۷۹

جمله (۱)

به این مثال‌ها توجه کنید:

(علی - کتاب - پایه میز)

مثال‌های مذکور هر کدام مفهومی را در ذهن ما ایجاد می‌کند، ولی هیچ‌کدام نمی‌تواند مطلبی را اثبات یا نفی کنند یا خواسته‌ای را به ما اعلام کنند؛ به همین دلیل است که اگر گوینده‌ای فقط کلمه «علی» را بگوید و ساکت شود، مخاطبان منتظر ادامه سخن گوینده خواهند بود.

عباراتی مانند: «علی رفت - نوشتم - پایه میز شکست - بزن» هر کدام متضمن اثبات مطلبی هستند؛ اگر چه نقاط مبهمی دارند؛ (مثل: کجا رفت؟ چرا رفت؟ چه زمانی رفت؟ و...).

در مثال اول، رفتن برای علی اثبات شده و در مثال دوم، نوشتن را برای خود اثبات کرده‌ایم و در مثال سوم، شکستن را برای پایه میز و هم‌چنین در عبارت «بزن»، خواسته‌ای از متکلم به مخاطب اعلام شده است و آن وقوع زدن از مخاطب است. این‌گونه عبارات را که دربردارنده بیان یک مطلب هستند، «جمله» گویند.

بیان چند مطلب در جمله

همان‌طور که گفتیم، در هریک از جملات، چیزی به چیز دیگر نسبت داده شده است. در مثال‌های بالا، «رفتن» به «علی» نسبت داده شده است. در اصطلاح، «رفتن»، «مسنده» و «علی»، «مسنده‌الیه» است و ... در مثال «بزن»، «زدن» به «تو» نسبت داده شده که «بزن»، «مسنده» و «تو»، «مسنده‌الیه» است.

نکته: مسند و مسنده‌الیه را «ارکان جمله» نیز می‌نامند.

تقسیم جمله: در علم نحو، جمله را به دو دسته تقسیم کرده‌اند:

۱. جمله اسمیه

۲. جمله فعلیه

به جملاتی که «اولین رکن» آنها فعل باشد، جملات فعلیه گویند^۱ و به جملاتی که اولین رکن آنها اسم باشد، جمله اسمیه می‌گویند؛ برای مثال، عبارت «ضرب الله مثلاً» جمله فعلیه است، زیرا اولین رکن آن (مسند) فعل است. به بیان روشن‌تر، در عبارت مذکور «مثال زدن» به «خدا» نسبت داده شده است؛ پس فعل «ضرب»، مسند و کلمه «الله» مسندالیه است؛ چون «اولین رکن» آن فعل است، جمله فعلیه خواهد بود.

و عبارت ﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾^۲ جمله اسمیه است، زیرا در این جمله،

«بی‌نیاز بودن» به «خدا» نسبت داده شده است و از این رو، «الله» مسندالیه و «الصمد»، مسند است و «اولین رکن» اسم است.

نتیجه: در تشخیص جملات اسمیه و فعلیه، ملاک، فعل یا اسم بودن اولین رکن است و مقدم شدن اسم‌هایی که رکن نیستند یا مقدم شدن حروف، تأثیری در بحث ندارند.

پس عبارت ﴿إِنَّا لَنَعْبُدُ...﴾ جمله فعلیه و عبارت ﴿...أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ...﴾، جمله اسمیه خواهد بود.

تمرین

۱. در عبارات زیر کدام یک جمله‌اند؟

الف) ﴿... رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۳

ب) ﴿... أَقْلَمَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ...﴾^۴

ج) ﴿... رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾

د) ﴿... وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ...﴾^۵

۱. منظور از رکن، مسند یا مسندالیه است (همان‌طور که در صفحه قبل نیز بیان کردیم).

۲. اخلاصی، آیه ۲.

۳. السموات: آسمان‌ها.

۴. لم یسیروا: سیر نکردند.

۲. در عبارات زیر، ضمن تعیین مسند و مسندالیه نوع جمله را مشخص کنید:

(الف) ﴿...وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ...﴾^۱

(ب) ﴿...لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ...﴾^۲

(ج) ﴿...وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۳

(د) ﴿...إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي...﴾^۴

۱. مثل: نظیر، شبیه - کلمه خبیثه: سخن زشت.

۲. البينات: دلیل‌ها (عنکبوت، آیه ۳۹).

۳. لنکفرن: حتماً می‌زداییم - عنهم: از آنها - سیئات: کارهای زشت (عنکبوت، آیه ۷).

۴. كذلك: این چنین - نجزی: پاداش می‌دهیم - المحسنین، نیکوکاران (انعام، آیه ۸۴).

۵. انما: همانا - عند: نزد (عراف، آیه ۱۸۷).

بخش اول:

ارکان

ما در این بخش، جهت سهولت در امر یادگیری، اقسام جمله‌های اسمیه و فعلیه را به ساده و غیرساده نام‌گذاری کرده‌ایم. ترتیب قرار گرفتن مباحث این بخش، چنین است:

- جملات فعلیه ساده؛
- جملات اسمیه ساده؛
- جملات اسمیه غیرساده؛
- جملات فعلیه غیرساده.

جملات فعلیه ساده

همان‌طور که گذشت، جملات فعلیه جملاتی هستند که اولین رکن آنها فعل است. حال برای روشن شدن مفهوم جملات فعلیه ساده، به مثال‌های زیر دقت کنید:

۱. «لعب الولد؛ بچه، بازی کرد»

۲. «فُتِحَ الباب؛ در باز شد»

در مثال ۱، «لعب» مسند و «الولد» مستدالیه است و با همین دو کلمه، معنای مفید جمله تشکیل شده است. در مثال ۲ نیز «فُتِحَ» مسند و «الباب» مستدالیه است و همین دو رکن، معنای مفیدی را به مخاطب منتقل می‌کنند.

به جملاتی مانند او ۲ که معنای مفید جمله با فعل (مسند) و مستدالیه آن تکمیل می‌شود و نیازی به جزء دیگری ندارد، جملات فعلیه ساده می‌گوییم و این افعال را افعال تام می‌نامیم.^۱

حال با توجه به این که افعال، برخی معلوم و برخی مجهولند، به بررسی ساختار جملات فعلیه ساده می‌پردازیم.

الف) مستدالیه افعال معلوم در جملات فعلیه ساده را فاعل گویند. در مثال «۱» «لعب» فعل معلوم است که به «الولد» نسبت داده شده است. از این رو، «الولد» مستدالیه فعل تام «لعب» و فاعل است.

۱. در آینده، با جملاتی آشنا می‌شویم که در آنها معنای مفید جمله با فعل و مستدالیه آن کامل نشده و نیازمند جزء دیگری است. به این‌گونه جملات، فعلیه غیر ساده می‌گویند و افعال مربوط به آنها را افعال ناقصه می‌نامند.

الولد	لعب
↓	↓
فاعل	فعل
↓	↓
(مسنذالیه)	(مسنذ)

ب) مسنذالیه افعال مجهول در جملات فعلیه ساده را نائب فاعل گویند. در مثال «۲» مسنذالیه فعل «فُتِحَ» که مجهول است، کلمه «الباب» است. از این رو، به آن نائب فاعل می‌گوییم.

الباب	فُتِحَ
↓	↓
مسنذالیه	مسنذ
نائب فاعل	فعل مجهول

نگاهی به کتاب‌های دیگر

الجملة قول مؤلف من مسنذ و مسنذالیه، و الجملة الفعلیه ما تألفت من الفعل و الفاعل أو الفعل و نائب الفاعل. (جامع الدروس العربیة، ج ۳، ص ۲۸۶).

احکام مشترک بین فاعل و نائب فاعل (۱)

احکام مشترک بین فاعل و نائب فاعل

۱. فاعل و نائب فاعل همیشه مرفوعند و عاملِ رفع آنها، فعل است.

۲. فاعل و نائب فاعل هرگز بر فعل خود مقدم نمی‌شوند.

باید توجه داشت که در علم نحو، علاوه بر معنا، رعایت شرایط لفظی نیز برای ترکیب کلمات لازم است. در مثال «الصدقُ یهدی إلى البرِّ» گرچه «الصدق» در معنا فاعل است، ولی به دلیل تقدم آن بر «یهدی»، فاعل نیست. زیرا تقدم فاعل بر فعل ممنوع است، پس ضمیر مستتر «یهدی» فاعل فعل است.

۳. به جمله‌های زیر توجه کنید:

(الف) «لعب الولدُ؛ بچه، بازی کرد»

(ب) «أحترمُ المعلمَ؛ به معلم احترام می‌گذارم»

(ج) «النساءُ سافرنَ؛ زنان مسافرت کردند»

چه فرقی بین فاعل‌های جملات بالا می‌بینید؟

در مثال الف، فاعل، «الولد» است که اسم ظاهر است.

و در مثال «ب» و «ج»، فاعل، ضمیر است و در عین حال ضمیر در «أحترم» مستتر

(انا) و در «سافرن»، ضمیر بارز (ن) است.

حال با توجه به مطالب بالا به حکم مورد نظر توجه کنید:

در صورتی که فاعل اسم ظاهر باشد، فعل آن خالی از هرگونه ضمیری (مستتر یا

بارز) خواهد بود. بنابراین، در مثال «ذَهَبَ الابن»؛ «الابن» اسم ظاهر و فاعل است و «ذهب» خالی از ضمیر است: در این حکم و هم چنین در مورد اقسام بالا هیچ فرقی بین فاعل و نائب فاعل نیست. به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. فُتِحَ الْبَابُ

۲. الزَّهْرَةُ قُطِفَتْ

۳. الْكُفَّارُ قُتِلُوا

در مثال «الف»، «الباب» نائب فاعل و اسم ظاهر و «فُتِحَ» خالی از ضمیر است و در مثال «ب» و «ج»، نائب فاعل به ترتیب «هی» مستتر و «واو» ضمیر بارز است.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

و جَرَدَ الْفَعْلُ مِنْ عِلَامَةِ التَّنْبِيهِ وَالْجَمْعِ إِذَا أُسْنِدَ لِأَنْثَيْنِ أَوْ جَمْعٍ نَحْوُ: فَازَ الشَّهِيدَانِ وَفَازَ الشَّهَدَاءُ، فَلَا يُقَالُ «فَازَا الشَّهِيدَانِ» وَلَا «فَازُوا الشَّهَدَاءُ»، (اشمونی، حاشیة الصَّبان، ج ۲، ص ۴۶، با تصرف).

تمرین

فاعل و نائب فاعل را در عبارات شریفه زیر مشخص کنید و از نظر اسم ظاهر یا ضمیر، بررسی کنید.

﴿يَتَذَكَّرُونَ إِنَّا تَبَشِّرُكُمْ بِغُلَامٍ أَشْمُؤُا نَحْنِي ...﴾^۱

﴿فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً

﴿فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾^۲

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۳

۱. مريم، آیه ۷.

۲. الحاقة، آیه ۱۳ - ۱۵.

۳. نوبه، آیه ۱۰۳.

احکام مشترک بین فاعل و نائب فاعل (۲)

اگر به برخی از صیغه‌های افعال، علامتی به نام علامت تانیث ملحق شود، این علامت نشانگر مؤنث بودن فاعل فعل است.

قبل از بیان حکم الحاق علامت تانیث به فعل، به مقدمه‌ای در رابطه با اقسام مؤنث توجه کنید:
اقسام مؤنث: مؤنث‌ها دو قسمند:

۱. مؤنث حقیقی

۲. مؤنث مجازی

تعریف مؤنث حقیقی

مؤنث حقیقی، لفظی است که بر فرد مؤنث واقعی دلالت دارد. (در مقابل آن، فرد مذکری وجود دارد)؛ مانند: «امراة».

تعریف مؤنث مجازی

مؤنث مجازی، لفظی که بر فرد مؤنث واقعی دلالت ندارد، بلکه چون در زبان عربی با آن کلمه، معامله مؤنث شده است (مثل این که ضمیر مؤنث به آن برگردانده‌اند) به آن مؤنث گفته‌اند؛ مانند: «السَّماء» که واقعاً بر فرد مؤنث دلالت ندارد، ولی چون عرب ضمیر مؤنث به آن برمی‌گرداند، حکم مؤنث به آن داده‌اند؛ مثل: ﴿... السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ﴾^۱

۱. انشقاق، آیه ۱.

حال به حکم مربوط به این دو مؤنث توجه کنید:

الف) در صورتی که فاعل مؤنث حقیقی باشد، لازم است که به فعل علامت تانیث ملحق شود.

ب) در صورتی که فاعل مؤنث مجازی باشد، جایز است که به فعل علامت تانیث ملحق شود.

به مثال‌های زیر توجه کنید:

كَتَبَتْ فَاطِمَةُ - طَلَعَ الشَّمْسُ - طَلَعَتِ الشَّمْسُ

تبصره: منظور در این حکم، فاعلی است که به صورت اسم ظاهر آمده باشد، در غیر این صورت اگر که فاعل ضمیر مؤنث باشد، باید به فعل علامت تانیث ملحق شود و فرقی بین انواع مؤنث‌ها نیست؛ مانند: «الشَّمْسُ طَلَعَتْ» یا «فَاطِمَةُ كَتَبَتْ».

حکم الحاق علامت تانیث به فعل، برای فاعل مؤنث و نائب فاعل مؤنث، یکسان است؛ مانند:

نُصِرَتْ فَاطِمَةُ

النَّفَّاحَةُ أَكَلَتْ

حُمِلَتِ الْأَرْضُ

حُمِلَ الدَّرْعُ

تمرین

۱. در عبارات زیر، جملات را تعیین کرده، نقش کلمات یا عباراتی را که در زیر آنها خط کشیده شده مشخص کنید.

الف) «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»^۱

۱. إذا ذکر الله: هنگامی که خدا یاد کرده می‌شود - وجِلَتْ: می‌ترسند؛ «ذُکِرَ» و «وَجِلَتْ» هر دو ماضی‌اند، ولی در جمله شرطیه معنای آینده یافته‌اند (انفقال، آیه ۲).

إِذَا تُلِيَتْ: هنگامی که خوانده شود - زَادَتْهُمْ إِيمَانًا: ایمان آنها را زیاد می‌کند. يَتَوَكَّلُونَ: توکل می‌کنند.

ب) ﴿إِنْ تَمَسَّكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ﴾^۱

ج) ﴿لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾.

د) ﴿...وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ...﴾^۲

هـ) ﴿وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا﴾^۳

و) ﴿وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ...﴾^۴

۲. در عبارات بالا، افعالی را که علامت تانیث دارند، تعیین کنید و بنویسید که آیا إلحاق آن لازم است یا جایز و دلیل آن چیست؟

۱. تمسکم: برسد به شما - حسنه: چیز ارزشمندی که باعث شادی می‌شود... تسوهم: ناراحت می‌کند آنها را (آل عمران، آیه ۱۲۰)

۲. لا أعبد: نمی‌پرستم (کافرون، آیه ۲)

۳. لتنظر: باید نگاه کند. «لام» در ولتنظره لام امر است که چون قبل از آن واوه آمده، ساکن شده است. (حشر، آیه ۱۸) قدیمت: از قبل فرستاد.

لقد هل + غده: برای فردا.

۴. نبأ، آیه ۱۹.

۵. حاقه، آیه ۱۴.

جملات اسمیه ساده (۱)

قبل از ورود به بحث، مقصود از «جملات اسمیه ساده» را با عبارات زیر توضیح می‌دهیم:

۱. علی کاتب

۲. ما علی کاتب

در عبارت اول، «کاتب بودن» به «علی» نسبت داده شده است و بنابراین «کاتب»، «مسند» و «علی»، «مسندالیه» است؛ در این جمله هیچ عاملی ذکر نشده است.^۱
در جمله‌های دوم نیز «علی» و «کاتب» به ترتیب «مسندالیه» و «مسند» هستند و اگرچه در آن اداتی چون «ما» وجود دارد، ولی چون اعراب کلمات با آمدن آن تغییر نکرده به آن عامل نمی‌گویند. بنابراین جمله «۲» نیز جمله اسمیه است که عاملی در آن وجود ندارد. این گونه جملات را جملات اسمیه ساده می‌گوییم.

حال با توجه به توضیح بالا می‌گوییم:

در این گونه جملات اسمیه که عاملی بر سر آنها وجود ندارد، «مسندالیه» را «مبتدا» و «مسند» را «خبر» گویند.

اقسام خبر

سه نوع خبر در جملات اسمیه وجود دارد:

۱. عامل به معنای عمل کننده، شما در صرف یا برخی از آنها مانند «لم» و «لما» آشنا شدید و در علم نحو نیز با ادوات دیگر و کیفیت عمل آنها آشنا خواهید شد. در عبارت (علی کاتب) فقط مسند و مسندالیه وجود دارد و هیچ چیز به عنوان عامل ذکر نشده است.

اول: مفرد^۱

دوم: جمله

سوم: شبه جمله

توضیح خبر مفرد و جمله:

به مثال‌های زیر نگاه کنید:

۱. الله أحد، محمد ﷺ رسولنا، اماننا علي

۲. الله يشهد، انت تعلم نفسي، علي حبه سعادة

با دقت در جملات گروه «۱» و «۲»، متوجه می‌شویم که در گروه ۱، «مسند» غیر جمله است؛ زیرا معنای مفیدی را نمی‌رساند (احد، رسولنا، علي). اما در گروه دوم، مسندها جمله‌اند؛ یعنی به تنهایی مطلب مفیدی را به مخاطب منتقل می‌کنند؛ مثلاً «يشهد» به معنای «خدا شهادت می‌دهد» است که به تنهایی یک جمله محسوب می‌شود (هم‌چنین تعلم نفسي^۲، حبه سعادة^۳)، خبر در جملات گروه ۱ و جملاتی مانند آن مفرد است و در جملات گروه ۲ و جملاتی مانند آن، جمله است.

یک نکته: که در جملات گروه ۲، گوینده به وسیله جمله، مطلبی را به مبتدا نسبت می‌دهد چون لازم است بین جمله (خبر) و مبتدا ارتباطی وجود داشته باشد، در غیر این صورت عبارت گوینده معنای درستی نخواهد داشت.

برای مثال، عبارتی چون «زید الشمس طالعة» به دلیل آن که رابط در جمله خبر (الشمس طالعة) وجود ندارد، جمله غلط بوده و معنای قابل فهمی ندارد.

در بیشتر این‌گونه جملات، ارتباط دهنده خبر به مبتدا، ضمیری است که در جمله خبر وجود و از جهت معنا مطابق با مبتدا است. در مثال‌های گروه ۲ در جمله اول، ضمیر «هو» که در «يشهد» مستتر است و در جمله دوم، ضمیر «انت» که در «تعلم» مستتر است و در جمله سوم، ضمیر «ه» که در «حبه» وجود دارد، مطابق با مبتدا بوده و ارتباط دهنده خبر به مبتداست.

۱. مفرد در معانی مختلفی به کار رفته است، اما در این‌جا منظور از مفرد، خبری است که جمله یا شبه جمله نباشد.

۲. به معنای «تو می‌شناسی مرا».

۳. به معنای «دوست داشتن او سعادت است».

تعرین

در عبارات شریفه زیر، خبر مفرد است یا جمله؟ رابط در خبر جمله را مشخص کنید:

۱. ﴿بَقِيتُ اللَّهُ حَمْرٌ لَكُمْ...﴾^۱
۲. ﴿قُلِ اللَّهُ يُخَيِّرُكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْفِتْنَةِ..﴾^۲
۳. ﴿نَحْنُ أَوْلَىٰ أَوْكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...﴾^۳
۴. ﴿... هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۴
۵. المنافق قوله جميل و فعله الداء الدخيل.^۵

۱. هود، آیه ۸۶

۲. جاثیه، آیه ۲۶

۳. فصلت، آیه ۴۱

۴. زخرف، آیه ۶۴

۵. محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة ج ۱۰، ص ۱۵۱.

جملات اسمیه ساده (۲)

توضیح قسم سوّم خبر (شبه جمله):

تاکنون با دو قسم از انواع خبر (مفرد، جمله) آشنا شدید. قسم سوّم خبر، «شبه جمله» است؛ مانند: «علي في الدار». در این گونه جملات، جزئی از جمله حذف شده است و آن، کلمه‌ای است که بر «وجود داشتن» یا «استقرار» دلالت دارد؛ این کلمه ممکن است فعل یا اسم باشد.
خلاصه آن‌که:

۱. در امثال «علي في الدار»، جزئی مانند «استقر» یا «كان» حذف شده است؛ می‌توان این جزء را قبل از «في الدار» فرض کرد.
 ۲. این جزء محذوف، حتماً بر «وجود داشتن» دلالت دارد. به همین جهت به فعل «استقر» و مانند آن افعال عموم گویند، زیرا اصل «وجود داشتن» را می‌رسانند.^۱
- مثال‌هایی مانند: «علي في الدار» و «قَلَمُكَ عِنْدِي» (قلم تو نزد من است) دارای خبری هستند که به آنها «شبه جمله» گفته می‌شود^۲ که به دو نوع تقسیم می‌شوند:
- نوع اول: جار و مجرور
- تعدادی از حروف جر عبارتند از: «مِنْ، فِي، عَلَى، إِلَى، لَوْ، بَ، عَنْ».

۱. در مقابل این افعال، افعالی‌اند که نوع خاصی از وجود را می‌رسانند؛ مانند: خوابیدن و خوردن که به آنها افعال مخصوص گفته می‌شود.

۲. دلیل این نام‌گذاری این است که جار و مجرور و ظرف با فعلی که در تقدیر است (مستقر) معنای یک جمله را می‌رساند.

این حروف وقتی بر سر کلمه‌ای داخل شوند، آن کلمه مجرور می‌شود؛ مانند: «عَلَى النَّاسِ مِنَ الْمَدْرَسَةِ، بِسْمِ اللَّهِ، إِلَى اللَّهِ»
نوع دوم: ظرف
اسم‌هایی که بر زمان یا مکان دلالت دارند؛ مانند: «عند» در عندك = نزد تو؛ «يوم» در يوم الجمعة = روز جمعه.

تمرین

در عبارت زیر خبر شبه جمله را مشخص کنید:

۱. ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي ءَاذَانِنَا وَقْرٌ...﴾^۱
۲. ﴿... وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ...﴾^۲
۳. قدر الرجل على قدر همته.^۳
۴. العزُّ مع اليأس، الذلُّ مع الطمع.^۴

۱. فصلت، آیه ۵.

۲. شوری، آیه ۲۲.

۳. نهج البلاغة «الحكمة»، ص ۴۷.

۴. غرر الحکم، ص ۱۹.

احکام مبتدا و خبر

برخی از احکام مبتدا و خبر

مبتدا و خبر احکامی دارند که در این جا به مواردی از آن اشاره می شود.

۱. مبتدا و خبر هر دو مرفوعند و برای این رفع، به هیچ عامل لفظی در جمله نیاز ندارند.

۲. در بیشتر موارد، مبتدا بر خبر مقدم می شود، ولی گاهی نیز مؤخر می شود. به مثال زیر دقت کنید: «في الدار صاحبها؛ در اتاق صاحب آن وجود دارد».

در این مثال، «في الدار» مسند و «صاحبها» مسندالیه است. از این رو، به ترتیب، اولی خبر و دومی مبتداست. (دقت کنید که چگونه «في الدار» را مسند گرفته ایم نه مسندالیه؟)

بنابراین در این مثال، خبر بر مبتدا مقدم شده است، زیرا باید مرجع ضمیر، بر خود ضمیر مقدم باشد.

مثال دیگر: «حاضر سعيد؛ سعيد حاضر است». در این مثال، «حاضر» مسند و «سعيد» مسندالیه است و به ترتیب، اولی خبر و دومی مبتداست و خبر بر مبتدا مقدم شده است.

۳. در بسیاری از موارد، مبتدا معرفه و خبر نکره است. معرفه کلمه ای است که بر

فرد مشخص و معینی دلالت می کند؛ مانند: علی، الرجل. در مثال اول، علی نام شخص معینی است و در مثال دوم، «الرجل» به کمک «ال» بر فرد خاصی دلالت دارد.

به مثال‌های زیر دقت کنید:

۱. «رَجُلٌ أَكَلَ الْخُبْزَ؛ مردی نان خورد»

۲. «امْرَأَةٌ ذَهَبَتْ؛ زنی رفت»

در این دو مثال، مبتدا نکره است، ولی با تأمل درمی‌یابیم که این‌گونه جملات فایده‌ای در گفت‌وگو ندارید؛ یعنی مردم از چیزهایی خبر می‌دهند که فایده‌ای برای مخاطب خود داشته باشد، درحالی‌که جملاتی چون «مردی نان خورد» فایده‌ای برای مخاطب ندارد و به عبارت روشن‌تر، نان خوردن یک مرد نامعلوم، ارزش خبر دادن ندارد. از این رو، اگر مبتدا نکره باشد (بر فرد نامعینی دلالت کند) باید به‌گونه‌ای در جمله واقع شود که خبر دادن از آن فایده داشته باشد؛ مانند: «رَجُلٌ صَانِعٌ أَكَلَ الْخُبْزَ؛ مرد روزه‌دار نان خورد».

نگاهی به کتاب‌های دیگر

المبتدأ اسمٌ مرفوعٌ في أولِ جملته غالباً، مجردٌ من العواملِ اللفظيةِ محكومٌ عليه بامرٍ والخبرُ هو اللفظُ الذي يكملُ المعنى مع المبتدأ. (النحو الوافي، ج ۱، ص ۴۰۱، با تصرف).

تمرین

در جملات زیر ارکان را پیدا کرده و نقش و اعراب آنها را بنویسید.^۱

نمونه:

اولئك	في	جَنَاتٍ	مَكْرُمُونَ ^۲
↓			↓
مسندالیه			مسند

مبتدا و محلاً مرفوع خبر و لفظاً مرفوع

۱. ﴿... فَأَلَّلهُ خَيْرٌ حَفِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾^۳

۱. به خبرهایی که به صورت جمله یا شبه جمله اند اعراب محلی بدهید، زیرا آنها نمی‌توانند اعراب بگیرند.

۲. «جَنَاتٍ» جمع «جَنَّة»؛ باغ‌ها - مکرم: محترم (معارج، ص ۳۵).

۳. «خیر»: بهتر - حافِظاً: حفظ کننده - أرحم: مهربان‌ترین - راحم: مهربان (یوسف، آیه ۶۴).

۲. ﴿... نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ...﴾^۱
 ۳. ﴿... لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى...﴾^۲
 ۴. ﴿... قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ^۳ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ...﴾^۴
 ۵. ﴿... أَلَا لَهُ الْخَلْقُ...﴾^۵
 ۶. ﴿... هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۶

تمرین‌های عامه (۱)

- در آیه شریفه، کلمات معرب و مبنی و علامت‌های اعراب و بناء هر کدام را مشخص کنید. ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾
- واژه‌های زیر را از حالت رفع به حالت نصب و جر درآورید.
 کتاب - الساجدون - المسلمات -
 افراتان - الحجج -
- اسم‌های مذکر و مؤنث را مشخص کرده، نوع تانیث (حقیقی - مجازی، لفظی - معنوی) مؤنث‌ها را بنویسید.
 «خالد - عذراء - جاز - بیت - عُرفَة - بحر - سَعْدِي - بَقَرَة»
- در جملات زیر، انواع خبر را مشخص کنید (مفرد، جمله، شبه جمله)
 امیر المؤمنین علیه السلام: «الْمُتَّقُونَ أَنفُسَهُمْ قَانِعَةٌ وَشَهَوَاتُهُمْ مَّيْتَةٌ وَوُجُوهُهُمْ مُّسْتَبْشِرَةٌ»^۷
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرَوطِهِمْ»^۸

۱. نزل: به تدریج نازل کرد - الذکر: مقصود قرآن کریم است (حجر، آیه ۹).

۲. الاسماء: جمع اسم - الحسنی: نیکوتر (حشر، آیه ۲۴).

۳. بدء: آغاز کرد - الخلق: آفرینش (یونس، آیه ۳۳).

۴. اعراف، آیه ۵۴.

۵. لبس: اشتباه (ق، آیه ۱۵).

۶. غرر الحکم، ص ۸۳.

۷. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۱۰۱.

امیرالمؤمنین (علیه السلام): «الاعجابُ يمنعُ الإزدیادة»^۱

۵. نائب فاعل ها را مشخص کنید.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله): «ما أُوذِيَ أَحَدٌ مِثْلَ ما أُذِيتُ في الله»^۲

۶. در جای خالی «مبتدا یا خبر» آن را بنویسید.

الكتابُ

حاضرٌ

سعيدٌ

در مکان خالی «فاعل یا نائب فاعل» مناسب قرار دهید:

شربٌ

كتبٌ

الدرسُ

﴿وَإِذَا قُرِئَ﴾ فَأَسْتَمِعُوا لَهُ...﴿^۳

صلی صلی في المسجد

۸. متن زیر را حرکت گذاری کنید.

في محمد (صلی الله علیه و آله)

توفي أبوه و هو في بطن أمه ثم ماتت أمه و هو صبي فتكفله جدّه (عبدالمطلب) و هكذا نشأ يتيماً.

و عاش محمد في مكة، في كنف جدّه العظيم و عاني الكثير من مرارة اليتيم.
و لما أصبح شاباً عرف اهل مكة فضله و امانته و اشتهر بلقب الصادق الامين فكانوا
يودعون اموالهم لديه.

كان يحب الفقراء و المساكين..... يدافع عنهم و يتناول الطعام معهم يصغى لهمو مهم
و يسعى في حل مشاكلهم...

۱. غررالحکم، ص ۲۳.

۲. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۸۸

۳. اعراف، آیه ۲۰۴.

جملات اسمیه غیر ساده: حروف مشبیه بالفعل (۱)

در بحث قبل گذشت که جملات اسمیه‌ای که در ابتدای آنها عاملی ذکر نشده «جملات اسمیه ساده» می‌نامیم. در این بحث و بحث بعد با جملات اسمیه‌ای آشنا می‌شویم که پیش از آنها عاملی وجود دارد. این جملات اسمیه را «جملات اسمیه غیر ساده» می‌نامیم. روشن است که در این گونه جملات، مستندالیه و مسند، مبتدا و خبر نیستند، زیرا شرط وجود مبتدا و خبر در جملات، نبودن عامل لفظی در جملات اسمیه است. به عبارات زیر دقت کنید:

۱. «الصَّمْتُ حَسَنٌ؛ سکوت نیکو است»

۲. «إِنَّ الصَّمْتَ حَسَنٌ؛ همانا سکوت نیکو است»

در عبارت‌های بالا، جمله «۱» یک جمله اسمیه ساده است، «الصمت» مستندالیه و «حسن» مسند است و به ترتیب، مبتدا و خبر.

اما در جمله «۲»، اگر چه مستندالیه و مسند همان «الصمت» و «حسن» است، ولی عامل «إِنَّ» بر سر آنها وارده شده است و به همین دلیل، «الصمت» دیگر مرفوع نیست، بلکه منصوب است و در اصطلاح، دیگر به آن مبتدا گفته نمی‌شود. حال به دو عبارت دیگر توجه کنید:

۱. «التَّلْمِيزُ نَاجِحٌ؛ دانش آموز پیروز است».

۲. «لَعَلَّ التَّلْمِيزَ نَاجِحٌ؛ امید است که دانش آموز پیروز شود».

در عبارت اول: «التلمیز» و «ناجح» به ترتیب، مستندالیه و مسند و هم چنین به

ترتیب، مبتدا و خبرند، اما در جمله دوم، اگر چه مسندالیه و مسند همان کلمات «التلمیذ» و «ناجح» هستند، ولی به دلیل قرار گرفتن عامل «لعل» پیش از آنها، مبتدا و خبر نیستند.

مثال‌های دوگروه را با هم مقایسه کنید. چه شباهت‌هایی بین آنها می‌بینید؟ عبارات‌های «ب» از هر دو گروه، جملات مثبتی هستند که اعراب مسندالیه آنها منصوب و اعراب مسند آنها مرفوع است. انّ، أنّ، لكنّ، کأنّ، لیت و لعلّ همگی در جملات اسمیه به مسندالیه خود نصب و به مسند خود رفع می‌دهند و در اصطلاح، مسندالیه آنها را اسم آنها و مسند آنها را خبر آنها می‌نامند. به این حروف، حروف مشبّهة بالفعل می‌گویند.

بنابراین در عبارات‌های مذکور، بیان نقش کلمات به شکل زیر است:

انّ الصمت	حسن	لعل	الاستبداد	زائل
↓	↓		↓	↓
مسندالیه	مسند		مسندالیه	مسند
اسم إنّ	خبر إنّ		اسم لعلّ	خبر لعلّ

کلماتی که بر مبتدا و خبر داخل می‌شوند و نام و اعراب آنها را تغییر می‌دهند، نواسخ نامیده می‌شوند. بنابراین «انّ» و دیگر حروف مذکور در متن را نواسخ می‌گویند. دلیل این نام‌گذاری آن است که اینها نسخ یا تغییر ایجاد می‌کنند.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

الأحرف المشبّهة بالفعل ستة: «انّ، أنّ، کأنّ، لکنّ، لیت و لعلّ».

و هي تدخل علی المبتداء و الخبر، تنصب المبتدأ و یسمی اسمها و ترفع الخبر و یسمی خبرها نحو: «إنّ الله عادل».

فائدة: سُمیت هكذا لأنّها مبنیة الاواخر علی الفتح کالماضي مع بنائها علی ثلاثة احرف فصاعداً و لوجود معنی الفعل فی کل منها. (الرشید شرتونی، مبادئ العربیة، ج ۴، ص ۱۰۸).

حروف مشبهة بالفعل (۲)

معانی حروف مشبهة بالفعل

در این جا به بیان معانی حروف «مشبهه بالفعل» غیر از «آن» می پردازیم و بررسی «آن» را به کتاب دیگر (نحو ۲) موکول می کنیم.

۱. «آن»: برای تأکید و تقویت نسبت بین مسند و مسندالیه آورده می شود. بنابراین اگر مخاطب، کاتب بودن علی را انکار می کند و یا نسبت به آن شک دارد، از «آن» برای تأکید جمله استفاده می شود؛ یعنی «آن علیاً کاتب».

۲. لکن: این حرف در موقعی آورده می شود که جمله ماقبل نوعی توهّم را در مخاطب ایجاد می کند که «لکن» و ما بعد آن، این توهّم را برطرف می کنند.

برای توضیح مطلب به مثال زیر دقت کنید:

«غَرَقَ المسافرونَ لکنَ وَلَدَکَ نَجاءً»

عبارت بالا از دو جمله ساخته شده است:

اول: «غَرَقَ المسافرونَ»؛ این جمله بدین معناست که همه مسافران غرق شدند. این جمله برای مخاطب ممکن است توهّمی ایجاد کند و آن این است که فرزندش هم غرق شده است. این توهّم را با جمله بعد برطرف می کند که: «وَلَدَکَ نَجاءً»؛ یعنی «ولی فرزند شما نجات یافت».

۳. کأنّ: برای تشبیه مسندالیه به مسند آورده می شود؛ مانند:

۱. «وَلَدَکَ» اسم «لکن» و «نَجاء» خبر آن است.

«كَأَنَّ زَيْدًا مَلِكٌ؟ گویی زید پادشاه است».

«كَأَنَّ زَيْدًا عَبْدٌ؟ گویی زید برده است».^۱

در مثال‌های بالا، زید به پادشاه و برده تشبیه شده است.

۴. لیت: برای بیان آرزو آورده می‌شود. به مثال زیر توجه کنید:

«لَيْتَ الشَّبَابَ يَعُودُ؟ ای کاش جوانی بر می‌گشت»^۲

۵. لعل: بیشتر برای بیان امیدواری گوینده به حصول خبر برای مبتدا آورده می‌شود.^۳

بنابراین وقتی شخص امیدوار است که علی از سفرش بیاید می‌گوید:

«لَعَلَّ عَلِيًّا قَادِمٌ مِنْ سَفَرِهِ»^۴

احکام حروف مشبّهة بالفعل

۱. همان‌طور که خبر مبتدا می‌توانست مفرد یا جمله یا شبه جمله باشد؛ خبر حروف

مشبّهة بالفعل نیز می‌تواند هر یک از سه قسم بالا را داشته باشد.

۲. هر گاه بعد از حروف مشبّهة بالفعل «ما» آورده شود؛ مانند: «أَتَمَّا اللَّهُ وَاحِدٌ» همه

آنها غیر از «لیت» عمل لفظی خود را از دست می‌دهند. بنابراین:

الف) این حروف همراه با «ما»، دیگر جزء نواسخ نیستند، غیر از لیت.

ب) جمله اسمیه با وجود آنها جمله اسمیه ساده خواهد بود و در نتیجه مسندالیه و

مسند به ترتیب مبتدا و خبر خواهند بود.

به مثال‌های زیر و نحوه ترکیب آنها دقت کنید:

الف) «أَتَمَّا	الله	واحدٌ»	ب) «كَأَنَّمَا	زیدٌ	اسدٌ»
↓	↓	↓		↓	↓
مبتدا	خبر			مبتدا	خبر

۱. در این دو مثال «زید» اسم «كَأَنَّ» و «مَلِكٌ» و «عَبْدٌ» خبر آن است.

۲. «الشَّبَابُ» اسم «لَيْتَ» و «يَعُودُ» خبر آن است. («يَعُودُ» جمله تشکیل یافته از فعل و فاعل است که چون خبر «لَيْتَ» واقع شده محلاً مرفوع است. بنابراین «يَعُودُ» علامت اعرابی فعل است نه جمله).

۳. فرق آرزو با امید: آرزو، میل داشتن به انجام کاری است که مورد علاقه شخص است. خواه تحقق آن کار ممکن باشد، مثل «لَيْتَ الْجَزَّ الْمَعْتَدِلُ» یا ممکن نباشد مثل: «لَيْتَ الشَّبَابَ يَعُودُ» انا امید، به معنای انتظار وقوع کاری است که مورد علاقه او است و باید تحقق آن ممکن باشد.

۴. «علیاء» اسم لعل و «قادم» خبر آن است.

نکات لازم:

۱. به حرف «ما» که مانع از عمل حروف مشبهة بالفعل شده است «مای» کافه گویند. (کافه یعنی بازدارنده).
۲. حروف مشبهة بالفعل همراه با «مای» کافه، نه تنها عمل خود را از دست می‌دهند، بلکه بعد از آمدن «ما» اختصاصی به جملات اسمیه نداشته و می‌توانند بر سر جملات فعلیه نیز داخل شوند؛ مانند: «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ...»

تمرین

جملات زیر را بعد از تعیین مسند و مسندت‌الیه ترکیب کنید: (در حد مطالب آموخته شده)

۱. ﴿... لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ...﴾^۱
۲. ﴿... وَلَئِكَرِ اللَّهُ قَتَلَهُمْ...﴾^۲
۳. ﴿... فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...﴾^۳
۴. ﴿... يَنْلِيقَنَا نُرْدُ...﴾^۴
۵. ﴿... لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ...﴾^۵
۶. ﴿... لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ...﴾^۶
۷. ﴿... إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ...﴾^۷
۸. ﴿... كَأَنَّمَا يَصْعَدُ...﴾^۸

۱. تَذَكَّرَ: به یاد آورد، درس گرفت (طه، آیه ۴۴).

۲. انْقَالَ: آیه ۱۷.

۳. مَعِيشَة: زندگی - ضَنْك: تنگی (طه، آیه ۱۲۴).

۴. رَدَدَ: او را برگرداند (انعام، آیه ۲۷).

۵. یوسف، آیه ۴۶.

۶. السَّاعَة: قیامت - قَرِيب: نزدیک (شوری، آیه ۱۷).

۷. کَهِف: آیه ۱۱۰.

۸. انعام، آیه ۱۲۵.

جملات اسمیه غیر ساده: «ما و لا»ی شبیه لیس

جملات منفی (به وسیله «ما» و «لا» شبیه لیس)

به عبارات زیر توجه کنید:

۱. «زید قائم؛ زید ایستاده است».

۲. «ما زید قائماً؛ زید ایستاده نیست».

در عبارت «۲» «ایستاده» بودن زید با «ما» نفی شده است و «ما» جزء نواسخ است و به آن، «شبیه لیس» می‌گویند؛ یعنی حرفی که مانند فعل لیس عمل می‌کند (لیس به اسم خود رفع و به خبر خود نصب می‌دهد).

«مای شبیه لیس» بر سر مبتدا و خبر آمده و مبتدا را «اسم» خود و خبر را «خبر» خود قرار می‌دهد. «مای شبیه لیس» به اسم خود رفع و به خبر خود نصب می‌دهد. به عبارت زیر توجه کنید:

«لا رجل قائماً؛ مردی ایستاده نیست».

«لا» در این عبارت، هم چون «ما» عمل کرده و شبیه لیس است و «رجل» اسم «لا» و «قائماً» خبر «لا» است.

احکام ما و لای شبیه لیس

۱. خبر «ما» و «لا» شبیه لیس، هرگز بر اسم خود مقلّم نمی‌شوند. بنابراین، عبارت «ما قائماً زید» درست نیست.

۲. «ما» در معرفه و نکره می‌تواند عمل کند ولی «لا» فقط در نکره عمل می‌کند.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

«ما» تعمل في المعرفة و النكرة بخلاف «لا» فإنها لا تعمل إلّا في النكرة و يشترط في عملهما عدم تقدّم خبرهما على اسمهما. (الهداية في النحو، با تصرف).

تعرین

۱. مطالبی را که آموخته‌اید بر جملات زیر تطبیق کنید:

الف) ﴿... مَا هَذَا بَشَرًا...﴾^۱

ب) «لا شيءٌ علي الأرض باقيا»؛

ج) ﴿... مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُنَّ...﴾^۲

د) «لا احدٌ يموت»؛

هـ) «ما الشمسُ في السماء»؛

۲. در عبارت «۵» اگر به جای «ما»، «لا» قرار گیرد، عبارت درست چه خواهد بود؟ چرا؟

۳. با کلمات «رجل، جمیل، الشمس» جملات منفی بسازید و در آنها از «ما» و «لا» عامله استفاده کنید.

۱. یوسف، آیه ۳۱.

۲. مجادلہ، آیه ۲.

جملات اسمیه غیر ساده: «لا»ی نفی جنس

جملات منفی (با «لا»ی نفی جنس)

به عبارات زیر توجه کنید:

۱. «لا رجل قائماً؛ یک مرد ایستاده نیست»

۲. «لا رجل قائم؛ هیچ مردی ایستاده نیست»

تحلیل معنوی دو عبارت بالا

به شباهت‌ها و تفاوت‌های معنوی این دو عبارت دقت کنید: هر دو جمله، منفی‌اند و متکلم نسبت بین مسند (قائم) و مسندالیه (رجل) را نفی کرده است. ولی جمله «۲» فقط یک معنا دارد و آن نفی از جنس «مرد» است که به تبع آن، همه افراد مرد نفی شده است و دلالت بر نفی عموم می‌کند؛ به همین جهت «لا رجل قائم بل رجلاً» درست نیست. اما در عبارت «لا رجل قائماً بل رجلاً» از انتهای عبارت نفی کردن یک فرد، فهمیده می‌شود.

تحلیل اعرابی در دو عبارت بالا

با دقت در عبارت «۱» از رفع مسندالیه و نصب مسند درمی‌یابیم که «لا»ی مشبهة بلیس است و ازاین‌رو، «رجل» اسم آن و «قائماً» خبر آن است.
عبارت «۲» دارای «لا»ی نفی جنس است؛ مسندالیه (رجل) اسم آن و مسند (قائم) خبر آن است.

لای نفی جنس مانند «ان» عمل می‌کند؛ به اسم خود «نصب» و به خبر خود رفع می‌دهد.

در صورتی که اسم «لا» نفی جنس، مانند «رجل» در مثال بالا یک جزء داشته باشد، مبنی بر فتح بوده و محلاً منصوب است؛ مانند: «لا علم لنا»^۱ ﴿... لَا أَيْمَنُ لَهُمْ...﴾^۲

احکام «لای نفی جنس»

۱. «لای نفی جنس» مانند لا مشبهة بلیس، در صورتی عمل می‌کند که ترتیب بین اسم و خبر آن حفظ شده باشد. بنابراین نمی‌توان گفت: «لا قائم رجل».

۲. «لای نفی جنس» مانند لا مشبهة بلیس در معرفه عمل نمی‌کند. بنابراین، عبارت «لا زید قائم» درست نیست.

۳. در صورتی که خبر «لای نفی جنس» بدون ذکر شدن، قابل تشخیص باشد، می‌توان آن را حذف کرد؛ مانند: «الجهل مذلّ و لا خیر» به معنای جهالت ذلیل کننده است و خیری در آن نیست. بنابراین، عبارت بالا در اصل چنین بوده: «الجهل مذلّ و لا خیر فیه».

نگاهی به کتب دیگر

فلو دخلت «لا» علی معرفة او علی خبر مقدم وجب افعالها و تکرارها نحو «لا زید فی الدار و لا عمرو» و نحو «لا فیها غول» و لا هم عنها یترقون» (شذور الذهب، ص ۲۳۵ و ۲۳۶، با تلخیص).

تمرین

مطالبی را که آموخته‌اید بر جملات زیر تطبیق کنید: (مباحث اعرابی، معنوی)

۱. ﴿... لَا تَقْرَبْ عَلَیْکُمْ...﴾^۳

۱. مانند، آیه ۱۱.

۲. نوبه، آیه ۱۲.

۳. بوسف، آیه ۹۲.

۲. «لا فقر اشدّ من الجهل»

۳. ﴿... لَا بَيْعٌ فِيهِ...﴾^۱

۴. ﴿... لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ...﴾^۲

۵. ﴿... لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ...﴾^۳

۶. ﴿... فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقِذُونَ...﴾^۴



۱. بقره، آیه ۲۵۲.

۲. فتح، آیه ۱۷.

۳. صافحه، آیه ۱۰.

۴. یس، آیه ۲۳.

جملات فعلیه غیر ساده «افعال ناقصه»

همان‌طور که در گذشته اشاره کردیم، جملات فعلیه غیر ساده جملاتی‌اند که معنای آنها با فعل و مسندالیه آن کامل نمی‌شود، بلکه به جزء سوم هم نیاز دارند.

۱. «کان البیتُ نظیفاً؛ خانه تمیز بود».

۲. «صار الثوبُ قصيراً؛ لباس کوتاه شد».

۳. «لیس زیدٌ قویّاً؛ زید قوی نیست».

در مثال «۱»، «کان» بر سر دو کلمه «البیت» و «نظیفاً» وارد شده است که می‌توان گفت: قبل از دخول «کان» مبتدا و خبر بوده‌اند (البیتُ نظیفٌ) و از نظر معنا «نظیف بودن» را برای «البیت» ثابت می‌کند.^۱

البته چون صیغه «کان» ماضی است، این معنا را در زمان گذشته می‌رساند و در مثال «یکون البیتُ نظیفاً»، چون فعل «یکون» مضارع است، زمان آن حال یا آینده است. بنابراین به‌طور خلاصه می‌توان گفت: «کان» برای نسبت مسندالیه به امری در زمان گذشته آورد می‌شود. در مثال «۳»، «لیس» بر سر مبتدا و خبر داخل شده است (زیدٌ قوی) بنابراین: «لیس» بر نفی نسبت دلالت دارد.

نکته‌ای در مورد زمان «لیس»

در صورتی که زمان خاصی در جمله ذکر نشود، «لیس» بر زمان حال دلالت دارد با مانند

۱. دقت کنید که در جمله مذکور، معنای مفیدی از ترکیب کان و مرفوع آن، یعنی «البیت» حاصل نمی‌شود و حتماً به جزء سوم، یعنی «نظیفاً» نیاز داریم. این دقت را در جملات دیگر داشته باشید.

مثال مذکور که به زمان حال معنا شده است (زید قوی نیست).

احکام افعال ناقصه

۱. افعال ناقصه بر سر مبتدا و خبر داخل شده، به مبتدا رفع می‌دهند و آنرا اسم خود قرار می‌دهند و خبر مبتدا را نصب داده، آنرا خبر خود قرار می‌دهند. به ترکیب جمله زیر توجه کنید:

- | | | |
|-----------------|-----------------|----------|
| نظیفاً | البيتُ | كان |
| ↓ | ↓ | ↓ |
| خبر كان و منصوب | اسم كان و مرفوع | فعل ناقص |
۲. افعال «كان» و «صار» علاوه بر ماضی، مضارع، و امر نیز دارند. حکم همه آنها در رفع، به اسم و نصب، به خبر و در معنای ناقص آنها یکی است. برای مثال:
- | | | |
|----------------------|----------|--|
| متكلماً (گوینده باش) | كُنْ | |
| ↓ | ↓ | |
| خبر «كن» | فعل ناقص | |
- انت (مستتر) مستدلیه و اسم «كن»
۳. فعل «لیس» فقط به صورت ماضی به کار می‌رود و صورت دیگری ندارد.

تبصره

۱. فعل «كان» همان‌طور که می‌تواند به صورت ناقص به کار رود، می‌تواند به صورت فعل تام نیز به کار رود. بدیهی است که معنای آن به گونه‌ای تغییر می‌کند که با آمدن مستدلیه آن، معنای مفید جمله رسانده شود. ولی در مثال زیر، فعل «كان» تامة است. «كان لله؛ خدا وجود داشت». در مثال بالا، كان به معنای «وجود داشت» است. از این‌رو، با آمدن مستدلیه آن (الله)، معنای مفید جمله رسانده می‌شود.
۲. فعل «لیس» همیشه ناقص است.
۳. برخی افعال، مانند «كُتِبَ» و «كان» که علاوه بر ماضی، مضارع، امر، مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول و... هم دارند افعال متصرف کامل می‌گویند و برخی دیگر چون «لیس» که هیچ تصرف دیگری ندارند، غیر متصرف می‌نامند.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

تُسَمَّى الكلماتُ التي تدخل على المبتدأ والخبر فتغير اسمهما و حركة اعرابهما النواسخ او نواسخ الابتداء و نوع منه يرفع اسمه و ينصب خبره مثل كان و اخواتها و نوع اخر منه ينصب اسمه و يرفع خبره مثل ان و اخواتها. (النحو الوافي، ج ۱، ص ۴۹۴ - ۴۹۶، با تلخیص و تصرف).

تعرین

جملات زیر را ترکیب کنید: (در حد دروس گذشته)

۱. ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱

۲. ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۲

۳. ﴿...إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ...﴾^۳

۴. ﴿...لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۴

۵. ﴿...وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾^۵

۶. ﴿...أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ...﴾^۶

۱. آل عمران، آیه ۶۷

۲. اخلاص، آیه ۴

۳. هود، آیه ۴۶

۴. اعراف، آیه ۶۱

۵. احزاب، آیه ۱۹

۶. حدید، آیه ۱۲

بخش دوّم:

غیر ارکان

در این بخش به مطالعهٔ غیرارکان می‌پردازیم.
غیرارکان شامل منصوبات، مجرورات و توابع است.
ترتیب مباحث این بخش به صورت زیر است:

مبحث اوّل: مفعول به

مبحث دوّم: مفعول فیّه

مبحث سوّم: مفعول له

مبحث چهارم: مفعول مطلق

مبحث پنجم: حال

مبحث ششم: تمییز

مبحث هفتم: اضافه

مبحث هشتم: نعت

مبحث نهم: عطف نسق

مبحث دهم: تأکید

به عبارات زیر دقت کنید:

۱. «سمعتُ الخبرَ؟» خبر را شنیدم.
۲. «كتبُ التلميذُ درساً؟» دانش آموز درسی را نوشت.
۳. «حفظهُ علي؟» علی آن را حفظ کرد.

در عبارت «۱» بعد از «سمعتُ» که فعل و فاعل است، کلمه «الخبر» قرار گرفته که به معنای چیز شنیده شده است؛ به عبارت دیگر: شنیدن روی آن واقع شده است. هم‌چنین در عبارت «۲» کلمه «درساً» بیانگر چیزی است که نوشتن روی او واقع شده است و در عبارت «۳» ضمیر «هُ» به چیزی دلالت می‌کند که حفظ کردن روی او واقع شده است (حفظ شده). کلمات «الخبر»، «درساً» و «هُ» را که فعل روی آنها واقع شده است، «مفعول به» گویند.

اعراب مفعول به و عامل آن

۱. مفعول به، دارای اعراب نصب است به عبارات بالا دقت کنید: کلمه «الخبر» و «درساً» هر دو منصوبند و ضمیر «هُ» در عبارت «۳» به دلیل این که مبنی است، محلاً منصوب است.^۱
۲. عامل نصب مفعول به، فعل متعدی است. فعل متعدی فعلی است که در

۱. به همین دلیل از ضمیر منصوب متصل استفاده شده است (به صفحه ۲۲ مراجعه کنید).

استعمالات عرب می‌تواند مفعول به خود را نصب دهد. این گونه افعال با مراجعه به کتب لغت، قابل شناختن هستند.^۱ بنابراین، عامل نصب در کلمات «الخبر»، «درساً» و «ه» در مثال‌های بالا به ترتیب «سمعت»، «کتب» و «حفظ» است.

تذکر: از مطالب بالا می‌فهمیم که افعال لازم «ذهب و قام»، قدرت نصب مفعول به را ندارند و بنابراین، نمی‌توان گفت: «ذَهَبَ زَيْدٌ لِمَدْرَسَةٍ» یا «قَامَ عَلَى الْقَبْرِ».

نکته‌ای در مورد مفعول به

مفعول به می‌تواند بر فاعل یا فعل مقدم شود.

به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. «كَتَبَ دَرَساً التَّلْمِيزَ»

۲. «دَرَساً كَتَبَ التَّلْمِيزَ»

در مثال‌های مذکور، مفعول به (درساً) به ترتیب بر فاعل و فعل خود مقدم شده است.

تذکر: مفعول به همان‌طور که می‌تواند اسم ظاهر باشد، می‌تواند ضمیر هم باشد؛ مانند: «حَفِظَهُ عَلِيٌّ» در این صورت، از ضمایر منصوبی استفاده می‌شود.

نگاهی به کتاب‌های دیگر:

يُحَذَفُ الْمَفْعُولُ بِهِ إِذَا دَلَّتْ عَلَيْهِ قَرِينَةٌ يَنْتَقُ، نحو: «يَغْفِرُ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ» أي يغفر الله الذنوبَ لِمَنْ يَشَاءُ وقد يحذف عامله كما في جواب الاستفهام، نحو: «زَيْدٌ» في جواب «مَنْ ضَرَبَتْ؟» أي «ضَرَبْتُ زَيْدًا». (مبادئ العربية، ج ۴، ص ۱۴۳ و ۱۴۴، بאתلخیص و تصرف).

تمرین

در جملات زیر، فعل و فاعل و مفعول به را تعیین کنید.

۱. ﴿... فَتَخَنَّا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ...﴾

۱. برای توضیحات بیشتر به ضمیمه آخر کتاب مراجعه شود.

٢. ﴿... لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا﴾^١.
٣. زاد علمكم منطقهُ و رَغَبَكُم فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ^٢.
٤. إِذَا وَعَدْتُمُ الصَّغَارَ فَأَوْفُوا لَهُمْ ...^٣.
٥. اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ ...^٤.



١. مريم، آية ٢٢.
 ٢. ميزان الحكمة: ج ٢، ص ٩٧٥.
 ٣. همان: ١٠١.
 ٤. بحار الأنوار: ج ٧٠، ص ٣٦٢.

تعدیه فعل لازم

فعل‌ها در زبان عربی از جهت گرفتن «مفعول به» به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- فعل متعدی

- فعل لازم

همان‌طور که در درس قبل گفتیم، بهترین راه تشخیص آنها «مراجعة» به کتب لغت است. برای نمونه در کتاب لغت «معجم الوسیط» راه تشخیص به شکل زیر است:

۱. «حَفِظْتُ - حَفِظْتُ دَرَساً؟ درس را حفظ کرد».

۲. «قَامَ - قَاماً؟ ایستاد».

در مورد «۱» متعدی بودن فعل با ذکر «مفعول به» آن، یعنی «درساً» نشان داده شده است و در مورد «۲» ذکر نکردن مفعول به نشانگر لازم بودن فعل است.

گفتیم که فعل متعدی می‌تواند مفعول به را نصب دهد. مفعول به از نظر معنا، بیانگر چیزی است که فعل و فاعل با آن ارتباط دارد. در مثال‌های:

«حَفِظْتُ الدَّرْسَ؟ حفظ کردم درس را».

«قَرَأْتُ زَيْدًا؟ خواند آن را زید».

نوعی ارتباط بین مفعول و فعل وجود دارد. روشن است که این ارتباطات را فعل متعدی با نصب مفعول به بیان کرده است. در صورتی که فعل لازم که قدرت نصب مفعول به را ندارد. اگر بخواهد ارتباطی خاص را با اسمی نشان دهد، باید به وسیله‌ای دیگر این کار را انجام دهد که تحت عنوان «تعدیه فعل لازم» مورد بحث قرار می‌گیرد.

تعدیه افعال لازم

۱. به وسیله باب افعال و تفعیل

«ذَهَبَ زَيْدٌ؟ زید رفت» ← «أَذْهَبْتُ زَيْدًا؟ زید را بردم»
 «فَرَّحَ زَيْدٌ؟ زید خوشحال شد» ← «فَرَّحْتُ زَيْدًا؟ زید را خوشحال کردم»
 در مثال بالا «ذهب» و «فرح» که توان نصب مفعول به را نداشتند، با رفتن به باب افعال و تفعیل، دارای «مفعول به» شدند.

۲. به وسیله حرف «باء تعدیه»

به عبارت زیر توجه کنید:

«ذهب زید؟ زید رفت» ← «ذهب زیدٌ بعمرٍ؟ زید عمرو را برد»
 در این عبارت، «ذهب» که فعل لازم بوده با کمک «باء» متعدی شده و با کلمه «عمرو» ارتباط برقرار کرده است.

تبصره: توضیحی در مورد کاربرد حروف جر

به فعل‌هایی مانند: «قَعَدَ وَ خَرَجَ» که لازم هستند توجه کنید

«مريض نشست» ← «قَعَدَ المريضُ»

«علی خارج شد» ← «خَرَجَ علي»

اگر بخواهیم بگوییم «مريض بر تخت نشست - علی از منزل خارج شد» خواهیم گفت: «قَعَدَ المريضُ على السرير - خَرَجَ علي من البيت».

حروف جر وسیله ارتباط فعل با اسم مابعد خود بوده و به اسم مابعد خود جر می‌دهند.

تبصره: آیا می‌دانید تفاوت «باء تعدیه» با مواردی مانند «قَعَدَ المريضُ على السرير» چیست؟

در مثال «قَعَدَ المريضُ على السرير» معنای «قَعَدَ» بعد از آمدن حرف جر تغییری

نکرده است؛ یعنی قبل از آمدن حرف جر و بعد از آن معنای «قَعَدَ» نشست است، ولی

در مثال «ذهب زید بعمرٍ» قبل از آمدن حرف جر، «ذهب» به معنای «رفت» بوده و بعد

از آمدن حرف جر به معنای «برَد» است؛ یعنی با آمدن حرف جر، معنای ذهب

به گونه‌ای تغییر یافته که محتاج «مفعول» شده است.

باید توجه داشت که تنها حرف جری که صلاحیت این تغییر را دارد، حرف جر

«باء» است و بقیه حروف جر فقط وسیله ارتباط فعل با اسم مابعد هستند و هیچ‌گونه

تغییری در معنای فعل نمی‌دهند. حرف جر «باء» در بسیاری از موارد، فقط وسیله ارتباط است و هیچ‌گونه تغییری در معنای فعل نمی‌دهد؛ مانند:

«کُتِبْتُ؛ نوشتم» «کُتِبْتُ بِالْقَلَمِ؛ به وسیله قلم نوشتم»
 «مررت؛ مرور کردم» «مررتُ بزید؛ از نزدیک زید مرور کردم».

تمرین

فعل‌های لازم و متعدی را تشخیص کنید، و راه متعدی شدن فعل‌هایی که زیر آنها خط کشیده شده را بنویسید.

۱. ﴿... فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ...﴾^۱
۲. ﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأُجِزَيْنَاكُمُ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾^۲
۳. ﴿يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وُسْرٍ عُنْتُ فِي الْخَيْرَاتِ...﴾^۳

۱. بقره، آیه ۱۷.

۲. بقره، آیه ۵۰.

۳. آل عمران، آیه ۱۱۴.

مفعول‌فیه

در مثال‌های زیر:

۱. «جاء الأستاذ صباحاً؛ استاد بامداد آمد».

۲. «وقفت خلف المعلم؛ در پشت معلم ایستادم».

به نقش «صباحاً» و «خلف» دقت کنید، در مثال اول «صباحاً» زمان آمدن استاد را بیان می‌کند. از این رو، می‌توان معنای جمله بالا را با این عبارت نیز بیان کرد: «جاء الأستاذ في صباح»

در مثال دوم، «خلف» مکان ایستادن متکلم را بیان می‌کند، به طوری که می‌توان قبل از آن حرف «في» را در تقدیر گرفت؛ یعنی: «وقفت في خلف المعلم»
به کلماتی مانند «صباحاً» و «خلف» که زمان یا مکان وقوع فعل را بیان می‌کنند، «مفعول‌فیه» گویند؛ به عبارت دیگر: به کلماتی که در جمله معنای «فی» را می‌رسانند، مفعول‌فیه گویند.^۱

اعراب مفعول‌فیه و عامل آن

۱. مفعول‌فیه یا ظرف، همیشه منصوب است. بنابراین در جملاتی مانند «جاء الأستاذ في صباح»، کلمه «صباح» مفعول‌فیه نیست، زیرا ذکر حرف جرّ «في» مانع اعراب نصب آن شده است.^۲

۱. در نحو به مفعول‌فیه، ظرف گفته می‌شود.

۲. در ترکیب جمله مذکور می‌گوییم: «جاء» فعل و «الأستاذ» فاعل و «في صباح» جار و مجرور متعلق به «جاء».

۲. عامل نصب مفعول فیه، همان فعلی است که مفعول فیه، زمان یا مکان آنرا بیان می کند.
به ترکیب جمله زیر دقت کنید:

صباحاً	الاستاذ	جاء
↓	↓	↓
مفعول فیه	فاعل	فعل

در عبارت بالا، عامل در «صبحاً» کلمه «جاء» است؛ به عبارت دیگر: «صبحاً» متعلق به «جاء» است.

نکته: هر اسمی که معنای فعل را داشته باشد، می تواند عامل ظرف باشد،^۱ مانند: «انت قائم عندی». در این عبارت عامل در «عند» (ظرف)، کلمه قائم است.

احکام مفعول فیه

۱. از تعریف فهمیده شد که مفعول فیه معنای «فی» را می رساند. بنابراین، در مثال: «یوم الجمعة یومنا» کلمات «یوم الجمعة» و «یومنا»، اگرچه دلالت بر زمان دارند، ولی مفعول فیه نیستند، زیرا معنای «فی» را نمی رسانند.

۲. تمام اسم هایی که معنای زمان دارند، می توانند مفعول فیه واقع شوند، ولی فقط برخی از اسم هایی که معنای مکان دارند، می توانند مفعول فیه واقع شوند:
مانند: «خَلَفَ» - «صَلَّیْتُ خَلْفَ زَیْدٍ» پشت سر زید نماز خواندم
«أَمَامَ» - «قَمْتُ أَمَامَكَ» جلوی تو ایستادم.
«عند» به معنای «نزد»، مانند: «لَقَعْتُ عِنْدَكَ» نزد تو نشستم.

نگاهی به کتاب های دیگر

«و لا یُبدَأُ أَنْ یَتَعَلَّقَ الظَّرْفُ بِنَاصِبِهِ (أَيِّ بِعَامِلِهِ) وَ لَیْسَ مِنَ الْإِلْزَامِ أَنْ یَكُونَ عَامِلُهُ مُتَقَدِّمًا عَلَیْهِ فَقَدْ یَكُونُ مُتَأَخِّرًا عَنْهُ كَقَوْلِهِمْ: «عِنْدَ الشَّدَائِدِ تَذْهَبُ الْإِحْقَادُ»، (النحو الواقعی، ج ۲، ص ۲۳۲، با تخیص).

۱. معنای فعل در کلماتی یافت می شوند که شعا در آموزش صرف، تحت عنوان «مشتق» با آنها آشنا شده اید؛ مانند: قائم، مضروب ...

۲. در صورتی که منصوب و متضمن معنای «فی» باشند.

تمرین

۱. جملات زیر را در حد دروس گذشته ترکیب کنید:

الف) ﴿...وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ...﴾^۱

ب) ﴿...نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَئِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ...﴾^۲

ج) ﴿...أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...﴾^۳

د) إِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.

۲. آیا در جمله زیر «یوماً» ظرف است؟ چرا؟

﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ...﴾^۴

۱. طه، آیه ۱۳۰.

۲. زخرف، آیه ۳۲.

۳. اسراء، آیه ۱.

۴. بقره، آیه ۲۸۱.

مفعول‌له

قبل از تعریف مفعول‌له، به چند مثال توجه کنید:

۱. «هَرَبْتُ خَوْفًا؛ به خاطر ترس فرار کردم».
 ۲. «لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ؛ به خاطر ترس از تنگ‌دستی فرزندان را نکشید».
- در عبارت «۱»، «هَرَبْتُ» به ترتیب مسند و مسند‌الیه و هم‌چنین فعل و فاعل‌اند و «خَوْفًا» سبب فرار کردن را بیان می‌کند.
- در عبارت «۲»، «لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ» جمله فعلیه و از فعل معلوم، فاعل و مفعول تشکیل شده است و «خَشْيَةً إِمْلَاقٍ» علت و هدف از کشتن فرزندان را بیان کرده است که در آیه شریفه نهی شده است.
- در جملات بالا «خَوْفًا»، «خَشْيَةً إِمْلَاقٍ» علت وقوع فعل را در جملات خود بیان می‌کنند. به عبارات قبل توجه کنید: چه ویژگی مشترکی بین «خَوْفًا» و «خَشْيَةً» می‌بینید؟ با کمی دقت درمی‌یابیم که هر دو آنها مصدرند. بنابراین، به کلماتی که مصدر بوده و علت یا انگیزه وقوع فعل را بیان می‌کنند، «مفعول‌له» گویند.

اعراب مفعول‌له و عامل آن

۱. مفعول‌له از نظر اعراب منصوب است. بنابراین، در جمله «ضربت للتأديب» اگرچه «للتأديب» برای بیان انگیزه ضرب آمده و مصدر هم است، ولی چون منصوب نیست، مفعول‌له نیست، بلکه در ترکیب، جار و مجرور نامیده می‌شود. پس می‌توان از حکم بالا نتیجه گرفت: «مفعول‌له» مصدری است منصوب که بدون کمک حرف جر، معنای علت وقوع فعل را برساند.

عامل نصب مفعول‌له، فعل یا اسمی مانند آن است که مفعول‌له، علت وقوع آن را بیان می‌کند. پس در عبارات بالا «مَرِيتُ، لَا تَقْتُلُوا» عامل نصب مفعول‌له است.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

يجوز تقدّم المفعول له على عامله، نحو «فَمَا جَزَعَا أُبْكِي» و الاصل «فَمَا أُبْكِي جَزَعَا». (النحو الوافي، ج ۲، ص ۲۲۸، با تلخیص و تصرف)

تمرین

جملات زیر را در حد دروس گذشته ترکیب کنید:

۱. «الجلوسُ في المسجدِ انتظارُ الصلاةِ عبادةٌ...».

۲. ﴿...كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهْدًا فِي سَبِيلِي...﴾^۱.

۳. ﴿...وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ...﴾^۲.

۴. ﴿...وَلَا تُسْكَوهُنَّ ضِرَارًا...﴾^۳.

۱. منته، آیه ۱.

۲. انعام، آیه ۱۵۱.

۳. بقره، آیه ۲۳۱.

مفعول مطلق

در عبارات زیر:

۱. «فَرَحْتُ فَرَحًا؛ خوشحال شدم خوشحال شدنی»؛

۲. «قُمْتُ قِيَامًا؛ ایستادم ایستادنی».

«فَرَحًا» و «قِيَامًا» به چه منظور آورده شده‌اند؟ برای روشن شدن بحث به مقدمه‌ای توجه کنید:

افعالی مانند «فرح» و «قام» افعال ماضی هستند و با تحلیل بر دو مفهوم دلالت دارند: مفهوم اول: «حالت یا عمل خاص» است؛ مثلاً «فرح» بر حالت خاص، یعنی «خوشحالی» و «قام» بر عمل خاص، یعنی «ایستادن» دلالت دارند. مفهوم دوم: «زمان» است که در دو فعل بالا، ماضی و گذشته است و در افعالی مانند «يَفْرَحُ وَ يَقُومُ» حال یا آینده است. پس به‌طور خلاصه فعل بر «حدث» و «زمان» دلالت دارد. هم‌چنین در صرف یاد گرفته‌اید که مصدر بر عمل یا حالت خاصی دلالت می‌کند، بدون آن‌که زمان خاصی را برساند؛ به عبارت ساده‌تر و خلاصه‌تر: مصدر بر «حدث» دلالت دارد.

با کمی دقت درمی‌یابیم که در جملات بالا، گویی معنای حدث (یا معنای مصدری) دو بار تکرار شده است.

حال با توجه به توضیح بالا: چرا گوینده یک معنا را دو بار تکرار می‌کند؟ روشن است که تکرار معنا نشان‌دهنده اهمیت خاص آن در نظر گوینده است که به دلایلی، چون شک مخاطب یا انکار او، مجبور به تقویت و تأکید آن معنا به وسیله تکرار شده است.

به کلماتی مانند «فَرَحًا» و «قِيَامًا» که حدث ماقبل خود را تأکید می‌کنند، «مفعول مطلق» از نوع «مفعول مطلق تأکیدی» می‌گویند.

حال به عبارات زیر توجه کنید:

۱. اَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا؛

۲. قَرَأْتُ الْكِتَابَ قِرَائَتَيْنِ.

چه فرقی بین مصدرهای این دسته از عبارات با دسته اول وجود دارد؟

در عبارت «۱»، «صَبْرًا جَمِيلًا» با حدث موجود در «اصبر» (یعنی «صبر») فرق دارد و آن این است که «نوعی» از صبر را بیان می‌کند. (صبری زیبا)

در عبارت «۲»، «قِرَائَتَيْنِ» علاوه بر معنای مصدری موجود در «قَرَأْتُ»، «تعداد» معنای مصدری را نیز می‌رساند. («قِرَائَتَيْنِ» به معنای دو بار قرائت است)

به «صَبْرًا جَمِيلًا» که نوع خاصی از حدث ماقبل خود را بیان می‌کند «مفعول مطلق» از نوع «مفعول مطلق نوعی» گویند و به «قِرَائَتَيْنِ» که تعداد حدث واقع شده را بیان می‌کند «مفعول مطلق» از نوع «مفعول مطلق عددی» گویند.

به‌طور خلاصه، مفعول مطلق: اسم منصوبی است که برای تأکید یا بیان نوع یا عدد حدث ماقبل خود آورده می‌شود.

اعراب مفعول مطلق و عامل آن

مفعول مطلق از نظر اعراب منصوب است و عامل آن، فعلی است که مفعول مطلق جهت تأکید یا توضیح آن آمده است. در مثال‌های گذشته عامل نصب مفعول مطلق، به ترتیب «فرحت» و «قمت» و «اصبر» و «قَرَأْتُ» بود.

بیان یک نکته در مورد مفعول مطلق:

در مثال‌های گذشته مفعول مطلق از نوع مصدر بود، ولی باید توجه کرد که گاهی کلمات دیگر «همان فایده» را می‌رسانند؛ مانند: «ضَرَبْتُ شَدِيدًا»

در این مثال، «شَدِيدًا» نوع «ضَرَبَ» و به عبارت دیگر: نوع حدث را بیان می‌کند و گویی متکلم چنین گفته است: «ضَرَبْتُ ضَرْبًا شَدِيدًا».

در این گونه جملات، می توان خود «شدیداً» را مفعول مطلق گرفت، زیرا نوع حدث ماقبل خود را بیان کرده است.

هم چنین در مثال: «جُلِدَ الْمَجْرُمُ خَمْسِينَ جَلْدَةً؛ مجرم پنجاه ضربه شلاق خورد»، خمسين، منصوب و مفعول مطلق است؛ اگر چه مصدر نیست، زیرا در واقع «نائب مفعول مطلق» است و «تعداد» ضربه های شلاق را بیان کرده است.

نگاهی به کتاب های دیگر

المفعول المطلق و هو المصدر الفصلة المؤكد لعامله أو المبین لنوعه أو لعدده و غیر المصدر مثله نحو ﴿...فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ...﴾^۱ و ﴿...وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا...﴾^۲ (شدور الذهب، ص ۲۴۹، با تلخیص).

تمرین

عبارات زیر را در حد دروس گذشته ترکیب کنید:

۱. ﴿...أَزِجِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ...﴾^۳
۲. ﴿...لَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا...﴾^۴
۳. ﴿...هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ...﴾^۵
۴. «طَفَّتْ سَبْعًا حَوْلَ قَبْتِهِ».
۵. «مشیت مشیه متواضع».

۱. نساء، آیه ۱۲۹.

۲. ملک، آیه ۴.

۳. اسراء، آیه ۲۶.

۴. نمل، آیه ۸۸.

حال (۱)

به جملات زیر دقت کنید:

۱. «عاد القائدُ ظافراً؟ فرمانده، پیروزمندانه برگشت»

۲. «رأيتُ زیداً ضاحكاً؟ زید را خندان دیدم»

در مثال «۱»، «عاد القائد» به ترتیب مسند و مسندالیه (فعل و فاعل) است، اما «ظافراً» به چه منظور آورده شده است؟ باید گفت که «ظافراً» حالت «قائد» را هنگام برگشتن (عود) بیان می‌کند، به عبارت دیگر: بیان می‌کند که فرمانده در هنگام برگشتن چه حالتی داشت.

در مثال «۲»، «ضاحكاً» حالت «زید» را به هنگام وقوع حدث، یعنی «دیدن»، بیان می‌کند. همان‌طور که می‌بینید: در مثال «۱»، «ظافراً» حالت فاعل را در هنگام وقوع حدث و در مثال «۲»، «ضاحكاً» حالت مفعول را در هنگام وقوع حدث بیان می‌کند. به کلماتی مانند: «ظافراً»، «ضاحكاً» که هیئت و حالت فاعل یا مفعول به یا... را هنگام وقوع فعل بیان می‌کند «حال» گفته می‌شود و به کلماتی مانند «القائد» و «زیداً» که برای آنها «حال» آورده شده، «ذوالحال» یا «صاحب حال» می‌گویند.

اعراب «حال» و عامل آن

«حال» از نظر اعراب، منصوب است و عامل آن، فعل یا شبه فعلی است که در جمله موجود است.

بنابراین در مثال‌های بالا عامل در حال به ترتیب، «عاد و رأيت» است.

احکام «حال» و «ذوالحال»

۱. ذوالحال در بیشتر موارد معرفه است.

تذکره: در باب مبتدا و خبر گفته شد که هر نکره‌ای نمی‌تواند مبتدا واقع شود، بلکه نکره باید به گونه‌ای باشد که خبر آن فایده داشته باشد. این مطلب در باب ذوالحال نیز صادق است؛ یعنی نکره‌ای ذوالحال واقع می‌شود که صلاحیت مبتدا واقع شدن را داشته باشد. بنابراین، جمله «قَدِمَ رَجُلٌ ضاحکاً» به دلیل این که «رجل» یعنی ذوالحال، صلاحیت مبتدا واقع شدن را ندارد، نادرست است. (همان طوری که اگر «رجل» مبتدا قرار می‌گرفت، مثل «رجلٌ ضاحکٌ»، جمله نادرست می‌شد).

۲. «حال» در بیشتر موارد نکره است.

تمرین

در عبارات زیر، حال، صاحب حال و عامل آنها را مشخص کنید.

۱. ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا...﴾^۱
۲. ﴿...خُلِقَ الْإِنْسَنُ ضَعِيفًا﴾^۲
۳. ﴿فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَنَ أَسْفًا...﴾^۳

۱. اسراء، آیه ۳۷.

۲. نساء، آیه ۲۸.

۳. طه، آیه ۸۶.

اقسام حال

حال نیز مانند خبر می‌تواند مفرد، شبه‌جمله یا جمله باشد. بنابراین، اگر مفرد یا شبه‌جمله یا جمله، خصوصیت «حال» را داشته باشد، یعنی هیئت ذوالحال را هنگام وقوع حدث بیان کند، حال خواهد بود.

مثال‌های مفرد در درس قبل گذشت و اینک به مثال‌هایی از شبه‌جمله و جمله و برخی از احکام آنها می‌پردازیم:

مثال‌های شبه‌جمله

۱. «رَأَيْتَ الْهَلَالَ بَيْنَ السَّحَابِ؟» ماه را درحالی که بین ابرها بود، دیدم.
 ۲. «جَاءَ عَلِيٌّ عَلَى الْمَرْكَبِ؟» علی درحالی که بر مرکب بود، آمد.
- در مثال «۱»، «بَيْنَ السَّحَابِ» ظرف «رَأَيْتَ» نیست، زیرا «رؤیت» در بین ابرها صورت نگرفته است؛ بلکه «بَيْنَ السَّحَابِ» بیان‌کننده جایگاه استقرار «هلال» است؛ به عبارت دیگر: بیان می‌کند که هلال در موقع رؤیت در کجا واقع شده است. بنابراین «حال» است.
- نکته: «بَيْنَ السَّحَابِ» به تنهایی توان توضیح حالت «هلال» را ندارد، بلکه به کمک افعال عموم، مانند «استقر»، حالت «هلال» را بیان می‌کند. بنابراین در واقع جمله بالا چنین بوده است: «رَأَيْتَ الْهَلَالَ إِسْتَقَرَّ بَيْنَ السَّحَابِ» که «استقر بین

۱. به بحث مفعول‌فیه مراجعه کنید.

السحاب» حالت «هلال» را هنگام رؤیت بیان می‌کند.
در مثال دوم نیز «آمدن» بر روی مرکب واقع نشده تا «علی المركب» متعلق به «جاء» باشد، بلکه «علی المركب» به کمک افعال عموم، حالت «علی» را هنگام آمدن بیان می‌کند.
به ترکیب این جمله دقت کنید:

جاء	علی	علی المركب
↓	↓	↓
مسند	مسند الیه	حال محلاً منصوب
↓	↓	↓
فعل	فاعل	متعلق به «استقر» محذوف

مثال‌های جمله

۱. «جاء علي يضحك» علی در حالی که می‌خندید آمد.
در مثال بالا، «يضحك» حالت علی را در هنگام وقوع حدث، یعنی آمدن، بیان می‌کند و به همین دلیل، جمله «يضحك»، «حال» است.

«رابط» در جمله «حالیه»

همان‌طور که در باب مبتدا و خبر گفتیم، خبری که جمله باشد نیاز به رابطی برای ارتباط با مبتدا دارد. در این جا نیز «جمله حال» مانند جمله خبر به رابط نیاز دارد و رابط در مثال بالا «ضمیر مستتر» است.

«رابط» بالا اعلام می‌کند که جمله «يضحك» جمله جداگانه‌ای نیست و صلاحیت بیان هیئت ذوالحال را دارد و محلاً منصوب است.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

الاصل في الحال ان تكون جائزة الحذف و قد لا يجوز حذفها نحو ﴿... لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى...﴾. (البهجة المرضية، ص ۱۳۲، با تلخیص و تصرف).

تمرین

۱. جملات زیر را ترکیب کنید:

الف) ﴿...إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا...﴾^۱

ب) ﴿...وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَنِينَ﴾^۲

ج) ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ...﴾^۳

د) «كُلُّ وَأَنْتَ تَشْتَهِي وَأَمْسِكَ وَأَنْتَ تَشْتَهِي».

- جمله ها و شبه، جمله ها مانند نکره اند؛ بنابراین هرگاه جمله یا شبه جمله، توضیح دهنده معرفه باشد، حال خواهد بود.

۲. در عبارت «جاء رجل في همّ عظيم» شبه جمله حال نیست (چرا؟)

۳. آیا در عبارت «جاء رجل كريم في همّ عظيم» شبه جمله حال است؟

۴. پاسخ این سؤال را در پایان بحث نعت بجوید.

تمرین های عامه (۲)

۱. بر سر جملات زیر یکبار «إِنَّ» و یکبار «كَانَ» داخل کرده، تغییرات لازم را اعمال کنید.

الْصِّدْقُ نَجَاةٌ - كَلَامُ الرَّجُلِ مِيزَانٌ عَقْلُهُ - أَلَوْلَدَانِ مُهَذَّبَانِ

۲. زیر مفعول به خط بکشید.

«قَرَأْنَا الْكِتَابَ وَشَرَحْنَا الْكَلِمَاتِ»

۳. مفعول که را مشخص کنید.

پیامبر اکرم ﷺ: «مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَلَيْسَ مِنَّا»^۴

۴. در کدام جمله، مفعول فيه آمده است.

۱. احزاب، آیه ۲۵.

۲. بقره، آیه ۲۳۸.

۳. نمل، آیه ۸۸.

۴. میزان الحکمة، ج ۴، ص ۲۷۴.

كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَاداً فِي سَبِيلِي اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ
لَدَيَّ النَّاسُ مَالٌ كَثِيرٌ وَقَفْتُ فِي يَمِينِ الطَّرِيقِ

۵. ﴿... نَادَىٰ رَبَّهُ رِندَاءً ۖ خَفِيًّا﴾ را ترکیب کنید.

۶. جمله‌های کوتاهی بسازید که در آن واژه‌های زیر، به صورت حال به کار رفته باشد.
راکباً - عالماًت - ضاحکین

۷. در مثال‌های زیر، لای نفی جنس عمل کرده یا نه؟ چرا؟

لَا هُنَّ حُلٌّ لَهُمْ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ خَرَجٌ

۸. در جای خالی مفعول‌های مناسب قرار دهید.

قَرَأَ سَعِيدٌ

قَعَدْتُ

صُمْتُ

الجمعة

متن زیر را حرکت‌گذاری کنید.

فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لم يكن عمرو بن عبدود شخصاً عادياً بل كان بطلاً شجاعاً، احجم كثير من المسلمين
عن مواجهته، و هنا نهض على بطل الاسلام لمنازلته و تقدم اليه بشجاعة و كان الرسول ينظر
اليه و يقول «برز الايمان كله الى الشوك كله».

حاول عمرو ان يتفادي القتال مع على فقال: ارجع فانا لا احب ان اقتلك فاجابه على
بايمان عظيم: ولكنني احب ان اقتلك

و هنا غضب عمرو بن عبدود و سدّد ضربة قوية الى على تفادها على و ردّ على ضربته
بضربة قاضية سقط بها ابن ودّ صريعاً على الارض.

به عبارات زیر توجه کنید:

۱. «إِشْتَرَيْتُ ثَلَاثِينَ قَلَمًا؛ سِی قَلَم رَا خَرِیدَم».

۲. «طَابَ زَيْدٌ خُلُقًا؛ زید از جهت اخلاق پاکیزه شد».

کلمات «قَلَمًا» و «خُلُقًا» چه نقشی در معنای جمله دارند؟ اگر آنها را از عبارات

حذف کنیم چه مشکلی در معنا به وجود می‌آید؟

در عبارت «۱»، «ثَلَاثِينَ» یک عدد است و می‌تواند به اشیای مختلفی دلالت کند، به

همین جهت بدون ذکر آن اشیاء، مبهم است و کلمه «قَلَمًا» این ابهام را برطرف کرده است.

در عبارت «۲»، پاکیزه شدن به «زید» نسبت داده شده است، ولی این نسبت به

خودی خود یک نسبت مبهم است، زیرا «زید» از جهات مختلفی می‌تواند پاکیزه باشد و

اگر آن جهت مورد نظر، ذکر نشود، مخاطب جهت پاکیزه شدن را متوجه نمی‌شود. پس

در عبارت «۲» کلمه «خُلُقًا» جهت پاکیزه شدن «زید» را بیان کرده است، به عبارت دیگر:

ابهام نسبت را برطرف کرده است.

به کلماتی مانند «قَلَمًا» و «خُلُقًا» که ابهام کلمه یا نسبتی را برطرف می‌کنند «تمییز» گویند.

تذکر: در یک جمله ممکن است ابهامات زیادی وجود داشته باشد، اما هر ابهامی را

تمییز برطرف نمی‌کند؛ مثلاً در جمله «زید رفت»، می‌توان ابهاماتی را تصور کرد؛ مثل:

به کجا رفت؟ چرا رفت؟ و... اما برای رفع این ابهام‌ها از تمییز استفاده نمی‌شود، زیرا

تمییز، ابهامی را برطرف می‌کند که در ذات شیء یا در نسبت باشد نه در چیزهای دیگر،

مانند زمان و مکان آنها و...

اقسام تمییز

تمییز بر دو قسم است:

۱. تمییز مفرد (ذات)؛

۲. تمییز نسبت (جمله).

الف) تمییز مفرد: تمییزی است که ابهام را از یک کلمه بر طرف می‌کند؛ به عبارت دیگر: جزء مبهم در جمله، یک کلمه است؛ مانند: «إِشْتَرَيْتُ ثَلَاثِينَ قَلَمًا».

«عِنْدِي رَظْلٌ غَسَلًا؛ نَزِدَ مِنْ يَكِ رَظْلٌ^۱ عَمَلٌ اسْت»

«أَعْطَيْتُ الْفَقِيرَ مَدًّا قَمَحًا؛ بِهْ فَقِيرٌ يَكِ مَدٌّ^۲ كُنْدَمِ عَطَا كَرْدَم».

ب) تمییز نسبت: ابهام را از نسبت موجود در جمله، برطرف می‌کند. مانند: «طَابَ مُحَمَّدٌ نَفْسًا؛ مُحَمَّدٌ از جهت نفس پاک شد».

اعراب تمییز و عامل آن

۱. تمییز از نظر اعرابی منصوب است. گاهی کلمه‌ای که در جمله نقش رفع ابهام دارد، به صورت مجرور است، در این صورت به آن تمییز مجرور گفته می‌شود؛ مانند: «عِنْدِي ثَلَاثَةُ رِجَالٍ»

۲. عامل نصب تمییز در تمییز مفرد، همان مفرد مبهم است و در تمییز نسبت، فعل یا کلمه‌ای است که معنای فعل داشته باشد.

بنابراین در «إِشْتَرَيْتُ ثَلَاثِينَ قَلَمًا» عامل نصب تمییز، «ثَلَاثِينَ» است و در مثال «طَابَ مُحَمَّدٌ نَفْسًا» عامل نصب، «طَابَ» است.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

يَتَّفَقُ الْحَالُ وَ التَّمْيِيزُ فِي أَنَّهُمَا اسْمَانِ نَكْرَتَانِ فَضْلَتَانِ مَنْصُوبَتَانِ رَافِعَتَانِ لِلْإِبْهَامِ وَ يَفْتَرِقَانِ فِي أَمْرَيْنِ:

۱. الْحَالُ قَدْ يَكُونُ جُمْلَةً وَ التَّمْيِيزُ لَا يَكُونُ إِلَّا اسْمًا.

۲. الْحَالُ مَبْنِيَةٌ لِلْهَيْئَاتِ وَ التَّمْيِيزُ لِلذَّوَاتِ.

مبایدهای عربیة - ج ۴، ص ۲۵۹ و ۲۶۰. (با تلخیص و تصرف)

۱. یک «رطل» مساوی ۸۴ مثقال است.

۲. یک «مد» مساوی ۷۵۰ گرم است.

تمرین

جملات زیر را ترکیب کنید:

۱. ﴿...وَالْبَقِيَّتُ الصَّالِحَتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا...﴾^۱
۲. ﴿...فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلَّةُ الْأَرْضِ ذَهَبًا...﴾^۲
۳. ﴿...أَزْدَادُوا كُفْرًا...﴾^۳
۴. «اعجبنی حاتم کرامه».
۵. «اشتهر التاجر امانة».



۱. مریم، آیه ۷۶.

۲. آل عمران، آیه ۹۱.

۳. آل عمران، آیه ۶۰.

اضافه

در عبارات: «هذا ثوب زید» این لباس زید است.

از «ثوب زید» چه معنایی می‌فهمید؟ «ثوب زید» بیان می‌کند که ثوب (لباس) تعلق به زید دارد، بدین معنا که ثوب، مال زید است. گوینده، این معنا یعنی تعلق ثوب به زید را با ترکیب دو کلمه بیان کرده است که در این ترکیب، کلمه دوم مجرور است. به این گونه ترکیب‌ها که نوعی از تعلق کلمه اول به کلمه دوم را می‌رساند، «ترکیب اضافی» گویند؛ به کلمه اول «مضاف» و به کلمه دوم «مضاف‌الیه» گفته می‌شود.

اعراب مضاف و مضاف‌الیه

همان‌طور که گفته شد، مضاف‌الیه مجرور است، ولی مضاف با توجه به نقش آن در جمله اعراب می‌گیرد. برای نمونه در عبارت بالا، مضاف مرفوع است، زیرا «خبر» واقع شده است.

اقسام اضافه

همان‌طور که گفته شد، اضافه نوعی تعلق مضاف به مضاف‌الیه را می‌رساند. با توجه به این که تعلق و ارتباط بین مضاف و مضاف‌الیه، به صورت‌های گوناگون می‌تواند باشد، در علم نحو آنها را در قالب اقسام زیر بیان کرده‌اند:

اول: به ترکیب‌های چون «خاتمُ حدید» انگشتر آهنی، «ثوبُ حریر» لباس حریر که در آنها مضاف‌الیه جنس مضاف را بیان می‌کند، یعنی مضاف‌الیه نوعی بیان برای مضاف است، «اضافهٔ بیانیه» گفته می‌شود و ضابطهٔ تشخیص آن چنین است: اولاً مضاف بعض مضاف‌الیه

باشد. (در مثال الف، چون خاتم از حدید گرفته شده، پس خاتم بعض حدید است).
 ثانیاً بتوان مضاف‌الیه را به مضاف اسناد داد. (یعنی بتوان گفت: «الخاتمُ حدیدٌ»)
 صورت دوم: در ترکیب‌هایی چون «صلاة المسجد»، «رحلة الصیف» کوچ تابستان مضاف‌الیه در برگیرنده مضاف است؛ به عبارت دیگر: مضاف‌الیه ظرف مضاف است؛ گویی این ترکیب‌ها چنینند: «صلاة في المسجد»، «رحلة في الصیف»، به این‌گونه ترکیب‌های اضافی که مضاف‌الیه ظرف مضاف است، «اضافة ظرفیه» گویند.
 صورت سوم: به مثال‌هایی چون «ثوب زید»، «ید زید» که مضاف مَلَك مضاف‌الیه (مثال اول) است یا اختصاص به مضاف‌الیه دارد (مثال دوم) «اضافة اختصاصیه» گویند.
 تبصره: معنای اختصاص در بسیاری از ترکیب‌ها می‌تواند وارد شود؛ به همین دلیل در صورتی اضافه را به معنای اختصاص حمل می‌کنیم که صورت اول و دوم مقصود متکلم نباشد.

تغییرات مضاف بر اثر اضافه

در ترکیب‌های اضافی، کلمه‌ای که مضاف واقع می‌شود تغییراتی پیدا می‌کند که در زیر بیان می‌شود.

۱) در صورتی که کلمه تنوین داشته باشد، تنوین خود را از دست می‌دهد. مانند:
 ثوبٌ + زید = ثوبُ زید.

۲) در صورتی که مضاف نون تثنیه یا جمع داشته باشد، نون مضاف حذف می‌شود؛ مانند: ثوبان + زید = ثوبا زید و مسلمون + المدينة = مسلمو المدينة

تتمه

همان‌طور که مضاف‌الیه می‌تواند مفرد باشد، می‌تواند جمله نیز باشد. در این قسمت با برخی از کلماتی که به جمله اضافه می‌شوند، آشنا می‌شویم:

۱. «حیث»: این اسم، ظرف مکان است و گاه بر سر آن حرف جر «من» داخل می‌شود^۱ و در هر صورت به جمله اسمیه یا فعلیه اضافه می‌شود؛ به مثال زیر توجه کنید:
 «جلستُ حیث جلستُ؛ نشستم در مکانی که تو نشستی».

۱. موارد دیگر نیز استعمال شده‌اند که از بحث ما خارج است.

«حِثَّ» به صورت مبنی بر ضم وارد می‌شود و بنابراین، هرگاه ظرف واقع شود، محلاً منصوب و وقتی بر سر آن حرف «من» داخل می‌شود، محلاً مجرور خواهد بود. به یک مثال از قرآن کریم توجه کنید:

﴿...سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

مثال بالا از مواردی است که «من» بر سر «حِثَّ» وارد شده است. از این رو، «من حِثَّ» جار و مجرور، متعلق به «سنستدرجهم» و «حِثَّ»، مبنی و محلاً مجرور و مضاف و جمله «لا يعلمون»، مضاف‌الیه و محلاً مجرور است.

۲. «اذ»: ظرف زمان ماضی^۲ است، مبنی بر سکون بوده و به جمله اسمیه یا فعلیه اضافه می‌شود؛ به مثال زیر توجه کنید:

«جِئْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ إِذْ النَّاسُ قَائِمُونَ»؛ هنگامی که مردم ایستاده بودند به سوی شهر آمدم.
در مثال بالا «اذ» ظرف و متعلق به «جِئْتُ» است و چون مبنی است، محلاً منصوب است و جمله «الناس قائمون» مضاف‌الیه و محلاً مجرور است.
تذکره: برخی از کلمات هرگز اضافه نمی‌شوند؛ مانند ضمیر و اسم اشاره؛ اگرچه ممکن است مضاف‌الیه واقع شوند؛ مانند: «کتابه، دلیل ذلك».

نگاهی به کتاب‌های دیگر

بعضی الاسماء یضاف أبدأ فلا يستعمل مفرداً أبداً نحو «کل» و «بعض»؛ فإذا استعمل «کل» او «بعض» مفرداً کان تنوینهُ عوضاً عن المضافِ الیه. نحو «فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ أَيْ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضِهِمْ». (حاشیة الصَّبَّاح، ج ۳، ص ۲۵۰، با تصرف).

تمرین

۱. در عبارات شریفه ذیل ضمن ترکیب، مباحث آموخته شده را بر آنها تطبیق کنید:

۱. اعراف، آیه ۱۸۲.

۲. در نحو ۲ مباحث دیگری در مورد «اذ» مطرح خواهد شد. استعمالات دیگری نیز برای «اذ» در کتاب‌ها مفصل ذکر شده است.

۳. «اذ» مبنی بر سکون است و حرکت کسره برای آن است که اجتماع دو سکون (سکون «ذال» در «اذ» و «نون») نشود، یعنی هنگامی که دو ساکن با هم جمع شوند، (حرف اول) مکسور می‌شود.

الف) ﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ﴾^١

ب) ﴿فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾^٢

ج) ﴿... فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ...﴾^٣

د) ﴿ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ...﴾^٤

هـ) ﴿... الْمَجْهَدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْغَنِيِّينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ...﴾^٥

متن زیر را حرکت گذاری کنید.

في فاطمة عليها السلام

بلغت فاطمة سن الرشد و آن لها ان تنتقل الي بيت الزوجية فخطبها كثير من الصحابة في طلبعتهم ابوبكر و عمر و كان رسول الله ﷺ يرذ الخاطبين قائلاً: انني انتظر في امرها الوحي و جاء جبريل يخبره بان الله قد زوجها عليا.

و هكذا تقدم علي، والحياء يغمر وجهه، الي خطبة فاطمة عليها السلام فدخل رسول الله ﷺ علي فاطمة ليري رأيها و قال لها:

يا فاطمة ان علي بن ابيطالب من قد عرفت قرابته و فضله و اسلامه و اني قد سألت ربي أن يزوجه خيرا خلقه و احبهم اليه و قد ذكر من امرك شيئا فما ترين؟
سكنت فاطمة و اطرفت برأسها الي الارض حياء و فهتف رسول الله ﷺ الله اكبر! سكوتها رضاها.

١. شعراء، آية ١٠٥.

٢. روم، آية ٥٠.

٣. توبه، آية ٥.

٤. يوسف، آية ١٠٢.

٥. نساء، آية ٩٥.

توابع (نعت «ا»)

تعریف توابع

جهت روشن شدن تعریف توابع به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. قام علي العادل

۲. رأيت عليا العادل

۳. مررت بعلي العادل

در مثال‌های بالا، کلمه «العادل» در اعراب، شبیه کلمه ماقبل خود، یعنی «علي» است. در مثال اول، «علي» مرفوع و «العادل» تابع آن و مرفوع است و در مثال دوم، «علي» منصوب و «العادل» نیز تابع و منصوب است. هم‌چنین در مثال سوم، «علي» مجرور و «العادل»، چون تابع «علي» است، مجرور است. به کلمه «العادل» در مثال بالا و امثال آن‌که از اعراب ما قبل خود تبعیت کرده‌اند، «تابع» گفته می‌شود. به اسم قبل از آن (علي) «متبوع» گفته می‌شود.

عامل در توابع

در دروس گذشته فرا گرفتیم که اعراب هر یک از کلمات، به وسیله عاملی ایجاد شده است؛ مثلاً عامل نصب مفعول‌فیه، فعلی است که مفعول‌فیه، ظرف آن است. اکنون ببینیم اعراب توابع به وسیله کدام عامل است؟ می‌توان گفت: عامل در تابع همان عامل در متبوع است؛ مثلاً در مثال اول، رفع

فاعل (علی) به وسیله «قام» است و «العدل» به خاطر تابع بودن از فاعل، اعراب رفع گرفته است. پس عامل در هر دو یکی است.

اقسام توابع

توابع بر پنج قسمند:

۱. نعت؛

۲. عطف به حروف؛

۳. تاکید؛

۴. بدل؛

۵. عطف بیان.

در این کتاب با (۴) نوع از توابع آشنا می‌شوید و «عطف بیان» و احکام آن در نحو (۲) خواهد آمد.

نعت

به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. جاء زیدُ الکَرِیمُ؛

۲. رأیت رجلاً کریمًا.

در مثال ۱، «زید» فاعل و مرفوع است و «الکریم» تابع آن است. توجه کنید که کلمه «الکریم» از نظر معنا چه نقشی در جمله دارد؟ گوینده با آوردن کلمه «الکریم» چه فایده‌ای را به مخاطب منتقل کرده است؟

در مثال ۲، «رجلاً» مفعول به و «کریمًا» تابع آن است؛ به همین دلیل، مانند کلمه «رجلاً» منصوب است. در این مثال، «کریمًا» چه فایده معنوی دارد؟

با کمی دقت متوجه می‌شوید که «الکریم» و «کریمًا» هر دو توضیحی در رابطه با کلمه ماقبل خود (متبوع)، می‌دهند و بیانگر یکی از ویژگی‌های «متبوع» می‌باشند. به این گونه کلمات «نعت»^۱ گفته می‌شود.

۱. از این‌رو، نعت بیشتر «مشق» (اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه، صیغه مبالغه، فعل تفضیل) است.

برای توضیح بیشتر به مثال‌های زیر دقت کنید:

﴿أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾؛ از شیطان رانده شده، به خدا پناه می‌برم.

در مثال بالا کدام یک از کلمات، تابع هستند؟ «اعوذ» فعل و فاعل (انا مستتر)، «بالله» جار و مجرور و متعلق به «اعوذ». «من الشیطان» نیز جار و مجرور و متعلق به «اعوذ» و «الرجیم» تابع «الشیطان» است. دقت کنید «الرجیم» تابعی است که یکی از ویژگی‌های متبوع خود (الشیطان) را توضیح می‌دهد و به آن نعت گفته می‌شود.

«أنا عبدك المسكين»؛ من بنده مسکین تو هستم.

در مثال بالا «انا» مبتدا، «عبد» خبر و مرفوع است و «المسکین» تابع «عبد» است؛ به همین دلیل مرفوع است. «المسکین» در مثال بالا یکی از ویژگی‌های «عبد» را بیان می‌کند و به همین خاطر، به آن «نعت» می‌گویند.
تبصره: «ضمیر»، موصوف و صفت واقع نمی‌شود.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

قد یكون إعراب الاسم بتبعية ما قبله و يسمى بالتابع، لأنه يتبع ما قبله في الإعراب. وهي خمسة:

(۱) نعت؛

(۲) العطف بالحروف؛

(۳) التأكيد؛

(۴) البدل؛

(۵) عطف البيان.

تمرین

در عبارت زیر، موصوف و صفت و عامل آنها را مشخص کنید:

۱. ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۱
۲. ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۲
۳. ﴿وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ﴾^۳
۴. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ...﴾^۴



۱. حمد، آیه ۶.
 ۲. الرحمن، آیه ۲۷.
 ۳. الحاقة، آیه ۶.
 ۴. فاطر، آیه ۱.

توابع (نعت «۲»)

اهداف آوردن نعت

گوینده، نعت را به خاطر انگیزه‌ها و اهداف مختلفی در کلام خود می‌آورد. در این جا برخی از این انگیزه‌ها بیان می‌شود:

۱. تعریف: در صورتی که متبوع معرفه باشد، ممکن است که متکلم برای روشن کردن و معرفی بیشتر معرفه، در کلام خود نعت را بیاورد؛ مانند «محمّد الرسول نبی». در این عبارت، «الرسول» نعت «محمّد ﷺ» است و جهت معرفی بیشتر حضرت آورده شده است.

۲. تخصیص: در صورتی که متبوع نکره باشد، گوینده نعت را برای تخصیص نکره به افراد خاصی در کلام خود می‌آورد. در مثال «جاء رجلٌ کریم» «رجل» که به معنای خود شامل تمامی افراد «مرد» می‌شود، بعد از آوردن «کریم»، به افراد خاصی، یعنی «مردان کریم» تخصیص زده می‌شود.

۳. مدح یا ذم: در مثال‌های «قال الرسول الاعظم» و «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» کلمات «الاعظم» و «الرجیم» به ترتیب برای مدح و ذم متبوع‌های خود آورده شده‌اند.

مطابقت نعت و منعوت

نعت علاوه بر اعراب، در امور دیگری نیز با متبوع (منعوت) خود مطابقت دارد. منعوت (متبوع) و نعت در نکره و معرفه بودن، مانند یکدیگرند. پس اگر متبوع

معرفه است، نعت نیز معرفه است و اگر متبوع نکره باشد، نعت نیز نکره است؛ مانند: «بسم الله الرحمن الرحيم». در این مثال، «الله» معرفه است و به همین خاطر «الرحمن و الرحيم» هر دو نعت، معرفه‌اند. در مثال «أنا عبدٌ مسكين»، «عبد» منعت و نکره است و «مسكين» نیز که نعت آن است، نکره آورده شده است.

منعوت و نعت در تعداد نیز مانند هم هستند. پس اگر منعوت مفرد باشد، نعت نیز مفرد است و اگر منعوت مثنی یا جمع باشد نعت نیز مثنی یا جمع خواهد بود؛ مانند: «رجلٌ كريم، رجلان ضاربان، المسلمون المؤمنون». منعوت و نعت در مؤنث و مذکر بودن مانند هم هستند؛ مانند: «فاطمة الطاهرة، محمد المرسل».

اقسام نعت

در عبارات عربی، نعت مانند حال و خبر می‌تواند مفرد، جمله یا شبه جمله (ظرف یا جار و مجرور) باشد؛ به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. «جائني رجلٌ علي المركب»

۲. «جائني رجلٌ أبوه قائم»

در مثال «۱»، «علي المركب» خصوصیتی از «رجل» را بیان می‌کند و به همین دلیل، صفت «رجل» می‌باشد. همان‌طور که در خبر و حال، جار و مجرور و ظرف، متعلق به محذوف بودند، این‌جا نیز جار و مجرور متعلق به محذوف (استقر، کان، ...) است.

در مثال «۲»، «أبوه قائم» یکی از ویژگی‌های «رجل» را بیان می‌کند و به همین خاطر، این جمله که از مبتدا و خبر تشکیل یافته است، صفت «رجل» واقع شده است.

تتمه

۱. جمله و شبه جمله در حکم نکره‌اند، پس منعوت و متبوع آنها باید نکره باشد؛ به همین دلیل است که گفته می‌شود: هرگاه شبه جمله و جمله بعد از نکره بیایند و آن را توضیح دهند، نعت می‌باشند.

۲. جمله و شبه جمله، وقتی که نعت واقع می‌شوند، به حسب متبوع خود محلاً مرفوع یا منصوب یا مجرور خواهند بود.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

النعت: هو تابع مشتق بفید تخصیص متبوعه أو توضیحه أو مدحه أو ذمه...، نحو: «فتحریز رقة مؤمنة». «الحمد لله رب العالمین». (شذورالذهب).

تمرین

عبارات زیر را در حد دروس خود ترکیب کرده و مطالب خوانده شده را بر آنها تطبیق کنید.

۱. ﴿... فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا...﴾^۱
۲. ﴿... إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ...﴾^۲
۳. ﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾^۳
۴. ﴿وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۴
۵. ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ۝ ... وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ﴾^۵

۱. توبه، آیه ۲۰.

۲. مریم، آیه ۷.

۳. مریم، آیه ۱۹.

۴. مؤمنون، آیه ۷۳.

۵. شعراء، آیه ۲۱۴-۲۱۷.

توابع (عطف به حروف)

به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. «ابراهیمُ نبی و خلیل»

۲. «لقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم»

۳. «قل لی عملی و لکم عملکم»

در مثال «۱»، گوینده، دو خبر را به ابراهیم نسبت داده است. او به جای این‌که بگوید «ابراهیم نبی، ابراهیم خلیل» با آوردن حرف «واو» خود را از تکرار کلمه ابراهیم بی‌نیاز کرده است. به حرف «واو» که دلالت بر اشتراک می‌کند «حرف عطف» گویند. در مثال «۲»، «نوح» و «ابراهیم» در مفعول بودن مشترک هستند و این اشتراک، به وسیله «واو» بیان شده است.

در مثال «۳»، برخلاف مثال‌های قبل که از عطف کلمه به کلمه (مفرد به مفرد) سخن می‌گفتیم، عطف جمله به جمله به کار رفته است. دو جمله «لی عملی» و «لکم عملکم» هر دو در مفعول به «قل» بودن، مشترک هستند و این اشتراک را حرف عطف، بیان می‌کند. پس به‌طور کلی حرف عطف حرفی است که اشتراک در حکم را می‌رساند. به «نبی»، «نوح»، «لی عملی» که قبل از حرف عطف قرار گرفته‌اند، «معطوف علیه» و به «خلیل»، «ابراهیم» و «لکم عملکم»، «معطوف» گفته می‌شود.

آشنایی با بعضی از حروف عاطفه و معانی آنها

۱. «واو»: واو فقط اشتراک بین معطوف و معطوف علیه را می‌رساند. پس وقتی

گفته می‌شود: «جاء زید و عمرو»، «واو» بیان می‌کند که «مجییء» (آمدن) هم از «زید» صادر شده و هم از «عمرو» و فهمیده نمی‌شود که «زید» ابتدا آمد یا آن‌دو با هم آمدند.

۲. «فاء»: به مثال زیر توجه کنید:

«جاء علي فقام»

در مثال بالا «فاء» حرف عاطفه است و به همین خاطر، ویژگی حرف عطف، یعنی تشریک در حکم را دارد؛ یعنی علی و قاسم هر دو آمده‌اند، اما علاوه بر این معنا، می‌رساند که آمدن قاسم بعد از علی واقع شده است. به این معنای «فاء» ترتیب گویند؛ یعنی فاء دلالت می‌کند بر این که آمدن علی و قاسم به ترتیب بوده و قاسم بعد از علی آمده است. علاوه بر این، «فاء» بیان می‌کند که آمدن قاسم بی‌درنگ بعد از آمدن علی واقع شده است. به این معنای «فاء»، تعقیب گفته می‌شود. بنابراین، فاء دو معنا ترتیب و تعقیب را می‌رساند.

۳. ثَمَّ مانند فاء علاوه بر تشریک، بر ترتیب نیز دلالت دارد، ولی تعقیب را نمی‌رساند، بلکه بیان می‌کند که وقوع معطوف بعد از معطوف علیه «با فاصله» صورت گرفته است. بنابراین، در مثال «جاء زید ثم عمرو» منظور این است که عمرو بعد از زید و با فاصله آمد.

به این مثال توجه کنید: «زَرَعْتُ الْقُطْنَ ثُمَّ جَنَيْتُهُ» پنبه را کاشتم و سپس او را چیدم. در این مثال، بین چیدن و کاشتن فاصله وجود دارد.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

عطف النسق هو تابعٌ يتوسّطُ بينه وبين متبوعه حرف كالواو او الفاء او ثمَّ، كُلُّ يُسَمَّى حرفَ العطف ولا يَنْحَصِرُ على الثلاثة المذكورة. (النحو الوافي، ج ۳، ص ۵۵۵ و ۵۵۶، با تصرف).

تعرین

عبارات زیر را ترکیب نموده و مطالب خوانده شده را بر آنها تطبیق کنید:

۱. ﴿... زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ...﴾^۱
۲. ﴿وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيلٍ﴾^۲
۳. ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا...﴾^۳
۴. ﴿... إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾^۴
۵. ﴿... فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا﴾^۵
۶. ﴿فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۶

۱. عنکبوت، آیه ۳۸.

۲. هود، آیه ۵۹.

۳. نوبه، آیه ۶۰.

۴. مریم، آیه ۵۴.

۵. مریم، آیه ۶۰.

۶. شعراء، آیه ۱۸۹.

توابع (تأکید)

به دو مثال زیر توجه کنید:

۱. «حفظت القرآن؛ قرآن را حفظ کردم».

۲. «حفظت القرآن كله؛ قرآن، همه آن را حفظ کردم».

در مثال اول، ممکن است ما احتمال دهیم که گوینده، تمام قرآن را حفظ نکرده، بلکه در حقیقت بیشتر یا بعضی از قرآن را حفظ کرده است. این احتمال به خاطر این است که مردم در سخن تسامح و سهل انگاری گفتن دارند.

اما در مثال دوم، با آوردن کلمه «کله» در حقیقت گوینده این احتمالات را از بین می برد و به مخاطب اعلام می کند که واقعاً کل قرآن را حفظ کرده ام. به کلمه «کله» که برای از بین بردن احتمالات خلاف در ذهن مخاطب آمده است، «تأکید» گفته می شود.

به مثال دیگر توجه کنید: «رأيت القائد نفسه؛ رهبر، خودش را دیدم».

در این مثال، کلمه «نفس» برای تأکید «القائد» آمده است و به مخاطب اعلام می کند که واقعاً خود رهبر را دیده نه شخص دیگری را.

اقسام تأکید

مثال هایی چون: «جاء زيدٌ زيدٌ، جاء جاء زيدٌ، مات الناسُ أجمعون»، دارای تأکیدند. در مثال اول و دوم، تکرار کلمه باعث از بین بردن احتمالات خلاف می شود و از این رو، گفته می شود که کلمه دوم، تأکید کلمه اول است. در مثال سوم، کلمه «اجمعون» تأکید

کلمه «الناس» است و بیان می‌کند که همه مردم، مُردند نه برخی از آنها یا بیشتر آنها.

تأکید به دو قسم است:

قسم اول: «تأکید لفظی».

قسم دوم: «تأکید معنوی».

تأکید لفظی: عبارت است از تکرار لفظ سابق؛ مانند: جاء زيدٌ زيدٌ.

در این مثال «جاء» فعل، «زيد» فاعل، «زيد» دوم تابع و تأکید برای «زيد» اول است.

تأکید معنوی: عبارت است از تأکید به وسیله برخی الفاظ خاص؛ که در این جا با

برخی از آنها آشنا می‌شویم:

۱. نفس، عین: جاء زيد نفسه - جاء زيد عینه.

نکته: کلمات نفس و عین در صورتی که تأکید لفظ مثنی یا جمع واقع شوند، به

صورت اَنفُس و اَعْيُن آورده می‌شوند؛ به مثال‌های زیر توجه کنید:

«جاء زيد و خالد اَنفُسهما (اَعْيِنهما)؛ زيد و خالد خودشان آمدند».

«جاء الرجال اَنفُسهم (اَعْيِنهم)؛ مردان خودشان آمدند».

«جاءت المرأتان اَنفُسهما (اَعْيِنهما)؛ دو زن خودشان آمدند».

«جاءت النساء اَنفُسهن (اَعْيِنهن)؛ زنان خودشان آمدند».

۲. کل و جمیع: مانند: مات الناسُ كُلُّهم (جمیعهم)

به مثال‌های دیگر توجه کنید:

«أكلتُ الرَغِيفَ كُلَّهُ؛ نان تمامش را خوردم».

«جاءت النساءُ كُلُّهن (جمیعهن)؛ زنان همه آنها آمدند».

نکته: کلمات نفس، عین، کل و جمیع لازم است به ضمیری اضافه شوند تا به مؤکد

(لفظی که مورد تأکید قرار گرفته) برگردد. از این رو، گفته می‌شود که این کلمات به

ضمیری اضافه می‌شوند که با مؤکد، مطابقت کند؛ یعنی اگر مؤکد مثنی است، ضمیر

«هما» و اگر جمع مذکر باشد، «هم» و ... خواهد بود.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

التركيد: ويقال له «التأکید» و هو كلّ تابع ذكر تقريراً لأمر متبوعه و هو نوعان: لفظي ومعنوي؛

التوكيد اللفظي هو تكرار لفظ المؤكّد، و التوكيد المعنوي و هو بالفاظ معدودة و منها:
«النفس و العين»، «كلا و كلتا» «كلّ و جميع». (مبادئ العربية، ج ۳).

تمرین

۱. عبارات زیر را ترکیب کنید و مطالب خوانده شده را بر آن تطبیق نمایید.

الف) ﴿وَلِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاِلَيْهِ يُرْجَعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ...﴾^۱

ب) ﴿فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ...﴾^۲

۲. آیا «کل»، «عین» و «نفس» در عبارات زیر تأکید است؟ چرا؟

الف) ﴿... كَاَنْتَ اَعْيٰهُمْ فِیْ غَطَآءٍ عَنۢ ذِكْرِیْ...﴾^۳

ب) ﴿... كَتَبَ عَلٰی نَفْسِیْ الرَّحْمَۃَ...﴾^۴

ج) ﴿... وَتُؤْمِنُوْنَ بِالْكِتٰبِ كُلِّهِ...﴾^۵

۱. هود، آیه ۱۲۳.

۲. حجر، آیه ۳۰.

۳. کهف، آیه ۱۰۱.

۴. انعام، آیه ۱۲.

۵. آل عمران، آیه ۱۱۹.

توابع (بدل)

به دو مثال توجه کنید:

۱. «جاء أَخوكَ يوسف»

۲. «قرأت الكتابَ نصفَه» کتاب نصف آن را خواندم.

در مثال «۱»، گوینده قصد دارد «آمدن را» را به یوسف نسبت دهد. به نظر شما چرا «أخوكَ» را آورده است.

در مثال «۲» در حالی که مقصود اصلی گوینده «خواندن نصف کتاب» است، چرا ابتدا گفته است: «کتاب را خواندم»؟

در این گونه جملات، گوینده برای آماده کردن مخاطب، ابتدا چیزی را می آورد و سپس مقصود اصلی خود را بیان می کند؛ مثلاً در عبارت اول، گوینده «أخوكَ» را جهت متوجه کردن ذهن مخاطب به مقصود اصلی او که یوسف است، آورده و سپس مقصود اصلی خود را بیان می کند.

به کلماتی مانند «یوسف» و «نصفه» در مثال های بالا که مقصود اصلی حکم در کلام گوینده هستند، «بدل» گویند و به کلماتی چون «أخوكَ» و «الكتاب» «مبدل منه» گویند.

اقسام بدل

به مثال های زیر توجه کنید:

۱. «ماخاف امیر المؤمنین علی عليه السلام من أخذ إلا الله» امیر المؤمنین علی از کسی جز خدا نترسید.

۲. «قَبْلَ وَالذَّكَ يَدُهُ؟ بِبُوسِ پَدَرْت، دَسْتِش را».

۳. «أَعْجَبْتَنِي الْوَرْدَةُ رَائِحَتُهَا؟ به تعجب درآورد مرا گل، بوی آن».

در مثال های بالا کلمات «علی»، «ید»، «رائحة» به ترتیب بدل از «امیر»، «والد» و «الوردة» می باشند.

به رابطه بین بدل و متبوع آن (مبدل منه) توجه کنید: چه تفاوتی بین سه مثال بالا می بینید؟

در مثال «اول»، «علی» همان «امیرالمؤمنین» است، ولی در مثال دوم، «ید» همان «والد» نیست، بلکه جزئی از بدن والد است. در مثال سوم، اگرچه «رائحة» جزء «گل» نیست، ولی از لوازم گل است و همراه اوست. این سه مثال ما را به سه قسم بدل راهنمایی می کند:

قسم اول، بدل کل از کل: آن است که بدل، عین مبدل منه و مطابق با آن است.

قسم دوم، بدل جزء از کل: آن است که بدل، جزء مبدل منه است.

قسم سوم، بدل اشتغال: آن است که بدل، لازمه مبدل منه یا همراه با اوست.

نگاهی به کتاب های دیگر

البدل هو التابع المقصود وحده بالحكم المنسوب الي متبوعه من غير ان يتوسط حرف من الحروف العاطفة. (النحو الوافي، ج ۳، ص ۶۶۴، با تصرف).

تمرین

عبارات زیر را ترکیب کرده، مطالب خوانده شده را بر آنها تطبیق کنید:

۱. ﴿... عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِّنْهُمْ﴾^۱

۲. ﴿... وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^۲

۱. مانند، آیه ۷۱.

۲. سبأ، آیه ۶.

تتمه

در این قسمت به معرفی برخی از حروف عامل و غیرعامل می‌پردازیم. حروف عامل حروفی هستند که در اعراب مابعد خود تأثیری مانند جزم انجام می‌دهند؛ مانند: «لَمْ» در مثال «لَمْ یضربْ». حروف غیرعامل حروفی هستند که در اعراب مابعد خود تأثیری ندارند؛ مانند: «هَلْ» در «هَلْ یضربْ».



حروف عامل (۱)

حروف ناصب مضارع

الف) «أَنْ»: به مثال‌های زیر توجه کنید:

أَحَبُّ أَنْ تُكْرِمَ

يَحْسُنُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلِهِ

در عبارت‌های بالا، «أَنْ» به أفعال «تُكْرِمَ» و «تُصَلِّيَ» نصب داده و جزء حروف ناصب فعل مضارع شمرده می‌شود. آیا می‌دانید که «أَنْ» در این عبارت چه اثر معنوی دارد؟ در عبارت اول، «أَنْ تُكْرِمَ» مفعول به «أَحَبُّ» و در عبارت دوم، «أَنْ تُصَلِّيَ...»، فاعل برای «يَحْسُنُ» است. با توجه به این که «مفعول به» و «فاعل» باید مفرد باشند (نه جمله)، «أَنْ» با تبدیل «تُكْرِمَ» و «تُصَلِّيَ» به مصدر، آنها را «مفرد» کرده و صلاحیت مفعول به و فاعل واقع شدن را به آنها داده است.

بنابراین می‌توان گفت که «أَنْ» علاوه بر نصب مضارع، آن را به مصدر تبدیل می‌کند؛ این اثر «أَنْ» را در اصطلاح «تأویل به مصدر» می‌گویند. از این رو، معانی عبارات بالا چنین خواهد بود:

«دوست دارم اكرامت را.»

«خوب است درود فرستادن تو بر محمد و آل او.»

ب) «لَنْ»: به این مثال توجه کنید: «لَنْ تُضْرَبَنِي».

در عبارت بالا «لَنْ» به فعل «تُضْرَبُ» نصب داده است و از جهت معنوی، اثر آن،

نفی فعل، در زمان آینده است. بنابراین، معنای عبارت بالا چنین خواهد بود: «تو مرا در آینده نخواهی زد».

ج) «کَی»: به مثال زیر توجه کنید:

جُئْتُ کَی تَکْرَمَنِي

در این عبارت، «کَی» به فعل «تَکْرَم» نصب داده و از جهت معنوی، فعل را به مصدر تأویل برده و معنای آینده به آن می‌دهد. بنابراین، «کَی» شبیه «أَنْ» است. تنها تفاوت آنها این است که مصدر تشکیل شده از «کَی و فعل» به منزله علت برای ماقبل است؛ به همین دلیل گفته می‌شود که قبل از آنها، حرفی که معنای علت را برساند، در تقدیر گرفته می‌شود؛ یعنی گویا عبارت بالا چنین بوده: «جُئْتُ لَکَی تَکْرَمَنِي». ' بنابراین، معنای عبارت بالا چنین می‌شود: «آدمم برای این که اکرامم کنی».

د) «أَذَنْ»: «أَذَنْ»، مابعد خود را نصب داده و از جهت معنوی، در جایی از «أَذَنْ» استفاده می‌شود که کلام مابعد، به منزله جواب باشد؛ مثلاً اگر کسی بگوید: «أَنَا أَتِيكَ؛ مَنْ بَه نَزِدْ تُو مِی آیم»، می‌توان در جواب گفت: «أَذَنْ اِکْرَمْکَ؛ در این صورت از تو تشکر می‌کنم».

تمرین

عبارات زیر را ترکیب نموده، مطالب درس را در آنها پیاده کنید:

۱. ﴿... تَرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا...﴾^۱

۲. ﴿لَنْ تَنَالُوا آلِيَّ...﴾^۲

۳. ﴿... فَرَجَعْتُكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا...﴾^۳

۱. «لام» از حروف جر بوده و در مقام تعلیل (علت آوردن) استفاده می‌شود.

۲. ابراهیم، آیه ۱۰.

۳. آل عمران، آیه ۹۲.

۴. طه، آیه ۴۰.

حروف عامل (۲)

حروف جازم مضارع

۱. «لَمْ»: در عبارت «لَمْ يَكْتُبْ عَلِيٌّ»، «لَمْ» علاوه بر جزم فعل «يَكْتُبْ»، معنای آن را منفی کرده و زمان فعل مضارع را به ماضی تبدیل می‌کند. بنابراین، معنای عبارت بالا چنین است: «علی ننوشت».

۲. «لَمَّا»: این حرف نیز مانند «لَمْ» مضارع را جزم داده و معنای آن را در زمان ماضی منفی می‌کند. تفاوتی که بین این دو وجود دارد، این است که زمان در «لَمَّا» گذشته متصل به حال است. بنابراین، معنا در عبارت «لَمَّا يَضْرِبُ زَيْدٌ» این است که زید از زمان گذشته تا به حال زده است.

۳. «لَا» امر: همان‌طور که در صرف خواندید، این حرف معنای طلبی به فعل مضارع می‌دهد. مانند: «يَضْرِبْ؛ باید بزنی»، «لَتَضْرِبْ؛ باید بزنی» و «لَتَضْرِبُوا؛ باید زده شوید».

۴. «لَا» نهی: همان‌طور که می‌دانید، «لَا»ی نهی در چهارده صیغه فعل مضارع (معلوم و مجهول) وارد شده و معنای آن را علاوه بر طلبی، منفی می‌کند؛ مانند: «لَا يَضْرِبْ؛ نباید بزند»، «لَا تَضْرِبْ؛ نباید بزنی» و «لَا أَضْرِبْ؛ نباید بزنم».

۵. «إِنْ» شرطیه: به عبارت زیر توجه کنید:

إِنْ تَضْرِبْ أَضْرِبْ

چه تفاوتی بین این حرف و حروف قبلی می‌بینید؟ در مثال مذکور، «إِنْ» دو فعل مضارع را جزم داده، ولی حروف قبلی فقط یک مضارع را جزم داده بودند. از جهت

معنوی، آثار زیر را می‌توان در مورد «ان» بیان کرد:

الف) «ان» معنای «شرطیت» به عبارت می‌دهد؛ یعنی تحقق امری را وابسته به تحقق امر دیگر می‌کند. در مثال بالا اگر زدن از طرف مخاطب واقع شود، از طرف متکلم نیز واقع می‌شود.

ب) «إن» معنای «استقبال» را به دو فعل مابعد خود می‌دهد. در عبارت بالا معنا چنین می‌شود: «اگر (در آینده) بزنی (در آینده) خواهم زد».

تبصره: گاهی یک یا دو فعل مابعد «ان»، ماضی است؛ در این صورت نیز معنای آن آینده بوده و محلاً مجزوم می‌شود.

توضیح ساختمان جمله شرطیه: «ان» بر سر دو جمله وارد می‌شود که به جمله اول «جمله شرط» و به جمله دوم، «جمله جواب شرط» گفته می‌شود.

تمرین

عبارات زیر را ترکیب نموده، مطالب را در آنها پیدا کنید:

۱. ﴿... وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيْئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ...﴾^۱
۲. ﴿... وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ...﴾^۲؛ از خودتان عیب مگیرید.
۳. ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۳
۴. ﴿... وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيْمَنُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾^۴

۱. نساء، آیه ۷۸.

۲. حجرات، آیه ۱۱.

۳. اخلاص، آیه ۳ - ۱.

۴. حجرات، آیه ۱۴.

حروف عامل (۳)

حروف جاره

همان‌طور که می‌دانید، حروف جر حروفی هستند که به اسم مابعد خود جرّ می‌دهند و وسیله ارتباط فعل با اسم مابعد خود هستند. این حروف، از جهت معنوی، بیان‌کننده معانی خاصی بین فعل و اسم مابعد هستند؛ مثلاً حرف «باء» در عبارت «کتبت بالقلم» بیان می‌کند که قلم «وسیله» نوشتن متکلم بوده و از این رو، عبارت بالا چنین معنا می‌شود: «به وسیله قلم نوشتم». در این قسمت به برخی از مهم‌ترین معانی حروف «باء»، «من»، «الی»، «فی» و «علی» اشاره می‌کنیم:

۱. معانی باء

الف) سببیت: یعنی مابعد آن سبب و علت ماقبل است؛ مانند «مات زید بمرضه»؛ یعنی: زید به سبب بیماری‌اش مُرد.

ب) استعانت: یعنی مابعد «باء» وسیله انجام فعل بوده است که توضیح آن در بالا گذشت.

ج) تعدیه: یعنی باء، فعل لازم را متعدی می‌کند؛ مانند: «ذهب زید» به معنای «زید رفت».

«ذهب زید بعمره»، به معنای «زید عمرو را بُرد».

۲. معانی «من»

الف) ابتدای مکان حدث: مانند: «جئت من البصرة». در این مثال، «من» بیان می‌کند که بصره، ابتدای مسیر آمدن است.

ب) ابتدای زمان حدث: مانند: «نمتُ من أوّل اللیل» در این مثال، «أوّل اللیل» ابتدای زمان خوابیدن متکلم است.

ج) تأکید: به دو عبارت «ما جاءني رجلٌ» و «ما جاءني من رجلٍ» توجه کنید: عبارت اوّل به معنای آن است که «مردی نیامد، امّا در عبارت دوّم که «من» بر سر «رجل» آمده است، همین معنا تقویت شده، چنین ترجمه می‌شود: «هیچ مردی نیامد» که همان معنای اوّل است، ولی با تأکید بیشتر.

همان‌طور که با دقّت فهمیده می‌شود، «من» معنایی به جمله اضافه نمی‌کند. از این رو، اگر حذف شود نقصی در اصل معنا ایجاد نمی‌شود؛ به همین دلیل «من» را «زائده» گویند.

۳. معنای «الی»

الف) انتهای مکان حدث: مانند: «سرتُ الى البصرة». در این مثال، «الی» بیان می‌کند که «البصرة» انتهای مسیر حرکت است.

ب) انتهای زمان حدث: مانند: «صمُ الى اللیل» که در این عبارت، «اللیل» انتهای زمان روزه گرفتن است.

۴. معنای «فی»

مهم‌ترین معنای «فی» ظرفیت است؛ مانند: «جلستُ في المدرّس» که «المدرّس» ظرفِ جلوس است؛ یعنی جلوس «در» آن واقع شده است.

۵. معنای «علی»

مهم‌ترین معنای علی، استعلاء است؛ مثلاً در عبارت: «جلستُ على الكرسي» «علی» نشان می‌دهد که جلوس «بر روی» سطح واقع شده است.

۶. حرف ندا: «یا»

در زبان عربی حرف «یا» برای صدا زدن به کار می‌رود. از جهت اعراب، اسم مابعد «یا»، منصوب است. به مثال «یا عبدالله» توجه کنید: متکلم برای صدا زدن «عبدالله» از حرف «یا» استفاده کرده و از جهت اعراب به آن نصب داده است.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

«من» معانی «من» توکید العموم و هی الزائدة و شرط زیادتها ثلاثة امور احدها تقدم نفسي او نهي او استفهام بهل نحو: «هل تري من فطور»^۱.
الثاني تنكير مجرورها، الثالث كونه فاعلا او مفعولا به او مبتدأ او ما اصله مبتدء نحو: «ما كان معه من اله» (مغنی‌اللیب، ج ۱، ص ۴۲۵ و ۴۲۶).

تمرین

عبارات زیر را ترکیب کرده، مطالب درس را در آنها پیاده کنید:

۱. ﴿... ذَهَبَ اللَّهُ يَنْوِرُهُمْ...﴾^۱
۲. ﴿يَسْمِعُ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾^۲
۳. ﴿... يَجْعَلُونَ أَصْنَعَهُمْ فِيْءَ اَذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ...﴾^۳
۴. ﴿... اَنْبُؤْا الصِّيَامَ اِلَى الْاَيْلِ...﴾^۴
۵. ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ...﴾^۵

۱. مغنی‌اللیب، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. بقره، آیه ۱۷.

۳. حمد، آیه ۱.

۴. بقره، آیه ۱۹.

۵. بقره، آیه ۱۸۷.

۶. بقره، آیه ۱۷۹.

حروف غیر عامل

در این قسمت، از بین حروف غیر عامل، حروف استفهام، حرف شرط غیر عامل و حروف جواب را بررسی می‌کنیم.

حروف استفهام: ا - هل

به مثال‌های زیر توجه کنید:

أقام زید؟ - هل یکتب علی؟

در مثال‌های مذکور «همزه» و «هل» چه اثر لفظی و معنوی دارند؟

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، این دو حرف هیچ‌گونه تأثیری در لفظ ایجاد نکرده‌اند؛ به عبارت دیگر: با آمدن آنها «اعراب کلمه» تغییر نکرده، به همین دلیل آنها را جزء حروف غیر عامل قرار داده‌اند. ولی از جهت معنا، این دو حرف، جمله مابعد خود را سؤالی کرده‌اند. در مثال اول، متکلم از «قیام زید» و در مثال دوم، از «کتابت علی» سؤال کرده است. به این حروف، «حروف استفهام» گویند.

حرف شرط غیر عامل: لو

در عبارت «لو جِئْتَنِي اَكْرَمْتُكَ»، حرف «لو» بیان می‌کند که اکرام مخاطب وابسته به آمدن او بوده است. بنابراین، «لو» مانند «ان» بیان‌کننده شرطیت است. آیا تفاوت این دو را می‌دانید؟ تفاوت «لو» و «ان»: این دو حرف از جهت اثر لفظی و معنوی با هم متفاوتند. قبلاً گفتیم که «ان» جزء حروف جازم است. حال آن که «لو» هیچ اثر اعرابی ندارد. از جهت

معنوی نیز «ان» بیان‌کننده شرطیت در آینده است، ولی «لو» شرطیت و وابستگی را در زمان گذشته بیان می‌کند. بنابراین، معنای عبارت بالا چنین است:
اگر نزد من می‌آمدی (در گذشته)، تو را اکرام می‌کردم (در گذشته)

حروف جواب: نعم - لا

حرف جواب، حرفی است که در مقابل کلام مخاطب بیان می‌شود. «نعم» به معنای «بله» و «لا» به معنای «نه» است؛ پس وقتی از شما سؤال می‌شود که «أقام زيد؟» شما در جواب می‌توانید از حروف جواب «نعم» یا «لا» استفاده کنید.

نگاهی به کتاب‌های دیگر

همزة الاستفهام تدخل على الجملتين الفعلية والاسمية في الاثبات والنفي، نحو «أجاء زيد»، «ألم تفهم» بخلاف «هل» فانها تدخل على المثبت فقط نحو «هل عاد زيد»، (مبادئ العربية، ج ۴، ص ۳۸۱ و ۳۸۲، با تصرف و تلخیص).

تمرین

۱. عبارات زیر را ترکیب کرده، مطالب درس را در آنها پیاده کنید:

(الف) ﴿... هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ...﴾^۱

(ب) ﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ...﴾^۲

(ج) ﴿... وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ...﴾^۳

(د) ﴿وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأُجْرًا...﴾^۴ ... قال نعم

۲. متن زیر را حرکت‌گذاری کنید.

مرّ سیّدنا الحسن علیّه السلام ذات یوم بمساکین قد فرشوا کساء لهم و وضعوا علیه کسراً من

۱. مانند، آیه ۱۱۲.

۲. کھف، آیه ۷۲.

۳. بقره، آیه ۲۰.

۴. اعراف، آیه ۱۱۳.

الخبر فقالوا له: هَلَمْ يابن رسول الله، فجلس معهم يأكل ثم تلا قوله تعالى: ان الله لا يحب المستكبرين. و قال لهم: قد اجبت دعوتكم فاجيبوا دعوتي قالوا: نعم يابن رسول الله! قذهبوا معه الى منزله فاکرمهم. و عندما اراد الامام زين العابدين عليه السلام دفن ابيه سأل الناس و هم ينظرون الى آثار تشبه الجروح القديمة في ظهره، فقال زين العابدين عليه السلام: هذا لانه كان ينقل الجراب على ظهره الى منازل الارامل و اليتامي و المساكين^۱.

تمرین های عامه (۳)

۱. با رعایت تغییرات لازم، کلمه اول را به دو می اضافه کنید.

دین	،	الإسلام
معلمون	،	المدرسة
آبوان	،	هذه الأمة
مُخْلِصِينَ	،	تَبَانِهِم

۲. مضاف و مضاف‌الیه را در این جمله مشخص کنید.

«أَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»

۳. با توجه به جمله نمونه، صفت مناسب هر موصوفی را ذکر کنید.

الف) «يُعْجِبُنِي الْوَلَدُ الْمُهَذَّبُ»؛ فرزند با تقوا، مرا مسرور می‌سازد»

ب) «يُعْجِبُنِي الْوَلَدَانِ»

ج) «تُعْجِبُنِي الْإِبْتَنَانِ»

د) «تُعْجِبُنِي الْبَنَاتُ»

۴. نوع تأکید (لفظی، معنوی) جملات زیر را معین و مؤکد و مؤکد را در آنها پیدا کنید.

الف) «... لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ»^۲

ب) «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا...»^۱

۱. مع المعصومين (۵)، آیه ۲۲.

۲. اعراف، آیه ۱۸.

ج) ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ^۱

۵. ترکیب کنید:

﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ...﴾^۲

۶. متن زیر را حرکت گذاری کنید.

في الحسن عليه السلام

كان الامام الحسن عليه السلام ذات اليوم في الطريق فصادفه رجل من اهل الشام و كان يكره اهل البيت فسب و شتم الحسن عليه السلام و قد كان الحسن عليه السلام ساكناً لا يجيبه الى أن انتهى. فابتسم الحسن عليه السلام و قال بعد ان سلم عليه: يا ايها الشيخ اظنك غريباً... ان سألنا اعطيتناك ولو استرشدتنا ارشدتناك و ان كنت جائعاً اشبعناك و ان كنت عرياناً كسوناك و ان كنت محتاجاً اغنيناك و ان كنت طريداً آويناك و ان كانت لك حاجة قضيناها لك.

فوجيء الرجل الشامي بجواب الحسن عليه السلام و ادرك (على الفور) أنَّ معاوية كان يخدع الناس و يقول في علي و اولاده ما ليس بحق. تأثر الرجل و بكى ثم قال اشهد أنَّك خليفة الله في ارضه و ان الله اعلم حيث يجعل رسالته....

۱. يونس، آية ۹۹.

۲. الواقعة، ۱۰ و ۱۱.

۳. نساء، آية ۲۷.

كتاب نامه

١. القرآن الكريم
٢. الحراتي، الحسن بن علي، تحف المعقول، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤٠٤ هـ.ق.
٣. الخصيب، الحسين بن همدان، الهداية الكبرى، الطبعة الرابعة، مؤسسة البلاغ، بيروت، ١٤١١ هـ.ق.
٤. المجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، الطبعة الثانية المصححة، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ هـ.ق.
٥. محمدى رى شهرى، محمد، ميزان الحكمة، الطبعة الاولى، دار الحديث.
٦. الشرتونى، رشيد، مبادئ العربية، تنقيح حميد المجهدى، الطبعة ١٩، ١٣٨١ هـ.ش.
٧. عباس حسن، النحو الوافي، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٦٧.
٨. الصبان، محمد بن علي، حاشية الصبان على شرح الاشموني، دار احياء الكتب العربية.

دانش پژوهان گرامی

در لغت‌نامه این کتاب، سعی شده تا تصویری کوچک از لغت‌نامه‌های گسترده در مقابل دیدگان شما قرار داده شود. از این رو:

۱. برای یافتن معانی کلمات، باید از ریشه کلمات استفاده کنید، زیرا این لغت‌نامه به ترتیب الفبا بر اساس ریشه کلمات تنظیم شده است.

۲. برای برخی از کلمات چند معنا ذکر شده است. بنابراین لازم است با صبر و حوصله معنای مناسب را از بین آنها بیابید.

۳. شکل بیان کلمات به صورت زیر است:

الف) در فعل ماضی ثلاثی مجرد، چون عین الفعل آن سماعی است، فقط حرکت عین الفعل آن ثبت شده است؛ مانند: کُتِبَ.

ب) در فعل مضارع ثلاثی مجرد، چون عین الفعل آن سماعی است، حرکت آن به صورت َ یا ِ یا ُ ثبت شده است؛ مانند: کُتِبَ ُ.

ج) در صورتی که حرکت عین الفعل به صورت‌های مختلف به کار رفته باشد، مانند نمونه زیر ثبت شده است.

بُرِّ سَبَّ

بنابراین مضارع بُرِّ هم به صورت «بُرِّ» و هم «یَبُرِّ» و هم «یبرُّ» استعمال شده است.

د) بعد از بیان فعل ماضی و مضارع ثلاثی مجرد، مصدر یا مصادر آن ذکر شده اند؛ مانند: «جَعَدَ َ جَعْدًا و جَعَدًا» که «جَعَدَ و جَعَدًا» هر دو مصدر فعل جَعَدَنَد.

ه) در افعال ثلاثی مزید فیه که مصادر قیاسی‌اند، مصادر آنها ذکر نشده است.
و) افعال متعدی را می‌توان از مفعول آنها که بعد از مصدر یا فعل ماضی ذکر شده، شناخت. بنابراین در مثال: «جَحَدَ جَحْدًا وَ جَحْدًا» از مفعول به «ه» درمی‌یابیم که «جَحَدَ» متعدی است ولی در مثال «رَضِيَ رِضًا وَ رِضًا عَنْهُ» و هم چنین در مثال «زَكَا زَكَاةً» از ذکر نشدن مفعول به درمی‌یابیم که فعل مورد نظر، لازم است.

ز) استعمالات مختلف یک فعل، به صورت زیر نشان داده شده است:
رَضِيَ الشَّيْءَ وَ بِهِ وَ عَنْهُ.

از بیان بالا درمی‌یابیم که فعل «رَضِيَ» هم به صورت متعدی و هم به صورت لازم استعمال شده و استعمال لازم آن هم با حرف جر «بَاء» و هم با حرف جر «عَنْ» بوده است.
ح) معانی مختلف یک فعل گاه به صورت نمونه زیر بیان شده است:

رَغِبَ رَغْبَةً فِیْهِ: او را دوست داشت.

_____ عَنْهُ: از او روی برگرداند.

در بیان بالا علامت «—» به منزله تکرار فعل بالاست، پس:

_____ عَنْهُ یعنی رَغِبَ رَغْبَةً عَنْهُ

ط) جمع اسماء با علامت «ج» و مؤنث آنها با علامت «م» نمایش داده شده است؛

مانند: سکران ج سکاری م سگری

مطابق بیان بالا، کلمه «سکاری» جمع «سکران» و کلمه «سگری» مؤنث «سکران» است.

ی) اسم فاعل و صفت مشبیه گاه با نماد «فهو» نمایش داده شده است؛ مانند:

مَسْكِرٌ مَسْكِرَانًا مِنَ الشَّرَابِ...

فهو سکران

بنابراین سکران صفت مشبیه از فعل «سکر» است.

لغت نامه

«ا»

اثر فیه: در او اثری باقی گذاشت.

• تأثر زید منه و به: از او اثری در زید حاصل شد.

• الاثر ج آثار و أثور: باقیمانده یک چیز (بعد از بین رفتن آن مثلاً)، نشانه یک چیز

الاجر ج أجور و آجار: ثواب، پاداش

اخذ أخذ الشيء: او را گرفت.

الآخر ج آخرون: دیگری

الآخر ج آخرون: ضد اول

الأرض ج أرضون: زمین

أم ج امهات: مادر

أمن أمناً و أماناً: مطمئن شد.

فهو آمن و امین

• آمن أمناء: به او اعتماد کرد.

فهو آمن

الامین: مورد اطمینان

الامانة:

أوی - أویة له: به او ترحم و دلسوزی کرد.

- أَوِيَ - أَوِيَ وَاوَاهُ الْبَيْتَ وَ إِلَى الْبَيْتِ: وارد خانه شد.
 - آواه الْبَيْتَ وَ إِلَى الْبَيْتِ: او را به خانه برد.
 - آوَتْناً عَلَى نَفْسِهِ: با خود با ملایمت رفتار کرد.
 - آوْ - آوَتْناً: زمان آن رسید (آن آن تذهب: زمان رفتن تو رسید)
 - الْآيَةُ جِ آي و آيات: علامت، نشانه
 - ایدهُ: او را تقویت کرد، تثبیت کرد.
 ایمان ← یمین

«ب»

- بَذَرَ - بَذَرَ الْمَالَ، مال را اسراف کرد.
 بَذَرَ الْمَالَ: بذره
 - بَرَزَ - وَ بَرَزَ - بَرَزاً: آفتابی شد، آشکار شد.
 - بَرٌّ - بَرٌّ بَرّاً: او را اطاعت کرد
 فهو بَرٌّ
 - بَرٌّ - بَرّاً وَ بَرّاً فِي قَوْلِهِ: راست گفت.
 فهو البرّ
 - بَرٌّ - بَرّاً وَالِدَهُ: به او نیکی کرد.
 البرّ: نیکی، بخشش، اطاعت
 البركة: سعادت، زیادت
 - بَسَمَ - بَسَمًا وَ تَبَسَّمَ وَ ابْتَسَمَ: لبخند زد، تبسم کرد.
 - بَشَرَ - بَشِيراً وَ آبَشَرَ، وامتبش به: به سبب او شاد شد.
 - بَشْرُهُ: او را شاد کرد، به او بشارت داد.
 - بَطَلَ - بَطَالَةً وَ بَطُولَةً: شجاع و قهرمان شد.
 بَطَلَ جِ أَبْطَال: قهرمان، پهلوان
 - بَطَلَ - بَطْلاً وَ بَطُولاً: باطل شد.
 - بَطَنَ - بَطُوناً وَ بَطْنًا: مخفی شد، پنهان شد.

- بَطَنَ و بَطْنُ له: به شکمش زد.

- بَطْنُ الأمر: حقیقت امر را دریافت.

- بَطِنَ بَطْنًا و بَطْنُ بَطَانَةٍ: شکمش بزرگ و برآمده شد.

- البَطْنُ ج بطون: داخل هر چیزی، شکم

بَقِيَ بَقَاءً و بَقِيَ بَقِيًّا: باقی ماند، ثابت شد.

بُكِيَ بُكَاءً و بُكِيَ: گریه کرد.

- فهو بالك ج بكاءً

بَلَغَهُ بَلُوغًا: نزد او رسید.

بَلَغَ الثمر: میوه رسید.

بَلَغَ الغلام: پسر بچه بالغ شد.

- بَلَغَ بُلَاغَةً: با فصاحت بود، زبان شیوا داشت، با فصاحت شد.

الباب: مدخل، درب ورود به جایی

بات ببيتاً و بیتاً في المكان: شب را در جایی خوابید.

- بات فلاتاً و عنده و به: شب را نزد او به سر برد.

- بات ببيتاً الرجل: زن گرفت.

- البيت ج بيوت: خانه

«ت»

تَبِعَ تَبَعًا و اتَّبَعَ: از او تبعیت کرد، پشت سر او رفت.

«ث»

اثنا عشر و اثني عشر و اثنتا عشر و اثنتي عشر: دوازده (دو کلمه اول برای مذکر و دو

تای دیگر برای مؤنث استفاده می شود، جزء اول این کلمات مانند اعراب مثنی تغییر

می کند؛ یعنی در حالت رفع به صورت الف و در حالت نصب و جر به صورت «ياء»

ثواب: جزاء عمل، پاداش (بیشتر در اعمال خیر استفاده می شود؛ ر.ک: المنجد)

«ج»

جَبَرُ جَبْرًا و على الامر: او را مجبور به آن کار کرد.

جَبَّار: از صفات خداوند متعال است (کسی که اراده خود را بر هر کس که بخواهد به جبر تحمیل می‌کند)

الجَبَل ج جبال: کوه

جَحَدَ جَحْدًا و جَحُودًا: به او کافر شد، او را تکذیب کرد.

— هُ حَقُّهُ و بَحَقَّهُ: با این که به او علم داشت، او را انکار کرد.

الجِرَاب ج أجربة و جُرْب: ظرفی که در آن غذا نگهداری می‌شود، پوشش

جَعَلَ اللهُ الشَّيْءَ جَعْلًا: آن چیز را خلق کرد.

—: آن چیز را ساخت

جعلهُ علي الارض: او را بر زمین گذاشت.

جعلهُ اميرًا: او را امیر کرد.

جَمَدٌ جَمْدًا و جُمُودًا: جامد شد، خشک شد.

فهو جامد

الجنْد ج أجناد و جُنُود: لشکر

جَنَ جَنًّا و جَنُونًا و جَنَانًا اللَّيْلَ الشَّيْءَ و عليه: او را پوشاند.

الجنَّة: باغ پر درخت (به باغ پر درخت «جنَّة» گفته‌اند، زیرا درختانش زمین را

می‌پوشاند)، بهشت.

اجاب فلاناً عن سؤاله: پاسخ او را داد.

اجاب الله وعاله: خداوند دعای او را قبول کرد، جواب دعای او را داد.

جاغٌ جَوَعًا: گرسنه شد.

فهو جائع و جَوَّعان

جَهَدَ جَهْدًا فِي الْأَمْرِ: در آن کار کوشش کرد.

جَاهِدَ مُجَاهِدَةً و جِهَادًا: تمام تلاش خود را کرد.

— الْعَدُوَّ: با دشمن در راه حمایت از دین مبارزه کرد.

«ح»

حَبَّ جُ حَبًّا الْإِنْسَانُ أو الشَّيْءَ: آن انسان یا آن چیز محبوب شد.

- حَبَّ فلاناً: او را دوست داشت.

- أَحَبَّ فلاناً: او را دوست داشت، به او مایل شد.

- حَجَمَ - حَجَمَ فلاناً عن الامر: فلانی را از آن کار باز داشت.

- احْجَمَ عنه: از او کناره گیری کرد، از ترس عقب نشست.

- حَرَّمَ - و حَرَّمَ - حَرَّمَا و حَرَّمَاهُ الشَّيْءَ: او را از آن چیز منع کرد.

- حَرَّمَ - حَرَّمَا و حَرَّمَا و حَرَّمَا و حَرَّمَا عَلَيْهِ الامر: آن کار بر او ممنوع شد، بر او حرام شد.

- حَرَّمَ الشَّيْءَ: آن چیز را حرام کرد.

المحرام: ضد حلال

- حَسِبَ - حَسَباً و حَسَبَاناً: او را شمرد.

- حَسِبَ - حَسَبَاناً زَيْدًا قَاتِلاً: گمان کرد که زید قاتل است.

- حَسَنَ و حَسَنَ - حُسْنًا: زیبا شد.

- الاحْسَنُ ج احاسن م حسني: بهتر، زیباتر (افعل التفضيل)

الحُسْنِي ج حُسنیات: نیکی، عاقبت نیک

- حَلَّ - حَلَّالاً: حلال شد

فَهُوَ حَلَّال

- حَلَّ الذَّيْنِ حُلُولاً: ادای دین، واجب شد.

- حَلَّ - حَلَّ الْعُقْدَةَ: گره را باز کرد (حَلَّ الْمَشْكَلَةَ: آن مشکل را حل کرد)

- حَلَّ - حَلَّوْا بِالْمَكَانِ: در آن مکان وارد شد.

- حَلَّ - حَلَّوْا الْمَكَانَ: در آن مکان وارد شد.

- حَمَدَ - حَمْدًا: او را ستود.

- - الشَّيْءَ: آن چیز را پسندیده یافت، به آن راضی شد.

- حَمَدَ - حَمْدًا: او را ستود، او را شکر کرد.

فَهُوَ حَامِد

- الحميد: الحامد، المحمود

- حَاجَّ - حَاجَّ إِلَيْهِ: به او نیازمند شد.

احناج: حاج

حيي ۛ حياءَ: زنده شد (به صورت حي و يحيي نیز استعمال شده است)
- حيي ۛ حياءَ منه: از او خجالت کشید.

«خ»

خَبَأَ ۛ خَبَأَ و خَبَأَ الشَّيْءَ: او را پوشاند و مخفی کرد.

خَذَعَ ۛ خَذَعًا و خَذَعًا: او را فریب داد.

أَخَذَعَهُ: او را به فریب‌کاری وا داشت.

خادعه و اخذعه: فریبش داد.

خَطَبَ ۛ خُطْبَةً و خُطْبَةً: سخن‌رانی کرد.

- خَطَبَ ۛ خُطْبَةً: سخنور شد.

خَطَبَ ۛ خُطْبَةً الفَتَاةَ: از آن دختر خواستگاری کرد.

خاطبه خطاباً: با او سخن گفت.

خَلَفَهُ ۛ خَلْفَةً: جانشین او شد.

- الخليفة ج خلفاء: جانشین، رهبر کل

خَلَقَهُ ۛ خَلْقًا: او را آفرید.

- خَلَقَ الكَذِبَ: دروغی تراشید.

- خَلَقَ ۛ، خَلَقَ و خَلَقَ ۛ خَلْقًا الثَّوْبَ: لباس مندرس شد.

الخير: ضد شر

- خير، اسم تفضیل مخفف «أخیر» و مؤنث آن «خيرة» است.

«د»

دَخَلَ ۛ دَخُولًا الدَّارَ: داخلِ اتاق شد.

أَدْرَكَ الشَّيْءَ: به آن چیز رسید.

- أَدْرَكَ الشَّيْءَ بَبَصَرِهِ: آن چیز را به چشم خود دید.

- أَدْرَكَ الْمَسْأَلَةَ: آن مسئله را فهمید.

دَفَعَ ۛ دَفْعًا: او را دور کرد.

۔ دفع الیه الشیء: آن چیز را به او داد.

۔ دَفَعَ الْقَوْلَ: آن سخن را با دلیل رد کرد.

۔ دافعه دفاعاً: برایش مزاحمت ایجاد کرد.

۔ دافعه عن حقّه: از حقش محرومش کرد.

۔ دافع عنه: از او حمایت کرد.

دعا ُ دعاءه: او را صدا زد، از او کمک گرفت.

۔ دعاه الی الامر: او را به آن کار دعوت کرد.

۔ دعاء دعوة: او را به مهمانی دعوت کرد.

«ذ»

ذکر ُ ذکراً و تذکراً لله: خدا را یاد کرد، او را تسبیح کرد.

ذکر اسم الله: نام خدا را برد.

ذکر الفلان حدیثاً: سخنی به فلانی گفت.

۹۴

ذهب ُ ذهباً: رفت.

ذهب به: او را برد.

۔ الذَّهَبُ ج اذهب: طلا

ذو: صاحب، دارا (دو قوّه: نیرومند)، «ذو» در حالت رفع با «واو»، در حالت نصب

به صورت «ذا» و در حالت جر به صورت «ذی» است.

۔ ذات: مؤنث «ذو»

ذات الیه: آنچه در ملک انسان است. (قُلْتُ ذات یده: اموالش کم شد)

ذات یوم: روزی

«ر»

رأی یری رؤیة: او را دید.

۔ رآه قائماً: یقین یا گمان کرد که او قائم است.

رجع ُ رجوعاً: برگشت

رجع الشیء عنه أو الیه: آن چیز را از او برگرداند یا به سوی او برگرداند.

رَحِمَ - رَحِمَةً؛ به او مهربانی کرد.

ارستله: او را فرستاد.

رَسُول ج رُسُل: فرستاده شده.

رشد - رُشِدًا و رَشَادًا: به راه راست هدایت شد، ایستادگی کرد.

- رشد - رُشِدًا: به راه راست هدایت شد، ایستادگی کرد.

- رشد امره: در کار خود ترقی کرد.

- رُشِدَه و ارشده الی کذا و علی کذا و لکذا: او را برای فلان چیز راهنمایی کرد.

- استرشد لامره: برای کارش راهنمایی شد.

- استر شده: از او راهنمایی خواست.

- الرشد: شعور، عقل، به حد رشد رسیدن.

رَضِيَ - رِضًا و رِضْوَانًا عنه: از او راضی شد.

- رَضِيَ الشَّيْءَ و به و عنه: او را انتخاب کرد و به او قانع شد، او را قبول کرد.

رَغِبَ - رَغْبَةً فیه: به او راغب شد و او را دوست داشت.

- عنه: از او روی برگرداند - اعراض کرد.

رَفَعَ - رَفْعًا الشَّيْءَ: او را بالا برد.

- فَلَائِنَا عَلَيَّ صَاحِبَه: او را بر دوستش مقدم کرد.

رَمَلَ - رَمْلًا الطَّعَامَ: شن در غذا ریخت.

- ارملت الجماعة: توشه آن جماعت تمام شد و فقیر شدند.

- ارملت المرنه: آن زن بیوه شد.

- الْأَرْمَلُ ج اراامل و اراملة: بیچاره، بی خانمان، مرد بی همسر.

وز

زَكَا - زَكَاةً: صالح شد.

- الزَّكِي: صالح

زَوَّجَه امْرَأَةً او بامرأة او لامرأة: زنی برای او عقد کرد.

- ازدوج القوم: آن قوم از یکدیگر زن گرفتند.

- الزَّوْجُ: همسر (الزوجیه: منسوب به زوج)

زادَ زَوْداً: توشه فراهم کرد.

- زادَ زیادةً: زیاد شد.

— الشَّيْءُ: آن چیز را زیاد کرد.

زانَ زَیناً: او را زینت داد.

«س»

سألَ سَؤْلاً: از او آن چیز را خواست.

— عَنْ الْمَسْئَلَةِ: از او درباره آن مسئله پرسید.

سَبَّحَ اللَّهَ وَ اللَّهَ: خدا را تسبیح کرد.

- سَبَّحَانَ اللَّهَ: خدای را تسبیح می‌کنم.

سَبَّ سَبّاً: او را دشنام داد، به او ناسزا گفت.

السَّبِيلُ ج مَبْل: راه

سَجَدَ سُجُوداً: سجده کرد.

فهو ساجد

السَّحَابُ ج مَحْب: ابر

سَحَرَ سِحْراً: او را فریب داد، او را سحر و جادو کرد.

- فهو السَّاحِرُ ج مَسْحَرَه م السَّاحِرَة ج ساحرات: جادوگر

سَرَى سَرّاً: شبانه سیر کرد (حرکت کرد)

اسرى و به: او را شبانه حرکت داد.

سَعَى سَعْياً: کوشش کرد.

— اليه: به سوی او شتافت.

- في حاجته: در انجام حاجت او تلاش کرد.

سَقَطَ سُقُوطاً و مَسْقَطاً: به زمین افتاد.

- في الكلام: در سخن اشتباه کرد.

- النجم: ستاره غروب کرد.

سَكَّتَ ۛ سَكُونًا: ساکت شد.
 سَكِرَ ۛ سَكْرَانًا مِنَ الشَّرَابِ: از شراب مست شد.
 - فهُوَ سَكِرَانٌ جِ سُكَارِي م سَكْرِي: مست
 سَكَنَ ۛ سَكُونًا إِلَيْهِ: به واسطه او آرام گرفت.
 - السَّكِينَةُ: آرامش، وقار.
 - الْمَسْكِينُ جِ مَسَاكِينُ: فقیر
 سَلَّمَ ۛ وَ عَلَيْهِ: بر او سلام فرستاد، به او «سلام علیک» گفت.
 سلام: اسم مصدر «تسلیم».
 سَمِعَ ۛ سَمْعًا الصَّوْتِ: صدا را شنید.
 سَمَا ۛ سَمَوًا: بالا رفت، اوج گرفت.
 السَّمَاءُ جِ سَمَاوَاتُ: آسمان
 - سَمَا ۛ سَمَوًا وَ سَمِيَ الرَّجُلُ زَيْدًا: نام آن مرد را «زید» نهاد.
 الْأَسْمُ جِ أَسْمَاءُ وَ أَسَامِي: نام
 سَنَ جِ أَسْنَانُ: مقدار عمر، سن
 «ش»
 شَبَّ ۛ شَبَابًا وَ شَبِيَّةَ الْغُلَامِ: پسر بچه جوان شد.
 - الشَّابُّ جِ شَبَابٌ وَ شُبَّانُ: جوان
 شَبِعَ ۛ شَبْعًا مِنَ الطَّعَامِ: سیر شد، به حد کافی غذا خورد.
 - أَشْبَعَهُ: او را سیر کرد.
 شَبَّهَ آيَاهُ وَ شَبَّهَ بِهِ: او را شبیه دیگری دانست، به او تشبیهش کرد.
 - شَبَّهَ عَلَيْهِ الْأَمْرُ: کار را بر او مشتبه کرد.
 - أَشْبَهَهُ وَ شَابَّهُهُ: شبیه و مثل او شد.
 شَتَمَ ۛ شَتْمًا ۛ: او را دشنام داد.
 - شَتَمَ ۛ شَتَامَةً: زشت و بدصورت بود.
 شَكَلَ ۛ شَكْلًا وَ شَكْلًا الْأَمْرُ: آن مطلب یا کار مشکل شد، مشتبه شد.

ـ اشکل الامر: مطلب مشتبه شد.

ـ الشَّكْلُ ج أشكال: شبیه، شکل، مثل

ـ المُشْکَلُ ج مُشاکل: مطلب مشکل و مشتبه

شَهِدَ ـ شَهِوداً المَجْلِسَ: در مجلس حاضر شد.

ـ الشَّيْءُ: آن چیز را دید.

ـ عَلِيٌّ كَذَبَ: بر چیزی خبر قاطع داد.

فَهِو شَاهِدٌ ج شُهود

شَهِرَ ـ شَهْرًا بِكَذَا: به فلان چیز مشهورش کرد.

ـ اشتهر الامر: آن مطلب مشهور شد.

شَهَا ـ وَ شَهِيَّ ـ شَهْوَةً وَ اشتهي الشَّيْءَ: آن چیز را دوست داشت و به آن میل شدید داشت.

شَاءَ ـ مَشِئَةً: او را خواست

فَهِو شَاءٌ

ـ الله الشَّيْءَ: خداوند آن چیز را مقدر کرد.

«ص»

صَبَا ـ صَبَوَةً وَ صَبُوءَةً الیه و له: مشتاق و آرزومند او شد.

ـ صَبَا ـ صَبُوءاً وَ صَبَاً: به یاد بهجگی افتاد.

ـ اصْبِي الرجلُ: آن مرد بچه دار شد.

ـ الصَّبِي ج صَبِيَان وَ صَبِيَان: کودک، پسر بچه

صَدَّ ـ صَدَأَةً عَنِ كَذَا: او را از چیزی باز داشت (منع کرد)

صَدَفَ ـ صَدَفًا عَنْهُ: از او روی برگرداند و اعراض کرد.

صادَفَ: به او برخورد کرد، با او برخورد کرد.

صَدَقَ ـ صَدَقًا: راست گفت.

فَهِو صَادِقٌ

ـ فِي وَعْدِهِ: به وعده‌اش عمل کرد.

ـ تَصَدَّقَ: صدقه دادن

الصدقه ج صدقات: انفاقی که برای ثواب باشد.

صراط ج صُرْط: راه

- صَرَع - صَرَعًا: به زمینش زد.

صُرِع: به زمین خورد.

- صارعه: با او کشتی گرفت.

الصُرْع ج صروع: حمله غش

صَرِيع ج صَرْعِي: به زمین افتاده، غش کرده، دیوانه

صَغِر - صَغَرًا: کوچک شد، حقیر شد.

الصَغِير ج صغار: کوچک، حقیر

صَغَا - صَغَوًا و صَغِي -، صَغِي اليه: به او متمایل شد.

صَلَح - و صَلَح - صَلَاحًا: صالح شد (ضد «فاسد شد»)

الصالح ج صالحون: صالح (ضد فاسد)

صَم - صَمًا: کر شد.

فهو اصم ج صُم م صَمَاء

صاب - صَوَّبًا المَطَرُ: باران آمد.

- هُ المَطَرُ: باران به او برخورد کرد.

اصاب الشيء: به آن چیز برخورد کرد.

«ض»

ضَر - ضَرًّا فُلَانًا و بفُلَان: به فلانی ضرر زد.

- ضَارَ مضارَةً و ضَرَارَةً: ضَرَّه

ضَل - ضَلَّالًا و ضَلَالَةً: گمراه شد، از طریق حق عدول کرد.

فهو ضالّ

«ط»

طَرَد - طَرَدًا: او را راند، او را طرد کرد، او را دور کرد.

- طرده من بلاده: او را از سرزمینش اخراج کرد.

- الطریق: رانده شده، فراری

طَرَّقَ طَرَقًا: او را کوبید.

- طَرَّقَ الباب: در زد.

- طَرَّقَ طَرَقًا و طَرَّقًا و طَرَقًا القوم: شب هنگام بر آن قوم وارد شد.

- طَرَّقَ له: راهی برای او درست کرد.

الطریق ج طرق و اطریق: راهز

- أَطَرَق: ساکت شد، سر را به زیر انداخت و به زمین نگاه کرد.

طَعِمَ طَعْمًا و طَعِمَ الشیء: آن چیز را چشید.

- طَعِمَ طَعْمًا و طَعِمًا الطعام: غذا خورد.

- طَعِمَ طَعْمًا: سیر شد.

الطعام ج اطعمة: خوردنی، غذا

طَلَعَ و طَلَعَ طُلُوعًا علی الامر: آن کار را دانست و به آن پی برد.

الطلیعة من الجیش ج طلائع: کسی یا کسانی که جلوتر از سپاه می‌روند تا از وضعیت دشمن خبر آورند.

(الطلیعة من الجیش: جلوی سپاه)

طَمَأَنَ الشیء: او را آرام کرد.

- اطمأن اطمئناناً و طمأینةً الیه: به او اعتماد کرد.

استطاع الامر: توان آن کار را پیدا کرد (استطاع گاه به صورت استطاع و مضارع آن

«یستطیع» استعمال می‌شود)

طَافَ طَوَافًا بالمکان و حَوَّلَه: دور آن مکان گشت.

«ظ»

ظَلَّ ظِلَالَةً: سایه‌دار شد.

الظلة: اولین ابری که سایه می‌افکند (یوم الظله همان روز عذاب قوم شعیب است

که ابری بر ایشان سایه افکند)

ظَلَمَ ظُلْمًا: بر او ظلم کرد.

ظَنُّ زَيْدًا قَائِمًا: گمان کرد که زید قائم است.

ظَهَرَ ظَهَارَةً: کمرش نیرومند شد.

- ظَهَرَ الشَّيْءُ وَبِهِ: آن چیز را پشت سر خود انداخت.

الظُّهْرُ جَ ظُهُور: پشت، قسمت خارجی هر چیزی.

«ع»

عَبَدَ عِبَادَةَ اللَّهِ: خدای را عبادت کرد.

- الْعَبْدُ جَ عِبَادٌ وَ عِبِيدٌ: برده، کسی که عبادتش خالص است، به هر انسانی

نیز اطلاق می‌شود.

عَدَا عَدُوًّا وَ عَدُوًّا عَلَيْهِ: بر او تعدی و تجاوز کرد.

- عَدَا الْأَمْرَ وَ عَنْهُ: از آن کار تجاوز کرد، آن را رها کرد.

- الْعَادِي جَ عُدَاةٌ: متجاوز

- الْعَادِي: معمولی

عَرَفَ عَرَفَةً وَ عِرْفَانًا الشَّيْءَ: آن چیز را دانست.

عَرِيَ عَرِيًّا الْأَمْرُ: آن کار برای او پیش آمد.

- عَرِيَ عَرِيَّةً مِنْ ثِيَابِهِ: لخت شد.

الْعَارِي جَ عِرَاةٌ: برهنه

عَزَّ عَزًّا وَ عِزَّةً: عزیز شد.

- الْعَزِيزُ جَ أَعَزَّةٌ: فرد شریف و محترم

- عَزَّ عَزًّا وَ عِزَّةً: قوی شد.

الْعَزِيزُ جَ أَعَزَّةٌ: قوی، بزرگوار، پادشاه

عَاشَرَهُ: با او معاشرت کرد، رفت و آمد کرد.

الْعَشِيرَةُ جَ عَشَائِرٌ، عَشِيرَاتٌ: قبیله، طائفه

عَصِيَ عَصِيًّا وَ مَعْصِيَةً سَيِّئَةً: از دستور آقای خود سرپیچی کرد.

الْمَعْصِيَةُ جَ مَعْاصٍ: سرپیچی

عَطَا عَطْوًا الشَّيْءَ وَ إِلَيْهِ: آن چیز را گرفت.

عطا الیه یده: دست خود را به سوی او دراز کرد.

- اعطی ُهُ درهماً: به او درهمی داد.

عَظُمَ ُ عَظْماً: بزرگ شد.

فهو عظیم

العالم ج عالمون و عوالم: جمیع خلق، مجموعه هم جنس از مخلوقات مانند عالم حیوانات، عالم پرندگان

عمل ُ عَمَلاً: ساخت، کارکرد (عمل الصالحات: کارهای نیک انجام داد)

- العمل ج اعمال: کار، عمل

عمي ُ عَمي: کور شد.

العمي ج عمون: کور

عند ُ و عند ُ و عند ُ عنوداً عن اصحابه: دوستان خود را در سفر رها کرد و راه دیگر پیش گرفت.

- عاند عناداً ُ: با او ستیزه کرد، معارضا کرد.

- العنيد: کسی که زیاد عناد می ورزد و حق را نمی پذیرد.

عني ُ و عنایة بها قاله کذا: از گفتار خود چنان مطلبی را قصد کرد.

- المعني ج معان: مقصود از یک چیز

- عني ُ و عنایة الامر لفلان: آن کار برای فلانی رخ داد.

- عني ُ و عنایة و عنایة الامر فلاناً: آن کار ذهن فلانی را به خود مشغول کرد.

- عاني الشيء ُ: با آن چیز دست و پنجه نرم کرد و سختی آنرا تحمل کرد.

عانت الهموم فلاناً: غمها فلانی را فرا گرفت.

عانه: با او مدارا کرد.

عاد: نام قبیله ای از عرب.

عاش ُ و عیشاً و معیشتاً: زنده شد، زندگی کرد.

عان ُ و عیناً الرجل ُ: او را چشم زد.

- العين ج أعین و اعیان: چشم

«غ»

غَطَّ الشَّيْءَ: آن چیز را پوشاند.

الغَطَاءُ: سرپوش

الغلام ج غلمان: نوجوان، پسر بچه، برده، خدمتکار

غَمَّرَ غَمْرًا هُ الْمَاءُ: آب روی آن را پوشاند.

غَنِيَ غِنًى وَ غَنَاءً: ثروتمند شد.

أَغْنَى الرَّجُلَ: آن مرد را بی نیاز کرد (ما يغني عنك هذا: این نیاز تو را برطرف نمی کند)

غَابَ غَيْبًا عَنْهُ: از او دور شد، ناپدید شد.

الغيب ج غياب و غُيُوب: هر چیز پنهان، سرّ.

«ف»

فَتَحَ فَتْحًا الْبَابَ: درب را باز کرد.

البلاذ: شهرها را فتح کرد.

الفتح ج فتوح: پیروزی، یاری

فَرَّشَ فُرْشًا الشَّيْءَ: آن چیز را پهن کرد.

فَدَى فِدًى وَ فَدَاءَ الرَّجُلَ مِنَ الْأَمْرِ: آن مرد را با دادن فدیة از اسارت نجات داد.

تَفَادَى الْقَوْمُ: آن قوم بهای آزادی یکدیگر را پرداختند.

تَفَادَى الرَّجُلُ مِنَ كَذَا: آن مرد از فلان چیز دوری کرد.

فَضَّلَ وَ وَفَضِّلَ فَضْلًا: باقی ماند، اضافه ماند.

فَضَّلَ ج فضلات و فضال: باقیمانده یک چیز

فَضِّلَ فَضْلًا هُ: بر او برتری یافت.

فَضَّلَ هُ عَلَيَّ غَيْرَهُ: او را بر دیگری ترجیح داد.

فَطَرَ فُطْرًا الشَّيْءَ: آن چیز را شکافت.

الفطر ج فطور: اختلال، بی نظمی

فَقَرَ فَقْرًا هُ الدَّاهِيَةُ: مصیبت بر او نازل شد و گویی کمر او را شکست.

فَقَرَ فَقَارَةً: فقیر شد.

فهو فقير ج فقراء

«ق»

قَبَّ سُرْقَبًا الْقَبَّةُ: گنبد را ساخت.

القَبَّة ج قُبُب: گنبد

قَبِلَ سَقْبُولًا الشَّيْءَ: آن چیز را گرفت، قبول کرد.

قَتَلَ سَقْتَلًا: او را کشت.

قاتله قتالاً: با او جنگید.

قَرَّبَ سَوَقْرَبًا وَ قُرْبًا وَ قُرْبَانًا مِنْهُ: به او نزدیک شد.

قَرَّبَ سَوَقْرَبًا الشَّيْءَ: به او نزدیک شد (لاتقرب هذا الفعل: این کار را انجام نده)

الاقرب: اسم تفضیل از قُرب

الاقربون والاقرباء: نزدیکان و خویشان

القربة و القُربى: خویشاوندی

قَرَّ سَقَرًا الْيَوْمَ: هوای آن روز سرد شد.

قَرَّ سَقَرَةً عَيْنُهُ: چشمش روشن شد، شادمان شد.

قَسَمَ سَقَسْمًا الشَّيْءَ: آن چیز را تقسیم کرد.

قسم الدهر القوم: روزگار آنان را پراکنده کرد.

قَضَى سَقَضَاءً حَاجَتَهُ: کارش را انجام داد، حاجتش را برآورده نمود.

قضى الصلاة: نماز را خواند.

قضى الامر اليه: آن مطلب را به او رسانید.

ضربه فقضى عليه: او را زد و به قتلش رساند.

ضربة قاضية: ضربه کشنده

قعد سَقْعُودًا: نشست

قعد به: او را نشانید.

القاعد ج قعود: نشسته

قَنْتَ سَقَنْتًا لَهُ: برای او تواضع کرد.

- قنّت: برای نماز ایستاد.

قال - قولاً و مقالة قصيدة: قصیده‌ای گفت

قال له کذا: به او فلان مطلب را گفت.

قال بكذا: به آن مطلب معتقد شد.

قال عنه: از او روایت کرد.

قام - قياماً: ایستاد.

قام الامر: کار درست شد.

قام السوق: بازار رواج یافت.

قام اهله: به اصلاح امور خانواده‌اش پرداخت.

و ک

كَبُرَ - كَبُرَ فِي السِّنِّ: سن او زیاد شد.

- كَبُرَ - كَبُرَ وَ كِبَارَةٌ فِي الْقَدَرِ: والا مقام شد.

- كَبُرَ عَلَيْهِ الامر: آن کار بر او سخت و گران آمد.

- تَكَبَّرَ وَ تَكَاوَر: متکبر و سرکش شد.

تكاير الرجل: آن مرد وانمود کرد که والا مقام یا بزرگسال است.

- استکبر: متکبر شد، تکبر کرد.

- استکبر الامر: آن کار را بزرگ شمرد.

كَتَبَ - كَتَباً وَ كِتَاباً وَ كِتَابَةُ الْكِتَابِ: کتاب یا نامه نوشت.

كتب عليه كذا: چیزی را بر او واجب کرد.

كُثِرَ - كَثْرَةٌ: زیاد شد.

- كَثُرَ - كَثُرَ الرَّجُلُ: از آن مرد بیشتر داشت.

الكثير: زیاد (رجال كثير و كثيرة و كثيرون، نساء كثير و كثيرة و كثيرات)

كَذَبَ - كَذَباً وَ كِذَاباً: دروغ گفت.

- كَذَبَهُ: نسبت دروغ به او داد، او را تکذیب کرد.

كر - كَروراً: رفت و برگشت، ناخت و تاز کرد.

الکرة ج کرات: یک بار

کرم ۱ کرمأ و کرامة: گرامی شد، بزرگوار شد.

الکریمج کرام و کرماء: بخشنده، بلند نظر

کرة ۱ کرها و کرها و کراهية الشيء: از آن چیز نفرت پیدا کرد، آن چیز را دوست نداشت.

۱ اکره فلاناً علی الامر: او را به انجام دادن کاری مجبور کرد.

۱ کذبه ۱ کراهة الامر: آن مطلب زشت جلوه کرد.

کسر ۱ کسراً العود: چوب را شکست.

۱ کسر العسکر: لشکر را شکست داد.

۱ کسر الحرف: به حرف کسره داد.

۱ کسر ۱ کسراً: کسل شد.

نکسر: تکه تکه شد.

الکسرج کسور: قسمتی از یک عضو، ناحیه، طرف

کسا ۱ کسوا و اکسی فلاناً الثوب: فلانی را لباس پوشاند.

۱ کسی ۱ و کسی کسا الثوب: لباس پوشید.

کسی ۱ کساء: شرافتمند شد.

الکساء ج اکسیة: لباس.

کفل ۱ کفلاً فلاناً: سرپرست فلانی شد.

۱ کفل ۱ و کفل ۱ و کفل ۱ کفلاً و کفولاً الرجل و المال او بالمال: آن مرد یا آن مال را ضمانت کرد.

۱ کفله: سرپرست او شد.

۱ تکفل له بكذا: چیزی را برای او تضمین کرد.

تکفله

کنف ۱ کنفاً الشيء: از آن چیز محافظت کرد.

۱ کنف عنه: از او کناره گیری کرد.

ـالْكَنْفُ ج اكناف: طرف، سایه، بال پرنده

«ل»

أَلَاكَ الْإِكَّةُ ءَالِي فَلَانٍ: آنرا به فلانی رساند، از او پیغامی نزد فلانی رساند.

ـالمَلْثُكُ والمَلْثُكَةُ: نامه، پیغام

المَلْثُكُ ج مَلْثُكٌ، مَلْثُكَةٌ: فرشته

لَسَنٌ ـ لَسْنًا: سخنور شد.

ـلَسَنٌ ـ لَسْنًا ءُ: از او سخنورتر شد.

اللسان ج السنة والسَّن: زبان

لَقَّبَ فَلَانًا بِكَذَا: چیزی را لقب فلانی قرار داد.

اللقَّب ج القاب: لقب، شهرت، اسم دوم یا فامیل

«م»

مرءٌ مرأً به و علیه: از او عبور کرد، گذشت.

ـمرءٌ مرارةٌ: تلخ شد.

ـالمرارة: تلخی

مسكٌ ـ مُسْكًا به: به او پناه برد، به او چنگ زد.

ـامسكه: او را گرفت.

ـامسك به: به او چنگ زد، به او پناه برد.

مشی ـ مشيا: راه رفت.

ـزید: زید هدایت شد.

المشيّة: راه رفتن، هدایت شدن.

مَلَأَ ـ مَلَأًا و مَلَأَةً ءُ: او را پر کرد.

ـمَلَأَ الْإِنَاءَ مَاءً و بِالْمَاءِ و مِنَ الْمَاءِ: ظرف را پر از آب کرد.

ـالعلءُ: به اندازه یک ظرف

ـالمَلَأُ: جمعیت، اشراف

المَلَأُ الاعلى: ملائکه، فرشتگان، عالم ارواح مجرد

مَلَقَ مَلَقًا وَ مَلَقَ لَهُ وَ مَالَقَهُ: برای او چاهلوسی کرد، تعلق او را گفت.
 - مَلَقَ مَلَقًا شَيْءًا: آن چیز را نرم کرد.
 - مَلَقَ الرَّجُلُ: تند حرکت کرد.
 - أَمَلَقَ: مالش را انفاق کرد تا فقیر شد.
 اَمَلَقَ الدَّهْرُ مَالَهُ: روزگار مالش را از بین برد.
 مَاتَ مَوْتًا: مُرِد، در گذشت.
 - أَمَاتَهُ: او را کشت، او را میراند.
 مَالٌ مَوْلَاً: مالدار شد، زیاد مالدار شد.
 —: به او مال داد.

المال ج أموال: دارایی

مَادَ مِيداً الرَّجُلَ: با آن مرد ملاقات کرد، به او نیکی کرد.
 المائدة ج موائد و مائدات: سفره غذا، غذا
 مال مَيْلًا إِلَى شَيْءٍ: به آن چیز متمایل شد، به آن علاقه‌مند شد.
 — عن الطريق: از آن راه به سوی دیگری رفت.

«ن»

نَبَأَ فُلَانًا الْخَبَرَ: به فلانی خبر را داد، او را به آن خبر آگاه کرد.
 اسْتَبَأَ الرَّجُلُ: از آن مرد خبری را جویا شد.

النَّبَأُ ج انباء: خبر

نَذَرَ نَذْرًا وَ نَذَرًا: چیزی را نذر کرد، چیزی را بر خود واجب کرد.
 - نَذَرَ نَذْرًا بِهِ: به آن آگاهی یافت و از این‌رو، از آن حذر نمود و برای آن آمادگی پیدا کرد.

- أَتَذَرُهُ أَتَذَرًا وَ تَذِيرًا بِالْأَمْرِ: او را به آن کار آگاه نمود و از عواقبش بر حذر داشت.
 نَزَلَ نَزْلًا مِنْ عَلَوِّ إِلَى اسْفَلٍ: از بالا به پایین آمد.

- فُلَانٌ عَنِ الْحَقِّ: تر که

نزل به: او را نازل کرد.

- نزولاً و منزلاً و بالقوم و علي القوم: بر آن قوم وارد شد.
 - نَزَلَ الشيء مكان غيره: آن چیز را در جای غیر آن قرار داد.
 نَزَلَهُ: او را نازل کرد.
 - انزل الشيء: او را نازل کرد.
 - نازله في الحرب: با او جنگید.
 نَشَأَ - نَشَأَ الشيء: آن چیز به وجود آمد.
 - نَشَأَ الطفل: کودک به سن نوجوانی رسید.
 نطق - نطقاً و منطقاً: سخن گفت.
 نَظَرَ - نَظَرًا و مُنْظَرًا و اليه: او را با تأمل نگاه کرد.
 — نظراً في الامر: در آن امر تدبیر کرد، آن را بررسی کرد.
 — بين الناس: بين مردم قضاوت کرد.
 - انتظره: منتظر او ماند، انتظارش را کشید.
 نَفَسَتْ - وَ نَفَسَتْ نَفْسًا و نَفَاسًا المرأة غلاماً: آن زن پسری زایید.
 نَفَسَ فلان: فلانی زانیده شد، به دنیا آمد.
 النفس ج انفس و نفوس: روح، جسم، بدن
 نَفْسُ الشيء: خود آن چیز
 نَفْسُ الامر: حقیقت مطلب
 خَرَجَتْ نفسه: مُرد
 نَقَلَ - نَقَلَ الشيء: آن چیز را جابه‌جا کرد.
 - نقل الكلام عن قائله: کلام را از گوینده نقل کرد.
 - انتقل من مكان الي آخر: از جایی به جای دیگر رفت.
 نهض - نَهَضًا و نُهوضاً: برخاست، ایستاد.
 - نهض الى عدوه: به سوی دشمن خود شتاب گرفت.
 - نهض للامر: آماده آن کار شد.
 نال - نَوَّلًا و نَوَّلًا فلاناً العطية: آن هدیه را به فلانی داد.

- تناول الشيء من یده: آن چیز را از دستش گرفت.

- تناول الطعام: غذا را خورد.

قال - نیلاً و نائلاً: بخشنده شد.

نال - نیلاً المطلوب: به هدف خود رسید.

» هـ «

هبط - هبطاً من الجبل: او را از کوه پایین آورد.

— البلد: به آن سرزمین داخل شد.

- هبط - هبوطاً فلان من الجبل: فلانی از کوه پایین آمد.

- هبط فلان: فلانی تواضع پیشه کرد، مقام فلانی پایین آمد.

- اهبطه: او را پایین آورد.

هتف - هتفاً و هتافاً الحمامة: کبوتر صدایش را کشید.

- هتف - هتافاً فلان بزید: فلانی زید را صدا کرد.

الهاتف: صدا کننده

هلم - بیاور، بیا، جلو بیا

هم - همومة و همامة الرجل: آن مرد پیر و فرتوت شد، لاغر شد.

- هم - همّاً الامر فلاناً: آن کار فلانی را اندوهگین کرد.

الهَمَج هموم: اندوه

وجد - وجداً و وجوداً و وجداناً المطلوب: مطلوب خود را یافت - پیدا کرد.

- وجده عالماً: یقین کرد که او عالم است.

- وجد يجد و يجد و جُداً بفلان: او را بسیار دوست داشت.

— له: حزن

- وجد وجوداً الشيء عن عدم: آن چیز از عدم به وجود آمد، ایجاد شد (از افعال عموم)

فهو موجود (از اوصاف عموم)

وجه وجهه و جهة فلاناً: از فلانی نزد مردم مقبول تر شد.

- وجه الى فلان: نزد فلانی رفت.

- واجهه: با او روبه‌رو شد.
- الوجه ج وجوه و أوجه: صورت
- وحي وحيًا الى فلان: به فلانی اشاره کرد، فرستاده‌ای به سوی او فرستاد.
- وحي اليه و وحي اليه كلاماً: مخفیانه با او سخن گفت.
- وحي الله في قلبه كذا: خداوند به او چیزی را الهام کرد.
- اوحي الي فلان: به فلانی اشاره کرد، با او مخفیانه سخن گفت.
- اوحي الله اليه بكذا: خداوند چیزی را به او الهام کرد.
- ودع يدع ودعاً الشيء: آن چیز را ترک کرد.
- ودع مالا عنده: مالی را نزد او به امانت گذاشت.
- ودع و ودع المسافرين الناس: مسافر با مردم خداحافظی کرد.
- اودعه الشيء: چیزی را به او به‌عنوان امانت داد (در نزد او امانت گذاشت).
- تودع القوم: قوم با یک‌دیگر خداحافظی کردند.
- وضع يضع وضعا: او را خوار کرد، او را ذلیل کرد.
- الحديث: آن حدیث را جعل کرد.
- یده عن فلان: از فلانی دست برداشت.
- وضع ضعة في تجارته: در تجارتش ضرر کرد.
- وضع الشيء: چیزی را درست کرد.
- اتضع: تواضع کرد، فروتن شد.
- تواضع: تواضع کرد، خوار و ذلیل شد.
- وعد وعداً فلاناً الامر و بالامر: وعده انجام‌دادن کاری را به فلانی داد.
- وعد وعيداً الرجل: آن مرد را تهدید کرد.
- اوعدہ ايعاداً: به او وعده داد، او را تهدید کرد.
- الميعاد ج مواعيد: زمان وعده دادن، زمانی که بر سر آن وعده داده شود، وعده‌گاه.
- الموعد: وعده داده شده (اليوم الموعد: روز قیامت)
- وفي يفي وفاء بالوعد: به وعده وفا کرد.

- وفي الرجل حقّه: تمام حق آن مرد را داد.

- توفي الرجل: آن مرد مُرد.

- توفي حقّه: حقش را به طور کامل گرفت.

وفي - وقاية فلاناً: از فلانی حمایت کرد، فلانی را حفظ کرد، او را از آزار و اذیت حفظ کرد.

- اتقي - اتقاء: با تقوا شد، پرهیزگار شد.

- فلاناً: از فلانی پرهیز کرد، حذر کرد.

وكل - وكلاً و وكولاً اليه الامر: آن کار را به او موکول کرد یا به او سپرد، در کاری او را وکیل خود قرار داد.

- أوكل ايکالاً: وکیل گرفت، کار را به دیگری سپرد.

اوكل بالله: کار خود را به خدا سپرد.

- وُكل فلاناً: فلانی را وکیل خود قرار داد.

- توُكل: وکیل شد، وکالت را پذیرفت.

- توُكل و اتكل علي الله: به خدا توکل کرد، کار خود را به خدا سپرد.

- اتكل في امره علي فلان: به فلانی اعتماد کرد، به فلانی اطمینان پیدا کرد.

وهب يهب و هباً و هبة فلاناً و لفلان المال: آن مال را به فلانی هدیه کرد یا بخشید.

- هبني فعلتُ كذا: فرض کن که من فلان کار را انجام دادم (این استعمال فقط به صورت امر استعمال شده است)

«ی»

يتم يَتم و يتم يَتم و يتم يَتم و يتم الصبي من ابيه: کودک، بی پدر شد، پدر خود را از دست داد.

- يتم - يتماً: کوتاه شد، سست شد، خسته شد.

اليتم: بچه‌ای که پدر خود را از دست داده است.

يعين: قَسَم و سوگند (جمع: أيمان)

فهرست انتشارات بین‌المللی المصطفی

ردیف	نام کتاب	نام مؤلف / مترجم	زبان	نوبت / سال
۱	آثار و برکات نماز	رجب‌علی حیدری مظفرنگری	اردو	اول، ۱۳۸۶
۲	آداب اسلامی، ج ۱	محمد خدایب	فارسی	سوم، ۱۳۸۵
۳	آداب اسلامی، ج ۲	محمد خدایب	عربی	دوم، ۱۳۸۲
۴	آداب اسلامی، ج ۳	محمد خدایب	زبد، انگلیسی	اول، ۱۳۸۲
۵	آداب افکار	محمد فلاس	عربی، انگلیسی	۱۳۷۸
۶	آزادی اراده انسان در کلام اسلامی	طاهره روحانی، حلیمه حسینی	فارسی	اول، ۱۳۸۱
۷	آشنایی با ادیان بزرگ	حسین توفیقی	فارسی	دوم، ۱۳۸۶
۸	آشنایی با تاریخ و تفسیر مفسران	حسین علوی مهر	فارسی	دوم، ۱۳۸۷
۹	آشنایی با تاریخ و منابع حدیثی	دکتر علی تمیمی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۰	آشنایی با جوامع حدیثی شیعه و اهل سنت	دکتر علی تمیمی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۱	آشنایی با معقیقه سجاده	محمد علی محمد تقی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۲	آشنایی با علوم قرآن	محمد باقر سعیدی روشن	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۱۳	آشنایی با متون حدیث و تهج‌البلاد	مهدي مهریزي	فارسی	چهارم، ۱۳۸۷
۱۴	آفتاب فطانت (زندگی‌نامه مقام معظم رهبری)	محمد یعقوب یسوی	اردو	اول، ۱۳۸۲
۱۵	آموزش احکام (همراه با استنباطات مقام معظم رهبری)	محمد حسین فلاح‌زاده	فارسی	چهارم، ۱۳۸۷
۱۶	آموزش صرف	سید قاسم حسینی، فلاحتی صفایی و محمود ملکی	فارسی	دوم، ۱۳۷۹
۱۷	آموزش علوم قرآن	محمد باقر سعیدی روشن	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۱۸	آموزش فارسی به فارسی (کتاب چهارم و پنجم)	مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی	فارسی	سوم، ۱۳۸۲
۱۹	آموزش فارسی به فارسی (کتاب دوم و سوم)	مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی	فارسی	سوم، ۱۳۸۲
۲۰	آموزش فارسی به فارسی (کتاب ششم)	مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۸۳
۲۱	آموزش فارسی به فارسی (کتاب کار ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷)	احمد فردی، احمد زهرایی، جعفر مقیمی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۲	آموزش کلام اسلامی ۱ (ارکان‌شناسی، مبداشناسی)	محمد سعیدی مهر	فارسی	اول، ۱۳۷۸
۲۳	آموزش منطق	غرویان	فارسی	دوم، ۱۳۸۰
۲۴	آموزش نماز	کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان	تاجیک	اول، ۱۳۷۷
۲۵	آموزش نماز	محمد زین‌العابدین ابویی	بنگلا	اول، ۱۳۸۲
۲۶	آموزه‌های بنیادین علم اخلاق، ج ۱	محمد فتحعلی خانی	فارسی	اول، ۱۳۷۹
۲۷	آموزه‌های گام به گام تسبیح	حسن آهنگران	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۲۸	آنچه یک زن مسلمان باید بداند	میراثرف العالم	بنگلا	اول، ۱۳۸۷
۲۹	بایات الاحکام تطبیقی	محمدناظر سعیدی	فارسی	اول، ۱۳۸۳
۳۰	بن‌بیمه منهجه فی الحدیث	ابومحمداشعشع	عربی	اول، ۱۳۸۸
۳۱	حکام اسلامی	ایمان قاسم‌آباد	تاجیک	اول، ۱۳۸۸
۳۲	حکام روز	کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان	تاجیک	اول، ۱۳۷۷
۳۳	حکام رکات	کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان	تاجیک	اول، ۱۳۷۷
۳۴	حکام نکاح و طلاق	کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان	تاجیک	اول، ۱۳۷۷
۳۵	حکام و مفروقات شکار و صید	علی‌اکبر صادقی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۳۶	حوال الشیخیه شویمان القاتستان	عبدالله شلانی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۳۷	اخلاق اربع در سیره رسول الله ﷺ	سید مرتضی حسینی	فارسی	دوم، ۱۳۸۵
۳۸	دوازده الاجتهاد عند الشیخة الامامية	عبدالله قرطانی	عربی	اول، ۱۳۸۶
۳۹	اسباب النزول للقرآن: تاریخ و حقائق	حسن محمد حیدر	عربی	اول، ۱۳۸۵
۴۰	استشرق و اسلام‌شناسی غربیان	محمد حسن زمانی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۴۱	اسرار نماز	رجب‌علی حیدری مظفرنگری	اردو	اول، ۱۳۸۵
۴۲	اسراف و تبذیر، کفای سرمايه	دکتر ناصر رفیعی محمدی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۴۳	اسلام و دموکراسی ایران	محمد حنیف طاهری	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۴۴	استعمایه از ابتدا تا حال	محمد سید یحیی‌پور	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۴۵	اصول الفقه	محمد علی شمالي	انگلیسی	اول، ۱۳۸۵

۲۶	اصول تدوین ضوابط و مقررات	دکتر بهروز روشیا و برنامهریزی سازمان گروه توفیق و مقررات	فارس	اول، ۱۳۸۵
۲۷	اصول دین در قرآن کریم	مؤسسه معارف اسلامی	فارس	اول، ۱۳۷۷
۲۸	اعتقاد ما	آیه الله مکارم شیرازی، مترجم: فضل الدین رحیمیان	آذری	اول، ۱۳۸۳
۲۹	اعتقاد ما	آیه الله مکارم شیرازی، مترجم: محمد نظام الدین	تایملی	اول، ۱۳۸۵
۳۰	اعتقاد ما	آیه الله مکارم شیرازی، مترجم: سید فخر خاوری	هندی	اول، ۱۳۸۳
۳۱	اهواز قرآن	سید رضا مؤدب	فارس	اول، ۱۳۸۶
۳۲	اهواز قرآن از دیدگاه مستشرقان	ولیس اعظم شاهد	فارس	اول، ۱۳۸۶
۳۳	الاحوال الشخصية (الملاق)	الدكتور السيد محمد كاظم المصطفوي	عربی	اول، ۱۳۸۲
۳۴	الاحوال الشخصية (التكامل)	السيد محمد النجدي	عربی	اول، ۱۳۸۵
۳۵	الاخلاق السياسية في المذهب الاسلامي	السيد شهاب الدين الحسيني	عربی	اول، ۱۳۸۲
۳۶	الاخلاق والمعاملة	عفی حسن الباسري	عربی	اول، ۱۳۸۲
۳۷	الامام علي عليه و تنبيه ثقافة اهل الكوفة	محمد القبادي	عربی	اول، ۱۳۸۱
۳۸	التبليغ: منابعه ووسائله	جعفر اليجاري	عربی	سوم، ۱۳۸۸
۳۹	التفسير المبسر	سيد محمد شاعدي	عربی	اول، ۱۳۸۶
۴۰	التفسير و المفسرون	سيد محمد شاعدي	عربی	اول، ۱۳۸۶
۴۱	الثقة في المجمع الاسلامي دولة و آثار	محمد جواد فاضل موسوي	عربی	اول، ۱۳۸۷
۴۲	التفريق المصنعي بين العلم و التشرية	سيد كاظم الخراساني	عربی	اول، ۱۳۸۶
۴۳	الخير و الاختيار	الملا محمد علي الجعفری، مترجم: حسين التواسلي	عربی	اول، ۱۳۸۶
۴۴	الحياة الجنسية بين الاستقامة و الشهوة	سيد كاظم الخراساني	عربی	اول، ۱۳۸۷
۴۵	الخلود في جهنم	محمد عبدالحق كاظم	عربی	اول، ۱۳۸۴
۴۶	الدعاء عند اهل البيت عليه	محمد مهدي الاصفی	عربی	پیاو، ۱۳۸۷
۴۷	الدولة الاسلامية من التوحيد الى التعددية	نزار عیدتی	عربی	اول، ۱۳۸۱
۴۸	السلف و السلفيون	تجم الدين طبعی، مترجم: توفیق اسدالله	آذری	اول، ۱۳۸۷
۴۹	المقالة الاجتماعية في الاسلام	سيد فاضل موسوي جازي	عربی	اول، ۱۳۸۲
۵۰	الفقه المقارن	سيد كاظم المصطفوي	عربی	پیاو، ۱۳۸۱
۵۱	القصاص القرآني	سيد محمد باقر حکيم	عربی	پیاو، ۱۳۸۳
۵۲	القواعد الفقهية (القاعدة لاضرر، حجية اليقين...)	الدكتور السيد محمد كاظم المصطفوي	عربی	پیاو، ۱۳۸۲
۵۳	القواعد الفقهية	سيد كاظم المصطفوي، سيد عبد الهادي شربلي	عربی	پیاو، ۱۳۸۳
۵۴	الكرهائي لمضيل	ابراهيم اميني	اردو	اول، ۱۳۸۶
۵۵	العماد الجسائي	شاکر عطية الساعدي	عربی	اول، ۱۳۸۲
۵۶	الموجز في تاريخ الادب العربي	عبد الهادي شربلي	عربی	پیاو، ۱۳۸۳
۵۷	الموجز في مسائل الفقه الاستدلالي، ج ۱-۲	سيد علي الملقو	عربی	اول، ۱۳۸۷
۵۸	المهذبة في الشعر	اصحیح و تعليق: حسين شير الكتن	عربی	پیاو، ۱۳۸۸
۵۹	الميزان تطبيقی: اسلام و مسيحيت	توفیق اسدالله و فضل الدین رحيمیان	آذری	اول، ۱۳۸۵
۶۰	امام حسن و امام حسين عليهما السلام من نظر اهل سنت	سيد محمد علي موسوي	اردو	اول، ۱۳۸۶
۶۱	امام علي عليه و پيروانش	الباس قاسم	تاجيكي	اول، ۱۳۸۸
۶۲	امامت و ولايت در قرآن	آیه الله العظمى ناصر مکارم شیرازی، مترجم: زهرا شاکر	آذری	اول، ۱۳۸۸
۶۳	اميزات علوي	يوسف محمد حسن احمد بن نجيب، مترجم: سيد شاعدي	اردو	اول، ۱۳۸۷
۶۴	انديشه هاي قرآني شهيد مطهری، ج ۱	جعفر از مؤلفان	فارس	اول، ۱۳۸۷
۶۵	انديشه هاي قرآني شهيد مطهری، ج ۲	جعفر از مؤلفان	فارس	اول، ۱۳۸۸
۶۶	انسان و سرزندگي	شهيد مرتضى مطهری، مترجم: محمد اشرف شجاع	انگليسي	اول، ۱۳۸۳
۶۷	اهل بيت عليه السلام از دیدگاه اهل سنت	سيد ابو الحسن باقری	فارس	اول، ۱۳۸۲
۶۸	اهل بيت عليه السلام سيرة النجاة	فلام محمد فخر الدين تيجلي	اردو	اول، ۱۳۸۶
۶۹	اهل بيت عليه السلام كشش نجات	محمد باقر مقدس	اردو	اول، ۱۳۸۶
۷۰	ايجاج الحكمة في شرح بداية الحكمة	علي دواني گلپايگانی	فارس	اول، ۱۳۸۷
۷۱	بن است دين اسلام	سيد يونس استروشنی	تاجيكي	اول، ۱۳۸۶
۷۲	بداية المبتدي	سيد يونس استروشنی	عربی	

۹۳	پردگاہ دوست	آية الله مسباح يزدي، مترجم: محمد اريش والدين	آلمانی	اول، ۱۳۸۴
۹۴	بررسی چند شناختی پدیده‌های فرهنگی بازگشت مهاجران به افغانستان	محمد حبیب عالمی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۹۵	بازگشت به عصر دین	احمد رضا میر حاجتی، مترجم: ثلثی چلیک	استانبولی	اول، ۱۳۸۷
۹۶	بررسی و تحلیل وجود بین و کارکردهای آن	سید مراد رضا رضوی	اردو	اول، ۱۳۸۶
۹۷	یعنی قرآن از دیدگاه شیعه و اهل سنت	سید حیدر طباطبائی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۹۸	پیش به سوی ساحل (زبان تصویر ۱)	مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۹۹	پله و پله تا آسمان علم	محمد هادی	فارسی	دوم، ۱۳۸۶
۱۰۰	تاریخ آموزش در اسلام	حسن حسین زاده شاه جی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۱۰۱	تاریخ اسلام	مهدی پیشوائی، عبدالعزیز کمالی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۱۰۲	تاریخ اسلام، ج ۱-۲	سید منذر حکیم	عربی	چهارم، ۱۳۸۵
۱۰۳	تاریخ ادب العربی	عبداللهادی شربی	عربی	دوم، ۱۳۷۸
۱۰۴	تاریخ تشیع در افغانستان	عبدالمجید ناصری فارودی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۰۵	تاریخ حدیث	دکتر سید رضا مؤدب	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۱۰۶	تاریخ سرگذشت حدیث	سلیم الرحمن	بنگلا	اول، ۱۳۸۶
۱۰۷	تاریخ شیعه و اعتقاد ایشان	محمد نظام الدین	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۱۰۸	تاریخ فقه	وزیر عباس حیدری مقفومگری	اردو	اول، ۱۳۸۴
۱۰۹	تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی	محمد رضا کاشفی	فارسی	دوم، ۱۳۸۷
۱۱۰	تاریخ فلسفه اسلامی	جمعی از مؤلفان	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۱۱	تاریخ قرآن	محمد حسین محمدی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۱۲	تحریر الاسفار للمولیٰ صدرالدین الشیرازی، ج ۱-۳	دکتر علی الشیرازی	عربی	اول، ۱۳۸۴
۱۱۳	تحلیل قصص	محمد شریانی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۱۱۴	تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران (پیش‌ها و پیامدها)	محمد مهدی باباپور	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۱۱۵	تصمیم‌گیری شورایی	معاونت پژوهش	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۱۱۶	تبلیغات علوی	مؤسسه فکر اسلامی	اردو	اول، ۱۳۸۶
۱۱۷	تبلیغات نهج البلاغه	سعی و اهتمام: مؤسسه فکر اسلامی انگلستان	اردو	اول، ۱۳۸۵
۱۱۸	تفسیر آیات ولایت	آية الله مکارم شیرازی، مترجم: محمد مسیح الحق	بنگلا	اول، ۱۳۸۴
۱۱۹	تفسیر تطبیقی (بررسی تطبیقی مبانی تفسیر قرآن و ...)	دکتر فتح الله نیارزاده گل	فارسی	اول، ۱۳۸۳
۱۲۰	تفسیر تطبیقی آیه تطهیر از دیدگاه اهل بیت و اهل سنت ...	بشار اسماعیل زاده	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۱۲۱	تفسیر تطبیقی آیه مؤمنان	فدا حسین عابدی	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۱۲۲	تفسیر سوره سحر	محسن قرائی، مترجم: سید تاج الدین حسام	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۱۲۳	تفسیر سوره فرقان	آية الله مکارم شیرازی، مترجم: جمعی از مترجمان	تاجیکی	اول، ۱۳۸۵
۱۲۴	تفسیر سوره نور	آية الله مکارم شیرازی، مترجم: عبدالعزیز کمالی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۶
۱۲۵	تفسیر سوره یس، الرحمن، ملک	آية الله مکارم شیرازی، مترجم: عبدالعزیز کمالی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۱۲۶	تفسیر مفهومی قرآن کریم	دکتر محمد علی وشایی اصلهانی	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۱۲۷	تمثیلات	قرائی، مترجم: عبدالعزیز کمالی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۱۲۸	تشریح کتاب چشم	مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۱۲۹	جای پای آفتاب	سید علی نقی میرحسینی	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۱۳۰	چهار آیه‌ای سیاسی جهان اسلام	مرتضی مزنی	فارسی	اول، ۱۳۷۸
۱۳۱	چهار نور (حضرت فاطمه (ع.ا.س.))	آية الله علی سعادت‌پور، مترجم: محمد امین	استانبولی	اول، ۱۳۸۴
۱۳۲	چهار بیت سخنان پیامبر	آية الله علی محمدی عالمی، مترجم: سید ابو محمد نقوی	اردو	اول، ۱۳۸۵
۱۳۳	چهار بیت و چهل بیت در سوره اهل بیت (علیهم السلام)	محمد حارف صداقت	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۱۳۴	چهار از اسلام و دیگر دین	کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان	تاجیک	۱۳۷۷
۱۳۵	چکیده پایان‌نامه‌های کارشناسی رشته جامعه‌شناسی	مرتضی رضا خانی	فارسی	دوم، ۱۳۸۷
۱۳۶	چگونگی قرآن را حفظ کنیم	شهریار پرمیزگار	اردو	اول، ۱۳۸۶
۱۳۷	چهار حدیث	کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان	تاجیک	اول، ۱۳۷۷
۱۳۸	چهار حدیث پنداشت	حبیب الله ستان	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۱۳۹	حافظ موضوعی قرآن کریم (اعتقادات، احکام و اخلاق)	سید علی میرداده نجف آبادی	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۱۴۰	سفر اهل بیت (علیهم السلام) در تفسیر اهل سنت	محمد یعقوب پشوی	فارسی	اول، ۱۳۸۴

۱۴۱	حقوق غیر ایرانیان در جمهوری اسلامی	مراجعه عقاید بنی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۱۴۲	حقیقت محدثه و افراد انسان از اول تا ابد در مکتب ابن عربی	امداد نورانی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۴۳	حکومت دینی در اندیشه امام خمینی (ره) و ابوالاعلی مودودی	شاهین علی حسینی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۴۴	سورالمحققه فی علوم و زیة لشرفه الدین الشافعی	تحمین البدری	عربی	اول، ۱۳۸۲
۱۴۵	حمایة السیاسة الاسلامیة منزع	عصری البانی	عربی	اول، ۱۳۸۷
۱۴۶	نقد و صفات خفا در مکتب امامیه و ماتریدیه	سیات الله تاقفی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۴۷	خدمات متقابل اسلام و ایران	شهید مطهری، مترجم: مینا بوکار، اندیس لیجانی سحاری	انگلیسی	اول، ۱۳۸۳
۱۴۸	داستان‌های پادشاهان	معمود ناصر، مترجم: محمد علی مرطبی	انگلیسی	اول، ۱۳۸۴
۱۴۹	داستان‌های قرآن به قلم روان	محمد مهدی اشتیاردی، مترجم: محمد حسین اف	روسی	اول، ۱۳۸۶
۱۵۰	در انتظار غورنشد (مقالات همایش در انتظار غورنشد)	جمعی از مؤلفان	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۵۱	در جستجوی حقیقت (مکتب پرچم زاهدان پس از رسول خدا (ص))	حیدر مطهری روسی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۵۲	در جستجوی قرآن ناجیه	ناظم زینال نو	روسی	اول، ۱۳۸۴
۱۵۳	درآمدی بر برنامه‌ریزی آموزش عالی دین	مجتبی میرزایی، مترجم: نورالدین توفیق - علی زاهدی پور	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۵۴	درآمدی بر تئوری‌های حاکمیت	سید محمد مصطفوی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۵۵	درآمدی بر ساختار اداری حکومت اسلامی	عبداللہ محمدی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۵۶	درآمدی بر فلسفه اسلامی	عبدالرسول...	انگلیسی	اول، ۱۳۸۶
۱۵۷	درآمدی بر نظام تربیتی اسلام	محمد علی حاجی دهبادی	فارسی	اول، ۱۳۷۷
۱۵۸	درآمدی به تاریخ علم اصول	مهدی علی پور	فارسی	دوم، ۱۳۸۷
۱۵۹	درآمدی به شبه‌شناسی	علی رفیعی گلپایگانی	فارسی	دوم، ۱۳۸۵
۱۶۰	دراسات موجزة فی البیارات و الشریعة	آیت الله جعفر السبحانی	عربی	دوم، ۱۳۸۷
۱۶۱	دوستانه تاریخ عصر فریت	پرو سید آقایی، جباری، آشوری و حکیم	فارسی	پنجم، ۱۳۸۷
۱۶۲	دوستانه دیالکتیک	دکتر سید رضا مزوب	فارسی	دوم، ۱۳۸۷
۱۶۳	درس نامه روش آموزش و مهارت‌های کلاس‌داری قرآن	رحمت حامدی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۱۶۴	دوستانه عقاید	دکتر علی شیروانی	فارسی	چهارم، ۱۳۸۶
۱۶۵	دوستانه مرقعات قرآن مجید	شهید غلام‌علی صفایی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۱۶۶	دوستانه وضع حدیث	دکتر ناصر رفیعی محمدی	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۱۶۷	دروس تمهیدیه فی اصول العقائد	صادق شهادی	عربی	چهارم، ۱۳۸۸
۱۶۸	دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی، ج ۱	الشیخ یاقوت الایروانی	عربی	ختم، ۱۳۸۸
۱۶۹	دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی، ج ۲	الشیخ یاقوت الایروانی	عربی	پنجم، ۱۳۸۶
۱۷۰	دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی، تالیفی جلد ۲ و ۳	الشیخ یاقوت الایروانی	عربی	اول، ۱۳۸۸
۱۷۱	دروس تمهیدیه فی التفسیر القائل: ۲	سید منتظر حکیم	عربی	دوم، ۱۳۸۶
۱۷۲	دروس فی الاحکام الاسلامیة، ج ۱	عبدالکریم بیجانی (آل نجف)	عربی	دوم، ۱۳۸۲
۱۷۳	دروس فی الاحکام الاسلامیة، ج ۲	شیخ عبدالکریم آل نجف	عربی	اول، ۱۳۸۲
۱۷۴	دروس فی البلاغة	الشیخ مبین دقین الداملی	عربی	دوم، ۱۳۸۵
۱۷۵	دروس فی البلاغة العربیة	سید عبدالهادی شربی	عربی	اول، ۱۳۸۴
۱۷۶	دروس فی التاریخ الفقه واداره	آية الله جعفر السبحانی	عربی	اول، ۱۳۸۳
۱۷۷	دروس فی التاریخ عصر الفتنه	تمریب: انور الرضائی	عربی	اول، ۱۳۸۶
۱۷۸	دروس فی الشیعة والتشیع	علی الرضائی الکلبایگانی، مترجم: انور الرضائی	عربی	دوم، ۱۳۸۸
۱۷۹	دروس فی الفقه الاستدلالی (فی الفقه المعیاد)، ج ۱	الشیخ یاقوت الایروانی	عربی	دوم، ۱۳۸۷
۱۸۰	دروس فی الفقه المعاملات (الشیع)	السید محمد کاظم المعطوری	عربی	اول، ۱۳۸۲
۱۸۱	دروس فی الشیخ والاحکامات و التفسیرة للقرآن	محمد علی الرضائی الاصفهانى، مترجم: قاسم لیکسانی	عربی	اول، ۱۳۸۴
۱۸۲	دروس فی تاریخ الادیان	مبین تولفی، مترجم: انور الرضائی	عربی	سوم، ۱۳۸۸
۱۸۳	دروس فی علم اصول	سید محمد باقر حکیم	عربی	دوم، ۱۳۸۴
۱۸۴	دروس فی علم الفرائد	دکتر سید رضا مزوب، مترجم: قاسم لیکسانی	عربی	اول، ۱۳۸۴
۱۸۵	دروس فی علوم القرآن	حسین جوان قراسه	عربی	اول، ۱۳۸۳
۱۸۶	دروس فی مبادئ الفقه و معرفة اصوله	حسن الرضائی	عربی	دوم، ۱۳۸۸
۱۸۷	دروس فی خصوص الحدیث و نفع البلاغة	مهدی المهریزی، مترجم: انور الرضائی	عربی	سوم، ۱۳۸۶
۱۸۸	دروس موجزة فی علم الرجال واداره	آیت الله جعفر سبحانی	عربی	سوم، ۱۳۸۵

۱۸۹	دینی در کتاب سنت	محمد ری شهری، مترجم: حکیم جان کسائی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۵
۱۹۰	رابطه قرآن و هنر از دیدگاه شیعه و اهل سنت	لدا حسین عابدی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۱۹۱	راز اخلاقی اهل بیت علیهم السلام	سید محمد علی موسوی	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۱۹۲	رسالتی کوتاه در باب حیثیت الهی	محمد ج. حلقان	انگلیسی	اول، ۱۳۸۳
۱۹۳	برایات سهر انس الاکرم (ع)	نصیر التیمی	عربی	اول، ۱۳۸۶
۱۹۴	روحانیت و حکومت در افغانستان	میرا بهلی صفوری	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۱۹۵	روش تدوین	حسین سیبری	فارسی	اول، ۱۳۸۱
۱۹۶	روایتی بر علم سیاست و جنبش های اسلامی معاصر	سید محمد هارون حسینی	فارسی	اول، ۱۳۸۱
۱۹۷	برهان بر علم سیاست و جنبش های اسلامی معاصر	عبدالقاب قرانی	فارسی	اول، ۱۳۷۸
۱۹۸	زبان دین گستر در تاریخ اسلام	طاهر روحانی	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۱۹۹	زنگه از زبان تصویر (۲)	مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۸۹
۲۰۰	خرافات برترین یابی جهان	آیة الله مکارم شیرازی، مترجم: جمعی از مترجمان	تاجیکی	اول، ۱۳۸۶
۲۰۱	مقارنات پیامبر اکرم (ع) به دختران و زنان	اکرم خان زیاده	تاجیکی	اول، ۱۳۸۲
۲۰۲	سیر از زبان تصویر (۱)	مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۲۰۳	سنت های اجتماعی الهی در قرآن	دکتر احمد مرادعلی تهرانی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۲۰۴	سنت الهی (ع)	جلال طبعی، مترجم: کرار حسین الطبری مبارک پور هندی	اردو	اول، ۱۳۸۶
۲۰۵	سوره لقمان	حسن قرانی، مترجم: محمد اله حلیج	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۲۰۶	سوره یاسین	حسن قرانی، مترجم: محمد اله حکیم	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۲۰۷	سید راضی: زندگی و کارنامه	زاهد علی هندی	اردو	اول، ۱۳۸۶
۲۰۸	سیر تدوین و تطور تفسیر علمی قرآن	دکتر ناصر ولیمی محمدی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۲۰۹	سیره اهل بیت علیهم السلام	عبدالقاب قرانی	فارسی	اول، ۱۳۷۸
۲۱۰	سیره پیشوایان	مهدی پیشوایی، مترجم: مائیس حق پوری اف	آذری	اول، ۱۳۸۵
۲۱۱	سیره نبلی پیامبر اعظم (ع)	سارا رضایی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۲۱۲	سیره عملی پیامبر (ع) و اهل بیت علیهم السلام در خانواده	محمد جمعه نیچ زاده	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۱۳	سیره و راه شهید یشتا الهی (ع)	شیخ محمد رضا تسمائی، ترجمه: نجیب الله توری	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۱۴	سیری در صحیفین	آیة الله محمد صادق نسیمی، مترجم: محمد متیرخان	اردو	اول، ۱۳۸۵
۲۱۵	سجای جهاد و مجاهدان در قرآن (تفسیر سوره انفال)	دکتر علی شیروانی	فارسی	سوم، ۱۳۸۶
۲۱۶	شخصیت و حقوق زن در اسلام ج ۲	جمعی از مؤلفان	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۲۱۷	شرح منظومه برقیانی از تعبیه فرود	پرویز امروزی، سید زلفه تقی و تقی ماموروف بلا شترش	فارسی	۱۳۷۷
۲۱۸	شرح مرقه النبی	محمد مهدی اشتهاوری، مترجم: جمعی از مؤلفان	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۲۱۹	شناخت ادیان ۱	سید احمد محمودی	فارسی	دوم، ۱۳۸۲
۲۲۰	شناخت ادیان ۲	سید احمد محمودی	فارسی	دوم، ۱۳۸۵
۲۲۱	شناخت مذاهب اسلامی، ج ۱-۲	سید احمد محمودی	فارسی	دوم، ۱۳۸۵
۲۲۲	شیعه شناسی در تاریخ اسلام	سید علی بنگانی	بنگالی	اول، ۱۳۸۵
۲۲۳	صبح انتظار	کاتر حاتم العمیدی، مترجم: اخلاق حسین	اردو	اول، ۱۳۸۶
۲۲۴	سلف و سواد در سازمان	گروه امور سازمان دفتر بهره روستا و برنامه ریزی سازمان	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۲۲۵	مدل الهی	زهید صفوری، مترجم: شجاع علی میرزا ی...	انگلیسی	اول، ۱۳۸۴
۲۲۶	علم القوایة المقارن	دکتر سید رضا مؤدب، مترجم: انور الرحماتی	عربی	اول، ۱۳۸۲
۲۲۷	علم القوایة تطبیقی	دکتر سید رضا مؤدب	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۲۲۸	علم الکلام المعاصر	سید حب الله	عربی	اول، ۱۳۸۱
۲۲۹	علم حدیث و دایره	مروارذ شاه امیرخان	فارسی	اول، ۱۳۷۸
۲۳۰	علم و عقل از دیدگاه مکتب لائیک	سید عباس مرغوسی	فارسی	اول، ۱۳۸۱
۲۳۱	علوم قرآنی	محمد جواد اسکندری	فارسی	اول، ۱۳۸۰
۲۳۲	علوم قرآنی	حسین جوان آراسته	اردو	اول، ۱۳۸۲
۲۳۳	مذیر از دیدگاه عقل سنت	محمد جباران، مترجم: ذوالقنده نصراف	فرانسوی	اول، ۱۳۸۸
۲۳۴	مذیر شناسی و پاسخ به شبهات	علی اصغر رضوانی، مترجم: اقبال حیدر حیدری	اردو	اول، ۱۳۸۶
۲۳۵	مذری و مذاهب کلامی	علی ربانی گنجی بنگانی	فارسی	چهارم، ۱۳۸۵
۲۳۶	مردنگ تصویری انال	مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۸۸

۲۳۷	فرهنگ تصویری واژه‌ها	مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی	فارسی عربی	اول، ۱۳۸۷
۲۳۸	فصل القرآن	محمد فلاس	عربی، انگلیسی	۱۳۷۶
۲۳۹	فلسفه التزیید فی الاسلام	السید بذیر الحسنی	عربی	اول، ۱۳۸۴
۲۴۰	فلسفه اخلاق	محمد فتحعلی خانی	فارسی	اول، ۱۳۷۷
۲۴۱	فلسفه اخلاق	حسن معصی	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۲۴۲	فی الاخلاق النظرية	السید عبدالهادی الشریفی	عربی	اول، ۱۳۸۳
۲۴۳	فی وجوب التبیہ، ج ۱-۳	سید محمد سعید حکیم، مترجم: شاه مقامر حسین	اردو	اول، ۱۳۸۶
۲۴۴	تجلیات من سید الہدای، ج ۱-۲	سید منور حکیم	عربی	سوم، ۱۳۸۲
۲۴۵	تفسیر کریم	نظری منور، مترجم: عبدالحکیم کمالی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۲۴۶	تفسیرهای قرآنی	سالم فتادی	فارسی	دوم، ۱۳۸۵
۲۴۷	تفسیرهای قرآنی - قرآن نسی	سالم فتادی	اردو	اول، ۱۳۸۶
۲۴۸	تفسیر المرأة فی نظر فقه الشیعی	سید محمد یعقوب موسوی، مترجم: نبیل یعقوبی	عربی	اول، ۱۳۸۷
۲۴۹	تفاوت زن از دیدگاه فقه شیعه	سید محمد یعقوب موسوی سنگلاخی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۲۵۰	قواعد الاسلام	عبدالهادی شریفی	عربی	سوم، ۱۳۸۵
۲۵۱	قواعد الفقهیہ ۱	الدکتور السید محمد العسینی الوزینی	عربی	اول، ۱۳۸۸
۲۵۲	تأثراتہ جمیع علما و طلاب جامعہ دینی	مجمع علما و طلاب جامعہ دینی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۵۳	کیف تحفظ القرآن	شهریار پرهیزگار	عربی، انگلیسی	اول، ۱۳۸۲
۲۵۴	کلام تطبیقی (توحید، صفات و مدال الهی)	علی ربانی گلپایگانی	فارسی	دوم، ۱۳۸۷
۲۵۵	کلام تطبیقی (نبوت، امامت و معاد)	علی ربانی گلپایگانی	فارسی	دوم، ۱۳۸۷
۲۵۶	گزیده تعین المقول	ابن شہر حرقل، مترجم: عبدالحکیم کمالی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۶
۲۵۷	گزیده شہاب الاخبار	قاضی قضاوی، مترجم: عبدالحکیم کمالی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۶
۲۵۸	گزیده غررالحکم و درر الکلم	میدفرقہ بن محمد نسیمی آمدی، مترجم: محمد قاز پاری	اردو	اول، ۱۳۸۷
۲۵۹	گزیده غررالحکم و درر الکلم	قاضی قضاوی، مترجم: عبدالحکیم کمالی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۶
۲۶۰	گفتار فلسفی اسلام و غرب	دکتر سید حسن حسینی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۲۶۱	مادران چهارده معصومہ	حیدر مقبری درسی	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۲۶۲	مبانی جامعہ شناسی	سید کمالی	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۲۶۳	مبانی مطالعات میاسی - اجتماعی، ج ۱-۲	محمد رضا حافظی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۶۴	مبانی نقد متن الحدیث	قاسم آیتلانی	عربی	اول، ۱۳۸۵
۲۶۵	مبانی و روش های تفسیری	دکتر محمد کاظم شاکر	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۲۶۶	مجموعه مقالات حکومت دینی	جمعی از مؤلفان	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۶۷	مجموعه مقالات سیر الایمان و التورن اساسی آیتہ ج ۱-۲	مجمع محققین و طلاب افغانستان	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۲۶۸	مجموعه مقالات وحی شناسی	مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۶۹	مجموعه مقالات همایش دین و دینداری دو عصر جدید	مجمع علما و طلاب جامعہ دینی	فارسی	اول، ۱۳۸۹
۲۷۰	مجموعه مقالات همایش عالمان دینی افغانستان	مجمع علما و طلاب جامعہ دینی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۲۷۱	مجموعه مقالات همایش وحی شناسی	پرگزاتر گفته، مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۷۲	مجموعه آثار چهارمین همایش بین المللی دکتربین مہدویت ج ۱ - ۲	همایش بین المللی دکتربین مہدویت	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۷۳	مجموعه مقالات دین و دین داری دو عصر جدید	مجمع علما و طلاب جامعہ دینی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۷۴	مباحثات فی علوم القرآن	محمد علی تسخیری	عربی	اول، ۱۳۸۲
۲۷۵	مدرسه ترم توحید	سید محمدی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۲۷۶	مسائل جدید کلامی و فلسفی دین	عبدالحمید خسروپناه	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۲۷۷	معاصم السنۃ الشریفة	سید محمد جواد جلالی	عربی	سوم، ۱۳۸۵
۲۷۸	معصیت امیر المؤمنین علیہ السلام	سید عبدالرحیم موسوی، مترجم: عبداللہ احمد زنگر	انگلیسی	اول، ۱۳۸۲
۲۷۹	مدیریت الأعمال المتداولة و مواطن استعمالها	السید محمد العبدی	عربی	اول، ۱۳۸۱
۲۸۰	مرآة آیات اللہ (تفسیر تدریجی السیلة للإمام الشیخ زکریا)	محسن الفقیہی	عربی	چهارم، ۱۳۸۵
۲۸۱	معرفت شناسی	حسن معصی	فارسی	اول، ۱۳۸۴
۲۸۲	مفسرمان است اسلامی (تفسیر تطبیقی آیه تطہیر)	بلال اسماعیل زکریا	انگریزی	اول، ۱۳۸۴
۲۸۳	مفاهیم اخلاقی	سالم فتادی	فارسی	دوم، ۱۳۸۵

۲۸۶	مفاهیم اعتقادی	صالح فتادی	فارسی	اول، ۱۳۸۱
۲۸۷	مفاهیم اعتقادی	صالح فتادی	اردو	اول، ۱۳۸۶
۲۸۸	مکه در بستر تاریخ	نعمت الله صغری نروستانی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۲۸۹	من فیض الخلود	عابد الملوسوی	عربی	اول، ۱۳۸۷
۲۹۰	منتخب میزان الحکمة، ج ۱ و ۲	محمد روشهری، مترجم: عبدالحمیم کمال، امان الله بابایی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۲۹۱	منشی (امام مهدی، نگاه از دیدگاه قرآن و حدیث)	ایمان اسماعیل زاده	آذری	اول، ۱۳۸۷
۲۹۲	منطق ترجمه قرآن	دکتر محمد علی رضایی اصفهانی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۲۹۳	منزل لیس قرآن (درستانه روش‌ها و گزارش‌های تفسیری قرآن)	دکتر محمد علی رضایی اصفهانی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۲۹۴	منزل لیس قرآن ۲	دکتر محمد علی رضایی اصفهانی	فارسی	سوم، ۱۳۸۷
۲۹۵	منطق مقدماتی	یو القاضی روحی	فارسی	اول، ۱۳۸۶
۲۹۶	سویز الادب العربی و تاریخیه	دکتر محمد علی آخر شب	عربی	اول، ۱۳۷۷
۲۹۷	سورة القرب و اهل العیا	میر سید علی محمدانی، مترجم: الیاس قاسم	تاجیکی	اول، ۱۳۸۵
۲۹۸	مهدویت و جهانی‌سازی	علی اصغر رهنما، مترجم: شکر اف	آذری	اول، ۱۳۸۷
۲۹۹	میراث تفسیری اهل بیت علیه	سید حسین عانسی	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۳۰۰	مفاهیم علی الفاسفه	صادق الساعدی	عربی	چهارم، ۱۳۸۸
۳۰۱	محو القرآن	حسن الزحابی	عربی	دوم، ۱۳۸۸
۳۰۲	نظام حقوق اسلام	جلیل قنوتانی	فارسی	اول، ۱۳۷۷
۳۰۳	نظام عادلانه اسلام	غلام اکبر حیدری	اردو	اول، ۱۳۸۷
۳۰۴	نظریه التعریف بین الشریعة والقانون	السید نظیر الحسنی	عربی	اول، ۱۳۸۵
۳۰۵	نقد اراد دینی فی کتاب التفسیر و المفسرون	قاسم الیضانی	عربی	اول، ۱۳۸۶
۳۰۶	نقد احادیث مهدویت از دیدگاه اهل سنت	محمد یعقوب بشوی	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۳۰۷	نقد جنگ‌های صلیبی در قضاوت تمدن اسلامی به غرب	سید عبدالرئوف رضایی	فارسی	اول، ۱۳۸۷
۳۰۸	نقد حسابداری در توسعه اقتصادی	احمد صادق گلنگانی - محسن پرویزاده	فارسی	اول، ۱۳۸۵
۳۰۹	نقوش قبیله در قیامت امام علی	سید شمس‌الدین حسین رضوی	اردو	اول، ۱۳۸۵
۳۱۰	نگاهی به زندگی پیامبر (ص)	کمینه فرحنگی نهضت اسلام تاجیکستان	تاجیک	اول، ۱۳۷۷
۳۱۱	نگاره‌های عمده در پیوند دین و فلسفه	سید محمد مهدی الفطی	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۳۱۲	نگین آفرینش	الیاس قاسم اف	تاجیکی	اول، ۱۳۸۷
۳۱۳	واژه‌شناسی قرآن مجید	شهید غلامعلی همای	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۳۱۴	وحدانیه الحکمة فی شرح نهایة الحکمة	حسین عثمانی الاصفهانی	عربی	اول، ۱۳۸۲
۳۱۵	ولایت در پرتره آیات	علی جهان محمدی (نروباغی)	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۳۱۶	وحدانیت: مبانی فکری و کارنامه عملی	ایمان جعفر میحانی، مترجم: یونس محمدنایی	عربی	اول، ۱۳۸۲
۳۱۷	وحدانیه		تاجیک	اول، ۱۳۷۷
۳۱۸	مردودیک و تفسیر	غلام رسول سمیدی	فارسی	اول، ۱۳۸۸
۳۱۹	مبانی دینی و وحشی (زبان تصویر ۲)	مرکز آموزش زبان و معارف اسلام	فارسی	اول، ۱۳۸۲
۳۲۰	پیک گام بسوی ظهور	مدرسه امام خمینی (ره)	انگلیسی	اول، ۱۳۸۸
۳۲۱	پیک گام بسوی ظهور	مدرسه امام خمینی (ره)	اردو	اول، ۱۳۸۲
۳۲۲	پرسف قرآن (تفسیر سور: یوسف)	محسن قرآنی، مترجم: امان الله بابایی	تاجیکی	اول، ۱۳۸۲